

1828

افضال ایزد و اب بفتح کنوز معارف بحساب اعنی شرح

تصنيف انيف بن عبد الواسع اللطيف بن عبد الله بن عباس طاهر اجعل انت ختمه

در مریخ و مشتری و زحل و عطارد و قمر و کواکب دیگر



بلاشک و ریب بصحت رسید و چنین شرح و فرسنگی از کمین پوش فرنگ بنه نشود و جلوه نمودن
 نتیجه و شمره آنست که حق سبحانه و تعالی بودی حدیث کریم ان الله عز وجل حبب الحمد الالهة علی راس
 کل مائة سنة من بعد ولما دینها این بادشاه دین پناه عرش بارگاه دستاره سپاه را بر راس این
 مائت یازدهم مجرای اسلام گردانیده و آثار مطاوعت سنت ملت بیضا و متابعت شریعت غر که دین دو
 قرن در ممالک هند برین شوکت بود و بدین مجلس اشراف همایون و حسن توجه و جویمونی آنحضرت
 از نور اوج رونق گرفت و عالم پیر از سر جانی یافت و بی شبهه انگشتان اسرار حقیه مثل شوق
 کتاب مشوق و افشاح ابواب معانی تصنیف مثل حضرت مولوی محقق که باعث ارشاد و هدایت
 جمیع طوائف انام از خواص عوام است درین هنگام سعادت فرجام شریعت انجام بر صدق
 این دعا و دلیل مست تام و روح پر فتوح حضرت مولوی نور الله مرقد ه چون بادشاهی دراز من
 سابقه و دمو را ضمیمه سخن این دولت کبری نمیدانست که تشریحات و تحقیقات چنین کتاب خطاب
 بنام او مصدق گردید و گویا طالع مایه سحر این دولت و ظهور آیات این شوکت را منتظر بوده که کشف سحر
 معانی این عارفه ایزدی و مل معضلات این عطیه صدی بنام نامی و اسم سامی آنحضرت فریب فرین
 گرد و الی یوم اقیام نام و الا مقام این بادشاه طالع سپاه بر سفر روزگار باقی ماند و در عالم کبر
 سواد و روشن گرد و سپاه و سفید نمیده و صاحب ده کتاب است از عالم عامی و قاصی دانی
 سخن او که این کتاب داشته باشد و بقدر پوش و فرنگ خود بی معنی آن برود و بخواهد کل آن از سر و
 قتلح و مجاست و بان وسیله امر از نظری البتة تحقیقات اقل المباد که در اطراف و اکناف عالم
 شهرت گرد و بنماید و این معنی باعث بلندی صیحت و آوازه این دولت عظمی خواهد بود که در زمان
 چنین پادشاه عظیم الشان که گفت الاسلام و المسلمین بود این طور به یه پادیه از کمین غیب عالم ظهور کرده
 و از حسن رفت و فضل پروری آن حضرت بوده که اهل زبان سعادت آورش غور و روحانی غاشه
 و اسرار شکله کبری دین و نظام ایتین بنموده اند هر چه مامول از درگاه و اسباب الهی آنست که اساس
 این دولت باصطلاح الی یوم التنا و بلکه ابد الابد باقی باشد و ارباب فضل کمال و صاحب علم
 و سدا و کاف انام از خواص عوام همیشه ازین دولت فیض بخش صوره و معنا محفوظ و بهر دور باشند
 بحق الحق و اهل در باب این عطیه کبری و موهبت عظمی که این ضمیمه تحف بی بضاعت قلیل از عطا
 را بحسب تسبیح تحقیق و تشریح و توضیح مصاد شوقی از سبب انفاض دست داده درین مدت
 این مراتب در مجله غیب و پرده خفا مخفی و مستتر بوده و هیچ یک از فارسان ضما حال قائل وجود

نورانی دانش و قدرت مقال چه در زبان ماضی چه در اوان حال باین موقت نشدند و باین
 طریق چیزی بخاطر نیارند و چند بیت اعتراض بخیر آن جواب خرگوش و دروغ اعتراض آنجا که
 در اوان دفتر اول واقع شده چون نهایت مناسب حالی این مسود و بدین دقایق حقائق مثنوی
 بود ایراد نمود و بیات قوم گفتندش که ای خرگوش زار چه غرضش را اندازد خرگوش دارد بهین
 چه لاف ست این که از تو بهتران چه در نیارند اندر خاطر آن چه بجای با خود قصه مان و بری ست
 در زبان دم لاف چون تو کی ست که گفت ای یاران حق المام داده و خرمینی را قوی را می قتاده
 آنچه حق آموخت کرم پیل را به هیچ پیل و اندازگون جلد را به قطره دل را یکی گوهر فتاده کان بیا
 و گرد و نمادند چه شد سیر شیران عالم جلد پست چه چون سگ صاحب را دادند دست به این سخن
 پایان اندر پوشش دارد که گوش سوی قصه خرگوش دارد و بی تکلف با وجود از خود متران بران
 این سعادت نصیب این حق العباد گردید یعنی از عالم اسبابت رای صاحبست که حق سبحانه و تعالی
 بخرگوش عطا نموده و بدین توفیق را کترین بخش از اداد و اسرار حضرت مولوی
 میدهد و الا این ذمه حقیر را چه قدرت و یاری آنکه تواند درین داوی قدم زد و یارین ماده دم
 بر آورد و اندر موقت و اتمین و دفتر اول ترجمه و بیابا چه عربی به کتاب این کتاب
 المثنوی المثنوی مثنوی مثنوی است و نسبت او بسوی معنی بر اسطه آنست که مقصد اصلی درین
 مثنوی معنی است که بنمایند است نه الفاظ و صنعت آن که بمنزله شریعت است و درود آن مثنوی
 اصول اصول اهل الدین اصول اهل یونین است که معرفت عشق و عاشق و معشوق است
 و موقوف علیه علم حقیقت است و اصل آن علم حقیقت اهل طریقت است و دوی اصل شریعت
 یعنی این مثنوی که صفت او شنیدی فی کشف اشراق الوصول و اتمین و ظاهر ساقش را ز با
 رسیدن است بخدا و اتمین کردن بان و درود آن مثنوی فقه الله اکبر و دانش بزرگتر خدا تعالی
 است و شرح اشراق اشراق و شریعت روشن تر از الله تعالی و بر آن الاظهر دلیل اقوی خدا تعالی
 مثل نور و صفت نوروی که شکوه فیها مقبول مانند چراغدان و قندیل است که در چراغ باشد
 چراغی که شرف اشراق روشن میگردد و اندر روشن گردانیدن انور من الاصل در روشن ترا نمود
 صبح و درود آن مثنوی جهان انجمن بوستان دل است که در اتمین و الاخصان خداوند چشمها
 و شاهانها صاعین دران بوستان چشمه ایست شمی نامیده میشود و عند بنابر سبیل عسل از دره و در
 این راه سبیل است متقار و دروان هر جا که بهشتی خواهد بود و گویند سبیل آنست که آسان

در خلق رود و زود کور و دغدغه محاب المقامات و الکرامات و نزد یاران مقامها و کرامتها و خیراتها
 بهتر است از روی قراگاه و احسن تمکین و نیکوتر است از جهت جای استراحت الابرار و نیکوکاران
 فیه درین بوستان یکگون بخورند و لیکن چون می نوشند یعنی از تو مع بریند ازند و الاحزان
 و ازادان از ویهر چون و لیکن چون شاد میشوند و طرب میکنند بجهت آنکه از مقامات و کرامات آنچه
 دارند در اینجا مسطور می یابند و هر آن شنی که پیش از این در جای مصهر است شراب الصابری
 آشامیدنی می کشید باین راودم حسره خون افسوس و در نیست علی ال فرعون بر تاجان خون
 و انکار و ننگ دیدگان کما قال الله تعالی چنانچه فرموده است الله تعالی فیض بیکثیر اگر بسیار
 بآن مثل بسیاری را ویدی بیکثیر آورده می نماید بوی بسیاری را و الله شفاء الصدور و بدستی که
 شنی شفا رسیده است و جلالة الاحزان و دور کننده اند و باست و کشف القرآن و بیان کننده
 معانی قرآن است و سعة الارزاق و فراخی رزقهاست جسمانی و روحانی و تطیب الاخلاق و
 پاکیزه ساختن فضیلتهاست بایستی سفره کرامت پایستهای نویسنده گان کرام یعنی بزرگان بزرگ
 خدا تعالی که از لوح محفوظ اشخاص کردند بر نه نیکوکاران میهنون منع میکنند کاتبان بانیان از
 کونسانند و اول الامر چون گمراگان تنزل من رب العالمین فرو فرستاده شده است از نزد
 آفریدگار عالمیان لایثیه الباطل یعنی آید و باطل من بین یدیه از پیش اولاس خلفه و نه از پیش
 و الله بر صده و بر قبه و خدا تعالی نگاه میدارد و او محافظت او میکند تا منتهی حرافه و فاسد
 حق سبحانه و تعالی نیکو نگار بهبان است و هو ارحم الراحمین و او مهربان ترین مهربانان است
 و الله القاب آخر و مر آن شنی را القبهها و دیگر است که بقبه الله تعالی لقب کرده است آن شنی را
 خدا تعالی و اوقفتها و کوتهای کردیم ما علی هذا العلیل برین اندک و التعلیل یدل و اندک دلالت
 میکند بر حوض و اخفیه و دوش غلغل علی البیضاء الکبیر دلالت میکند بر فرخنده بزرگ بقول
 العبد الضعیف سیکوید بنده ناتوان المحتاج الی رحمة ربه الطیف نیازمند بسوی رحمت پروردگار
 خود عالم بخفا بای امور محمد بن حسین علیهم السلام قبل از قبول الله تعالی از وی اجابت
 کوشش کردیم فی تطویل المظوم المثنوی و دراز ساختن شنی مثنوی که مشتمل علی انوار
 و انوار و دراز گردیده است بر معانی شگفت و لو آفریده و غرر المقالات و بر خزان روشن و در لایلا
 و بر دریاها و تابان همچو و در طریقه الزمان و در راه و در شمس زاهدان و در حقیقه العباد و در بارغ عبادت
 کنندگان خیره المانی و در حال که شنی کوتاه عبارت است کثیره المعانی بسیار معانی و از اینجا

مفهوم میگردد و کرامات او بجهت تکثیر معانی است با وجود اختصار الفاظ و عکس آن که بخواهد
 سیدی و سندی یعنی کوشش کردم بواسطه طلب کردن هنرمند و تکمیل و تمجید و عبادت من
 و مکان الرمح من جسدی و جای روح از تن من و ذخیره یومی ندی ذخیره امروز و فردا من
 و هر آن سندی که قدوة العارفین شیخ است که بشوای عارفان است امام الهدی
 و یقین امام راه راست و یقین است معیت الوری فریاد رس خلق این اهل کلوب و انسی
 امین و لما و خرد و دلیقه الله امانت خدا بین خلیفه الله سیان خلق او و صفوة و برگزیده او
 فی برتبه در آفرینش او و صاباته و اندرزهای خدا او لیس از برای پیغمبر او و خبا به عت صفیه
 و از برای خداوند برگزیده او و مشتعل خزان العرش و کلید خزینها و عرش و امین کوز القرش
 امانت و از گنجهای زمین ابو الفضل صاحب فیضها و حسام الحق و الدین لقب شیخ است حسن
 بن محمد حسن نام شیخ و محمد نام پدر او حسن نام جد او شیخ المعروف شهرت یافته است
 باین اخی الشکر ابو زید الوقتی همچو باینید بسطامی است در وقت خود جنید الزمان همچو جنید
 در زمان خود الصدیق بن الصدیق و او صدیق است و صلیقت نکور میبوت و پدر و جد او
 نیز صاحب این مرتبه بوده اند رضی الله عنه و عنهم جمیع خوشنود خدا و خدا تعالی از دوزیشان
 همه الا و می روی الا ل الشیخ الی الشیخ المکرم نسبت کرده و شده بسوی شیخ
 بزرگ با قال با کچ گفته است اسیت کرد تا شب کردم در حالی که در دودم یعنی جا بل و نادان
 و بجهت عربی و صبح کردم در حالی که عربی بودم یعنی فصیح و دانا قدس الله روحه پاک ساز و خدا
 تعالی روح او را و ارواح اسلامیه و ارواح الانا و اخلافة و ارواح فرزندان و پیران او نعم
 السلف پس نیکو سلف است آن شیخ و نعم خلف و نیکو خلف اند فرزندان و تابان اوله سب
 مر آن شیخ را نژاد است که القبه الشمس علیه انداخته است آفتاب بر و در او با جاد خود را
 یعنی نسب او مشهور است و حسب و دانشی است که از حق انجم لایه فروشته اند ستارگان
 نزد او انوار و روشناییهای خود را لم نزل فینا هم همیشه باو پیش دریشان قبله الاقبال
 قبله و او بمنند آن که توجیه الیها و آرند بسوی او بنوا لولاة حاکمان و کعبه الامال و همیشه باو
 کعبه اسید که بطواف بها طواف کنند بآن کعبه دغدغه و العفا که رده سالکان و ضعیفان
 لا نزال کذلک و همیشه باو آن دنیا همچنین ماطع نجم مادام که طلوع کند تاره و در شارق و بر آید
 آفتاب لیکن مستحقمانا باشد جای اهتمام و پناه لا ولی البصائر مر خدا و ندان بنیانی دل را

که وطن اصلی است وستان را بمیدان فیا من و مردوزن را بقول و نفوس یا همین مردوزن
 متعارف نسبت بان تشبیه است و تا ویلات که سلف کرده اند این و انسب مینماید ولی تکلف
 این معنی با آن معانی همان نسبت است که روح را با جسم و جسم را با روح و روح معنی یعنی روح و جسم
 همین تواند بود و الله اعلم بالصواب و را آغاز داستان مذکور سه بر که خبرهای زایش
 سیر شد و دانکه به روزیت روشن دیر شد و در مظهر صوفیه صافیهای عبارت است
 از عارف کامل چنانچه در دفتر دوم در قصه جو به و آن کوک میفرماید صیبت هر که دید آن بحر
 او مایه است بهر که دید اندر الهی است و دیر شدن یعنی ضلوع شدن و از دست رفتن است
 چنانچه مادی خود در قصه شیر و گرگ فرموده اند صیبت چون بد آنجا به بند گرگ و شیر و عمر ضلع
 راه دور و روز دیر و تیر جای دیگر فرموده اند صیبت که او سر زانو میبرد و روزگار
 بر دور و زش میبرد پس معنی صیبت چنین باشد که هر که جزای صیبت یعنی غیر عارف کامل
 از بار یک آب رحمت و فیض عنایت حق سیر میکرد و دانکه عارف کامل است بمنزله مایه است و
 از دریا مای آب صیبت سیر نمیشود و هر چند بجا فیوض الهی در ظرف طلب او بریزند بل من غیر
 سیر نمیدهد و هر که به روزیت عمر خود ضلع میکند درین صورت افراد انسانی سه قسم باشند عارف
 کامل که در قبول فیض سیر سے ندارد و دانکه کمال نرسیده و بقدر بهره از فیض ربانی دریفته
 و سیر شده و همان قانع گشته و دانکه به نصیب محض است و عمر از دست داده چنانچه کلام ربانی
 بیان اقسام نموده مذکور ناطق است فیه ظالم فیه و فیه متعبد و فیه ساین با فیه کرات با و ان است
 ذلک هو افضل الکیه و الله اعلم بالصواب و تیر میتوان گفت که هر که جزای صیبت یعنی غیر عارف کامل
 از آب معرفت حقیقه سیر و فارغست و قطعی بان ندارد و هر که به روزیت یعنی از معرفت با
 ست عمر او ضلع و باطل است بخلاف عارف و اهل که مانند مایه او را از آب بحر حقیقت استغنا
 و سیری غیت اگر چه متفاوتی در اصل هر دو معنی حقیقه نمیشود اما باین طرز ادا نمودن چنان مرتبه
 سه آید درین صورت هم در معین اتحاد مطلب پیدا میشود و هم با و صیبت ماقبل هر دو مرتبه میگردد
 و الله لطیف خیر و حکایت بادشاه و عاشق شدن بران کنیزک و خریدن
 کنیزک را و رنجور شدن آن کنیزک و تدبیر معالجه بادشاه بهر کنیزک
 درین قصه بادشاه کنایت است از عقل جزو و حکیم و ایت از عقل کلی و کنیزک عبارت
 از نفس جزوی و زگر اشارت از دنیا و دنی از عقل جزو و همیشه در بند هوای نفس است و نفس

همواره عاشق دنیا و عقل کلی که عقل جمعی و انبیا عبارت از ان است معالج آن وی عقل کلی
 صحت و از ان امر از نفسانی مجال و متغیر و الله اعلم و در داستان ظاهر شدن
 عجز حکیمان ای همیشه حاجت باز پناه به بار دیگر با غلط کردیم راه به غلط بار اول جوع
 بود و در معالجه کنیزک با حکما و از غلط بار دیگر اظهار حاجت بعالم اسرار و خفیات چنانچه
 در بیت ثانی بطریق استدر اک عذر آن نخواهد صیبت لیک گفتی که چه میدانی سرت به
 زود هم پیدا کنش بر ظاهر است و اگر مطلق گفته شود که همیشه کار غلط کردن بود و بار دیگر این
 غلط واقع شد هم دومی دارد ایضا و در داستان مذکور سه آن خیالات که دوام است
 عکس هم رویان بستان خداست یعنی آن خیالات که اولیا را در دام عشق انداخته و عیث
 پابندی ایشان شده عکس هم رویان بستان خداست و از بستان خدا مراد عالم معانی است
 که تا و غیره غیب است متنازلا و از مر رویان صور علمیه حق که درین نقاشی هر تواند از معالفت خاطر
 اولیا سیر و دنیا انبیا علیهم السلام که اولیا تاج ایشانند و هر چه در آیی خاطر اولیا بر توفی اندازد عکس عالم در
 انبیا است و در داستان از خداوند ولی التوفیق در خواست توفیق بهر گزشتی کسوف آفتاب باشد
 غزالی جزا و باب به مقررت که آفتاب در هر دوره که عبارت از سال یا از عقبتین رسن زب یک مرتبه
 عبور مینماید و سیر مقرر سه که دارد از حوالی جزو برین میگردد و هر گاه از سیر اکثر سه خود در سال
 یا زیاده عدول کرده مرکز او محاذی یکی از دو عقده یا قریب بان میشود و در قرآن کسوف
 در و کلی یا جزئی سه افتد و در حالت معافیت قرسین گسافی و کجوس است چرا که از
 جا و قوم و طریق مستقیم خود که سیر اکثر سه او بود و تیر کنیزک و گسافی مینمود کسوف و این
 همیشه چنانچه در دفتر ششم در قصه احد احد گفتن بلال رضی الله عنه میفرماید صیبت
 آفتاب از سیر فلک کثر میجد و در سیر و کی کسوف پیدا به که زب پر برین کنیزک و برین
 تا که دسه تو سیر و دیگر و چون گفته کمتر بود نیم آفتاب به شکست مینی و نیم نور باب به
 که بقدر جرم میگیرم ترا این بود تقدیر زرداد و خزا و در داستان پادشاه
 طلیب بر سر بیار سه چون حدیث روی شمس الدین رسیده به شمس چاهم آسمان
 سر در کشید و از خلاصه المناقب منقول است که حضرت مولانا فرمودند روزی سه مر اروج
 عوالم الملکوت و سلوک مسالک جبروت دست داده بود چون با آسمان چهارم رسیدیم از سالکان
 بیت المهور و مهور عالم نور از غیبت آفتاب سوال کردم از قدوسیان حضرت جواب شنیدم

چنانچه در دفتر ششم در قصه احد احد گفتن بلال رضی الله عنه میفرماید صیبت آفتاب از سیر فلک کثر میجد و در سیر و کی کسوف پیدا به که زب پر برین کنیزک و برین تا که دسه تو سیر و دیگر و چون گفته کمتر بود نیم آفتاب به شکست مینی و نیم نور باب به که بقدر جرم میگیرم ترا این بود تقدیر زرداد و خزا و در داستان پادشاه طلیب بر سر بیار سه چون حدیث روی شمس الدین رسیده به شمس چاهم آسمان سر در کشید و از خلاصه المناقب منقول است که حضرت مولانا فرمودند روزی سه مر اروج عوالم الملکوت و سلوک مسالک جبروت دست داده بود چون با آسمان چهارم رسیدیم از سالکان بیت المهور و مهور عالم نور از غیبت آفتاب سوال کردم از قدوسیان حضرت جواب شنیدم

که آفتاب با بزمیارت شمس الدین تیریزه رفته است بعد از تفرج مقامات سموات جوی کج
چهارم رسیدیم تیر اعظم را در مرکز خود بقیض انوار ششول دیدیم گویا مضمون بیت مذکور بر صدق
این مقال ناظر است ایضا در داستان مذکور به باشد این الوقت صوصه
ای شقیق چیست فردا گفتن از شرط طریق به صوصه دو قسم است این الوقت و آتوا الوقت
این الوقت آنست که تاج وقت باشد و وقت برو غالب آید و آتوا الوقت بر عکس این است این حال
و آتوا الحال کذلک در داستان فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند
باوردن زرگزوبیت کاشکے کان ننگ بودی یکسرے به تانز فتنی بروی آن تیریزه
بطریق تریج و تخی سیفر یاید کاش آن عشق ننگ یکسری بودی یعنی مجازی مطلق حقیقت را
در آن داخل بنموده تا باعث خون زرگزوشی چون بالهام غیبی و فتوی حکم الکی واقع شده
معلوم گشت که عشق پادشاه بر کنیزک حقیقی بود و ضرر خاص جنت نفع عام که در وجود پادشاه است
جائز این داووس که در حقیقت نیک و بطاهر است بر درفت اگر چنین نبود این بدادوس
بردی نرفته در بیان خسارت وزیر درین مکره از سبب سوزشین من بودیم
وز خیالاتش چو سوسطایم و سوسطایم سه قسم اند عنادیه و عندیه و لاادریه اینجا مراد عنادیه
اند که قابل تحقیق است یا نیستند و میگویند عالم و هم و خیالی بیش نیست پس معنی بیت این باشد
که بی حقیقت عالم اسباب نمی بریم و در مقام حیرت در داستان دفع گفتن آن
وزیر مریدان خود را سه سوخ خاکی دهم و دهم فکر است به موج آبے محو سکر است و فتن
یکی از اصطلاحات صوفیه محو اثبات و سکر و محو و فنا و بقا است المحو محو اوصاف العاده
والاثبات اقامت احکام العبادة و محو بر سه طریق میاید محو الذل عن الظاهر و محو انفسه
عن الضمائر و محو العلة عن السرائر و اسکر سیکل سلطان الحال و المحو احوال ترتیبی بالاحوال
و اسکر لا رباب القلوب و انصاف للمکاشفین بحقائق الغیوب و انقضاء سقوط الاوهام و انقضاء المذمومات
و البقاء اثبات النعمه و قیل انقضاء صفه المکون و ما کان لاجل المکون و البقاء صفه
المکون و ما کان لاجل المکون در داستان لایه کردن مریدان وزیر مکر را
به توفیر آن باز خوان تفسیر بیت که گفت این دمار میت اذ میت چه گر پیران تیر آن فی زما
ماکان و تیر اندازش خداست به این زجر این معنی جباریت به ذکر جباری برای زاریست
این آیت در سوره انفال در جزو قال الملائه در غرّه بزرگوار شده فلم یفلکوه هم و لکن یفکون

این خطاب با صاحب ست رخی اند غنم و ایت اذ میت و لکن اندر می این خطاب بحضرت
رسالت ماست علی الله علیه و سلم حضرت مولوی هنوی این را قرب فرائض اعتبار نموده اند که
درین مرتبه حق فاعل است و بنده آلت و این قرب در مرتبه از قرب فاعل این است چه قرب
فاعل آنست که بنده فاعل باشد و حق آنست که از فاعلیت حق تا فاعلیت بنده تفاوت ظاهر است
مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک به چنانچه در محل دیگر سیر مایند میت ماریت اذ میت گفتن
کار حق بر کار با دار دوستی و مولانا حسین واعظ در تفسیر خود تصریح باین نموده غایتش سراسر صوفیه
در قرب فرائض و فاعل بر عکس این مطلق ساخته اند چنانچه سبب حضرت مولوی درین ماده راجع و
مختار تواند بود و شرح ابن عربی هم در قرص حکمت میسر فی کلمه ابراهیمه موافق مذمب حضرت مولوی
دیگر سیر مایند حاصل بیات مولوی تا آخر داستان این تواند بود که سناوری که حق فاعل حقیقه
بخود کرده نه جبرست و نه قشر که جبریان آنرا متمسک بقضای بنیاد خود میسازند و زوایل حق ندانند
و در سنی استنا و ظلم حق چنانچه افسوسین رب با اغوشی گفت و غوایت خود را بحق نسبت کرده و بیعت
ابدی گرفتار شد بلکه سنی جباریت چه خود را فاعل خود را که همه عارضی است و قائم بقدر حقیقه ناجیز و محدود
نشدن با رب و زاری در درگاه جباری اقرب است چنانچه آدم علی نبینا و علیه السلام ربنا ظلمنا
گفت و سنا و ظلم با وجود فاعل حقیق و هستن حق و در جمیع امور بخود کرد و جهان رعایت ادب باعث محض
و شرف خطاب ثم اجنبه بر گردیده و عموماً در امور خیر نیز همین نسبت است حقیقت خیر و شر بقضیه کل
من عند الله و الله ظلمکم و المکون من عند الله است و اضاف فعل بعد از را که سبب استناد و ان
بخود بی ادبی هر چند او امر و نواهی در اثبات اختیار فاعل است و در داستان آوردن
پادشاه جو دوزنی را با طفل سه اند تا آب بین آتش مثال به از جانی کاشش است آتش
مثال به درین تعقید واقع شده یعنی اندر آ از جانی که حقیقت آتش است و آب مانده بنیاد یعنی جهان
مجازی بجایی که حقیقت آتش است و آتش مانده بنیاد یعنی جهان حقیقی درین صورت تفسیر این مثال مصرع
مانی هم بجانب جهان و هم بجانب آتش میتوان راجع ساخت و در داستان جواب گفتن
خرگوش مر آن چیران که از پادشاه شش هزاران ساله را به پوزندی ساخت آن گوساله را
درین بیت تعقید واقع شده و از پادشاه شش هزاران ساله گوساله هر دو عبارت است از ابله ششصد
هزار سال عبادت کرد و برکت آن در رجحان ملک فائز گردید و در شش مجید مدتها بشری و پس تعلیم
لا مکه مشرف بود و آخر را قدام موجود آدم علی نبینا و علیه السلام گوساله نموده انکار کرد و بی پندگی و کائنات

من انکافرن پس معنی چنین باشد که زاده ششصد هزاران ساله را که ببال کلان و پیش کوساله
 است حق سبحانه و تعالی پوز بندگی ساخت بپیت تانسانه شیر علم دین کشید و تا نگردد و گرد آن تفرشید
 و درین بیت اشاره بر جم شیاطین و منع استراق سمع آنهاست که پیش از بیت حضرت رسالت پناه
 میگردد اندو آید و جملنا را بر مالک شیاطین دران باب نازل است و در داستان منع کردن
 خرگوش از ایشان و دیکوی باکی گو اود و ع چکل ستر جا و از ایشان شاع و عینه
 بر سرست که تجاوز کرد و در اشل شد و از ان دود و افغان اسرار یگانگی و دلب خویش مراد داشته اند
 تا بگوشت بریکانه چرسد و در داستان رنجیدن شیر از دیر آمدن خرگوش
 پوست باشد مغز بر عیب پوش و مغز نیکو را از غیرت عیب پوش و عیب اول یعنی نقص است
 و عیب ثانی در لغت بمعنی توقیف پرده در صراع اول عیب یعنی نقص درست می آید و در مصرع ثانی بقدریک
 که بعین جمله خوانده شود اصلا با معنی نیست چه مغز نیکو را که از غیرت با محفوظ ساخت معنی میباشد
 و عیب را دران راه نیست و معنی پرده پرده پوش عیب یعنی میگردد و اگر بعین معنی خواند عیب
 بمعنی پرده و نهان مراد داشته شود و معنی دارد و بیان قد بر کلیف احتیاج نمی افتد و در بیان مکر
 خرگوش و تاخیر در رفتن پیش شیر و اسب خود را یاده و انداز ستیزه میدواند
 اسب خود را نیز تیز و اسب خود را یاده و انداز آن جواد و اسب خود را او کشان کرده و باد و دلفغان
 و جت فوج آن خبره هر سه هر طرف پریان و جویان در بدر و کاکه و زوید است مارا کو دیکست و این که
 زیران بست ای کسیت یعنی از صوفیه روح را بمنزله کرب تن را بشمارد و کب گفته اند چنانچه
 حضرت مولو سے در همین دفتر در تیشل عارف و حال او میفرمایند و اسب جانها را کنه عاری زین
 ستر النوم الخ است این که لیک بر آنکه روز آید باز بر بند بر پای شان بند دراز تا که روزش
 واکشد زان مرغزار و زجرگاه آردش در زیر بار و در رخ بر عکس آن میگویند درین ابیات
 مراد از اسب روح می تواند بود که بقضی قل الروح من امر ربی حقیقت آن مخفی است یا عقل که انسان
 یاده و کم بقوت کرد و بخیر از حقیقت حال مرکب سی و اجتهاد و تخصص دریافت کند آن میراند و حال آنکه
 هر دو با دوست و مانند با داورا کشان کرده و سوسو میدواند چنانچه صوفیه میفرمایند بپیت جان نژد
 پیدائی و کم چون شکم چرب و لب خشکی چخم و اگر ازین جت و جوی اسب بطریق مجاز جت و جوی
 حقیقت که معین حق است و سخن اقرب الیه من جبل او برید و دران باب وارد کرده و ساکنان طلب آن
 با تم و جانورادی طلب است مراد داشته شود و معنی میشود چنانچه در دفتر پنجم هم ازین عالم سخن کرده اند

اسب بر رانی نایب اسب جو و حیت گفت این اسب لیکن اسب کو چه بی زار است این بزیق
 بدید گفت آری لیک خود اسبی که دیدید و ایضا در بیان مذکور سه برفش نوشود و دنیا و ماه
 بخیر از نوشتن اندر بقا و عمر همچون جوی نو نویسد و ستری مینماید و جسد و آن زیتنی ستر
 شکل آمدست و چون شکر کش تیز نبانی بدست و اشارت به تجدد و اشال است که بعضی از صوفیایان
 قائلند و میگویند عالم آفاقا ناموجود میشود و باز معدوم میگردد و از غایت اتصال وجود و عدم غایب
 نمیشود و این مقدمه مختلف فیهاست صوفیه و راعاض و جاسر با کل با معنی قائلند و میگویند هر چه
 در حقیقت عرض است و قائم لغیر و الا عرض لا یقی بزمانین و نظام که از رؤسا و معتزله است نیز در معنی
 بصوفیه موافق است و از تشکیک ابو الحسن اشعرے در اعراض فقط قائل است باقی منکر محض اندو
 شرح بقصد مد و لا کج بیت ششم و آنچه دیگر کتب معتزله حقائق مثل فصوص و غیره با مفصلا مرقوم
 ان اردت فاطلب منها در جواب گفتن بدو بطعن زل غراس در تو تا کافی بود از کافران
 جای کند و شوقی چون کافران به کافان یعنی شکاف است و کافان عبارت از سوراخ زمین
 میفرمایند تا تو در تو از هوا و شوق اثری باقیست از کافانی که کافانیت من اتخذ الله براه و اصل است
 سوره انشینی است در داستان سوال رسول از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
 و لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد و و آنکه عاشق نیست حبس جبر کرد و لفظ جبر یعنی بی اختیار بی بند
 در کار با و مختار مطلق بودن مراد عشق اوبی صبر کرد و هر چه که شخص شد که حقیقت خالق و فاعل در یکی
 نیست و همه او است از همه دست باز داشته و عشق اوبی آرام شدم و آنکه سوز عشق نداشت
 و افسرده مجاز بود این لفظ او را حبس جبر کرد یعنی در عشق حق بی سعی و تردد و افسرده ساخته و حبس
 و زندان تعطیل نداشت و سرگردان تیه خواست و ضلالت کرد و الله اعلم بالصواب ایضا
 در داستان مذکور و این معیت با حق است و جبر نیست و این تجلی هست و نیست
 یعنی این جبر که اسنا خلق فعل حقیقه بحق باشد معیت با حقیقت و جمیع افعال و اعمال نه جبر که
 استغفر الله عبارت از تشر و ظلم باشد و ناقص نهان عالم حقیقت آنرا انواع دیگر و اگر گفته اند جبر
 و صورتی لازم می آید که بنده را خارج و جودی باشد و در حد و افعال و اعمال مجبور گردد و بگاه
 کوبنده اصلا موجود نیست و همه حقیقت پس معیت و اتحاد باشد نه جبر و این تجلی هست یعنی جبر
 روشنی نور حقیقت است نه تیرگی از ضلالت که عیاذ بالله و انشود و پوش ماه حقیقت باشد چنانچه
 ابیات با بعد موبد انشینی است و تفسیر و توحید حکما اینا که تم بپیت گر بگریم بر بر زنی دیم و بخندیم

آن زمان برق دیم و مراد از برق لون مطلق است و معنی ویل نیز آمده که نوحه باشد و معنی ناسته
 درین مقام مناسب ترست و معنی آب صاف بنظر در آمده در **داستان سوال رسول**
 از امیر المومنین **عمر رضی الله عنه** معنی اندوخته خبر با خط نیست و چون فلک است
 اندوخته نیست و خط آینه عقل باخون دوست و بازون ستور و فلاسنگ بیابان و معنی نیز
 بنظر در آمده معنی بیت آن باشد که معنی در شعر غیر از آینه عقل باخون دوست و بازون نیست
 و مانند بیابان یا فلاخن با خط بنظر در می آید در بقیه قصه باز رگ کان که بهند وستان
 میرفت **ع** عاشق بر لطف بر ترشس بجد و بولعوب بن عاشق این هر دو ضد و عشق بن عشق
 این هر دو ضد و چون بنابر عشق کز وی نیست بده تو لطف از جانب حق من حیث المضموم
 متغیر یکدیگرند و بسبب مجاز اطلاق ضد نه بر اینها میشود اما من حیث الحقیقه متحد و واحدند چه هر
 سنج لطف است بلکه جهت تادیب و تنبیه بندگان نیست از عین لطف مانند زجر پدر و استاد
 نسبت بفرزند و شاگرد که ناشی از عین تربیت و شفقت است چنانچه در دفتر چهارم میفرمایند
بیت قهر او ضد لطفش یک شمره اتحاد هر دو بین اندر اثر و پس قطع نظر ازین که نظر بر اتحاد و
 باشد بین یوسفین نیز مذکور باقی نماند و معنی عاشق یک جز شد در **داستان شیرین**
طوطی حرکت طوطیان **ع** آن دمی که در سینه میجا دم نزد حق ز غیرت نیز به
 هم نزدیک و ما چه باشد و لغت اثبات نفی و من نه اثبات تم نفی ذات نفی و معنی آن اسرار الهی که
 میجا از دم نزد حق از کمال خیرت با او دیگر برگزیده و در میان نهادن به با هم نزد معنی تا مانی
 که عبارت از مهستی است فانی مطلق نشد با هم از ان عالم دم نزد آن اسرار الهی که با هم در میان
 نهادن و حضرت دم زدن و افشای آن نداد به با هم نزد معنی در عین اظهار آن ما هم محرم نیست
 و به با هم دم نزد و درین صورت رفیع توهم تفوق بر سیمیا که در معنی اول میشدیم میشود و دم نزد
 مستلزم عدم اظهار نیست اگر چه هر دلی را تجلی خاص می باشد و ازین عالم سخن کردن در هر مطلق
 این طبقه تصور رسد ندارد و اما نظر بر تیر و ایات سابق آئینی مخالفت دارد و چون مقام فخر نیست
 معنی اول اولست و اینهم متبر اند و بود که با وجود نفی هستی هم از کمال غیرت با هم گفت و اگر مارا که در
 هم نفی و اثبات است هستی بی شرط که حدش می نماند و بطور و بطون و ران مساویست و شروط
 و مقید هیچ یک از انتقاد اعتبارات و اثبات آن نیست تفسیر نمود گفته شود که حق تعالی آن دم را که
 در مانی تقسیم اول موسوم بوحدهت هم نزد و در آن مرتبه غیب است که آنرا غیب انبیا و ائمیین

سیکونده اظهار نمیکرد با تو که نمیخواهی دارد بلکه از وجود دیگر اوج است و معنی مصرع اول بیت دوم
 ظاهر است معنی مصرع ثانی آنکه من از هر دو اثبات نفی باشد میگوید ام نیستیم و نفی هم بوجهی معلوم
 اثبات است و ازین هر دو برترم و از احوال حرف و صوت بر آمده ام و الله اعلم بالصواب و در رجوع
 بحکایت خواجه تا جر **ع** تا دم آخرم آخر و چه که عنایت با تو صاحب تبر بود چه یسینه
 تا دم آخر و قتی هر دم تو در یاد من بنزد دم آخر که نفس منجی عبارت از انست متبر اند که عنایت با تو
 صاحب باشد و تفسیر قول حکیم ثانی **ع** نفع باران بهاران بولعوب و باغ را باران پاییزی
 چوب و پاییز عبارت است از خزان یعنی تحویل شمس زمستان و عقرب و توس که امین تابستان
 و زمستان که متعارف است پاییز نیست اهل هند تفسیر آن گنبدند که نوشته شد در **داستان**
نالیبدین استن حسانه که در نامشقول بودی این نره و کی بدی حاجت بخندین بخور
 این طریق بکرم نامشقول من چه در دل بر پیشه مقبول بین و مشقول است از در کمون که از صفات
 حکیم ناصح خبر دست آنکه تعلیم آبی بانیا علیهم السلام خالی از دو حال نیست یا توسط عقول خواست
 یا بی واسطه این هر دو ثانی علمی است که موسوم بمشغول و لا محسوس آن حکایت است
 که مشغول است بذات الهی اول خالی ازین نیست که توسط عقول محض و اهل بولعوب یا توسط حس
 و عقول هر دو اول را که عبارت است از احوال مجردات علم مشغولات گویند و ثانی که عبارت است
 از احوال جسمانیات علم محسوسات و برهان که از اختراعات حسن است و محسوسات تنها و فایز کنند
 نامشغولات و لا محسولات و لا محسوسات چه رسید پس علم انبیا که مشغولات بذات ایند و نیست ناما و بیایه
 معروف بتعلیم آبی باشد که موسوم بمشغول و لا محسوس است چه عقل دراک گفته مبداء خود که در صورت
 و ذوات او نمیتواند که در چه که عدم ادراک اش در روش که بر و سابق است امر نیست مقرر هرگاه در دریا
 حقیقت مبداء خود عاجز باشد بکند ذوات آبی چگونه تواند رسید پس لازم آمد که این علم انبیا مشغول
 و لا محسوس باشد و این علم ترسم نشود و در عقل حادی عشر که عبارت از عقل انبیا است و در
 نتائج آن مراد حضرت مولوی درین بیت از لفظ نامشغول نیست و هر که خلاف این فهمد نامشغول
 در بیان آنکه موسوی و فرعون هر دو سخنر اند و نیست چه که بی رنگی اسپر رنگ شد
 موسوسه با موسی و جنگ شد و چون بی رنگی کان و شتی موسی و فرعون دارند
 آشته به مقرر است که مابین است که عبارت است از احیان ثابته در عالم بی رنگی که تقسیم اول است
 صورت و قابلیت محض مفسر از انست و مراتب محمد روی منبر و منبر غیر اوقات از بعضی مابین

لا عیناً ولا علماً همه یک رنگ داشت و نمای بسته و سببیتی در میان نبود بعد از آن که عالم بزرگی برنگزید
یعنی شیونات ذاتیه از مرتبه تعین اول مرتبه تعدد و تمیز رسیده و وجود یعنی خارجی گرفتند مقتضی این
نشان با هم منازع شدند و هرگاه این صور مجازیه از میان برخاست و در جری به بزرگی اصل که مرتبه
غیب جویت است نمودن منازعتها که لازم و وجود یعنی خارجیت از افاضه و مرتفع گشت همان اتحاد
اصلی حصول پیوست و سببیتی میان موهبی و فرعون باقی نماند و الله اعلم بالصواب مرجع الحرجین
میتقیان بنیسا بر سرخ لایبغیان است که صورت بر هم زدن از چشم تنگ و اختلاف
جانبها در صلح و جنگ و درین بیت تقدیر واقع شده و اختلاف جانها در صلح و جنگ از چشم تنگ
و تقدیر و شیرین و شور و نار و صلح و طالع ازین نظر مجازی پدید می آید و از ریچک عاقبت سر می میوانند
در بیان فرق میان آنکه در ویش بخند اول نشسته خداست نقشهای کاندین جامه است
از برون جامه کن چون جامه است و تابردنی جامه است و بس جامه بیرون کن در آویخته
از آن که جامه در آن سوره نیست چنان زبان و جان زن آگاه نیست چنانی این سه بیت چنین
میتواند بود که نقشهای که درین جامه است یعنی وجود طاهر انسان از برون جامه کن که حقیقت
انسانی است مانند جامه های شیشه است که در برون جامه کن و جامه می نشاندند تا بی بدرون آن در نیاید
بعضی مشاهد شیشه ها بروی حقیقت حال طالع حاصل نمیتواند نمود و در مرتبه نقش و صورت مقام
واری غیر از صورت چیز نیست و نمیتواند و کیفیت نمیتوانی بی برد جامه بیرون کن یعنی از وجود طاهر
بر آویخته است طبیعت برون و از طور سببه وجود بگذرنا حقائق و اسرار بر تو ننگش گردد چه باو طبیعت
در انوسه حقیقت راه نیست و با این آلودگی نه تن از جان آگاه نمیتواند بود و نه جان از تن و جان
نیز صفت تن میگردد هرگاه آرایش طبعی عاری مرتفع شد تن تیره و کدر صفت جان پیدا میکند و جان
که از صحبت تن تیرگی حاصل نموده بحالت صفایضی اصلی خود باز آمده و تن از جان و جان از تن
آگاه میشود و حجابها باطل مرتفع میگردد و الله اعلم بالصواب و در بیان آنکه عاشق و دینا مال
عاشق و دیوار است و جزو یک نیست پیوسته کل و دره خود باطل بدی بعثت رسل
یعنی پیوستگی جزو کل از یک و در یک ره نیست و وجه پیوستگی بسیار است و اگر طرق اتصال جزو کل
یعنی ممکن واجب بسیاری نمی بود و از همین یک و که جمع مکملات را با واجب عموماً آن رابطه حاصل است
می بود چنانچه خار با گل بعثت رسل که بادی طریق حقیقت موصولی الله اند باطل بود حال تنی جزو یک
و جزو یک میباشد و یکی میشود و اگر گوئیم جزو یک پیوسته کل نیست و وجه نمایرت و مایه امتیاز

نمایان بسیار پس از یک و چه با جزو پیوسته متوجه کل بخش هم و چه دارد و در داستان
قبول خلیفه هدیه را و عطا خلعت فرمودن و هم عرب ما هم سبوا هم ملک و
جمله اینها فک و عمن آنک که عقل را شودان وزن این نفس و طبع و این وظیفاتی سنگ عقل شیخ
اشاعت بودت و دوست که صوفیه بدلائل ثابت کرده اند و در کتب این طبقه مشهور مانند کورست
یونک عمن آنک یعنی گردانیده میشود ازین که هر حق است کسیا که گردانیده شده است از ایمان
و بیت ثانی که عقل را شودان وزن این نفس و طبع محض تشبیه عقل است بشوهر درین داستان عرب
وزن ماجرای آنها که شوهر فقیر دفاقه و تجرد و ترک حرص هدایت مینماید و تمثیل نفس و طبع زن که غریب
بخطام دنیوی میکند و در دو بیت اخیر رخ اختلافات اهل انکار که بعضی ترک و جمعی محلول عارضی
و بر سر نه بجا می جوایس فاکمند میفرمایند بیت بشنو اکنون اصل انکار از چه خواست و زانکه کل
گویند که جزو است و جزو کل فی جزو است بکل و بی جزو بی کل که باشد جزو کل و یک نیم جزو است
از عالم اجزای ترکیب انسانی است با کل بدن که اعضا و اجزای بدن است و بدن کل آن یک نوع
از آن عالم است که قیام و حصول آن باوست مانند بوی و طعم سبزه با کل که در کل حلول عارضی گردد
و مظهر و در طرف که حلول جوایس نمود و بوی میفرمایند جزو است با کل ممکنات عالم از آن
عالم نیست بلکه محض نسبتی و ارتباطی فیما بین تحقق است و کل عالم از حق که عقل جزوی در او را کل نیست
آن عاجز و قاصر است نه بطریق ترکب و تناسخ و نه حلول و عاقبت تعالی الله عما یقول الظالمون
ایضا در داستان مذکور سه در درون خلعت شور و شکست و هر چه از یک روز
ست و پاک نیست و حروف عالیات در مطلق صوفیه عبارت از حقائق کونی است و هر اختلاف
و شکلی که هست درین نشأ است و نشأ الهی بحسب ماهیت همه یکی اند و در آن مرتبه اتحاد و طلوع
و در بیان آنکه حال خود دوستی خود پنهان باید داشت از جابلان سه
تیر اسدینا که دیابان دراز از صحنه العربیا بخوان و این مقدمه در جاشی جمع الفرق نورالدین
ابوالفتح شیرازی چنین بنظر در آمده که سیدی ابی الوفا الکر دالمونی لیمائیته و اسطخنی سسته
تسع وستین واریعایه کان رجلاً که دیار سیه انتم فوجد قطعه قرطاس کتوبا فیها اربعه احمر یا حمر
قال رجلاً ما کتب فیها خبره بذلک فوضع تلك القطعة بعد تطهیر فی مکان مرتفع و قام بین یدیه
الی طلوع الفجر فادركته حید بن جنابت الله وقت الصبح و اتمم الكلام العربی و کثیر من العلم
فصعد المنبر و قال الحمد لله الذی اسعیت بکر دیا و صحبت عربیا و رقصه مصری کردن و میا

و چندیان و در علم نقاشی و در میان گفتند بی نقاشی و در کار را جزو نقاشی
 درین بیت منصفی اول بطریق بحر حلال و را خری تمام میشود و در دوستان خداوند
 خصم بر روی علی و آن یکی بای می بیند عیان و دان یکی تاریکی می بیند جهان
 و آن یکی سده ماه می بیند هم و آن یکی بنشیند یک موضع ز غم چشم هر سباز و گوش هر سبزه
 در تو آوینان و از من در گریز قیاس نیست که درین ابیات مراتب ثلثه جمع و تفرقه و جمع جمع
 فرموده باشند جمع عبارت از مشابهه من است و تفرقه عبارت از ملاحظه خلق است
 بی من و جمع جمع کنایت از مشابهه جمع مراتب است در حق آنکه یکماه می بیند در مرتبه جمع است
 و آنکه جهان را تاریکی می بیند در مرتبه تفرقه است و آنکه سده ماه را عیان می بیند در مرتبه جمع است
 است و اگر مراتب ثلثه مذکوره را با عقائد خلافت که تعداد است و هر کس بقدر استعداد خود
 مشاهده حال حق نموده تفسیر کرده شود هم گنجایش دارد و مراد از مصرع اول بی السلام تواند بود
 که حق را بوجدانیت می پرستند و از مصرع ثانی منکران الوهیت که دهریه و غیره باشند و
 از ثلث نصاری که ثلث ثلثه عالمند و الله اعلم بالصواب الیضا در دوستان مذکور
 سه عالم از هزاره هزار است و فزون و هر نظر را نیست این هزاره را چون و شمرده هزار عالم
 باین طریق میشود و عالم عقل و عالم ارواح و عالم افلاک که است و عالم عناصر که چهار است
 و عالم موانع که سه است مجموع هزاره میشود و هر اسمی را از هزار اسم آبی و درین هزاره مراتب
 تفرقه است مخصوص و هر اسمی را که در هزاره ضرب کنند هزاره میشود و در تعداد این از اسمی
 رباعی منقول است رباعی اول زکونات عقل جاست و داند بی او نه فلک گرد نیست
 زمین جمله چو بگذر سه چهارار کاست و پس معدن و پس نبات و پس حیوانات و در دوستان
 سید علی همایان بنظر آمده که عالم وجود سید و شصت هزار باشد و در بعضی روایات
 شصت و هزار و در بعضی هزار و در بعضی هزاره عالم باشد چنانکه عقیده روحیه فیه جمیع
 عقیده مشابه خیالیه حشریه چنانچه جمیع اعراضه روحیه صورتیه جمالیه جلالتیه کمالاتیه و مجموع این
 عوالم و در دو عالم ظاهر و باطن که غیب شهادت است مندرج باشد مثال الله تعالی عالم غیب
 و شهادت است و از حسن الرجم و سوال کردن آن کافرا از امیرالمؤمنین علی که مشاهده
 است صریحی یکی و صد هزار بازگویی بنده باذن را شکار و در کلام مجید واقع شده
 آن را بر اسمی که آن است و اینها بمنزله اسمی و در دوستان جواب که گفتند

شمشیر چه بود و چون جفا را چینیاید هم پیش پای خب به سان سری نم به پس ناگرا
 چنانچشم به بان و گنجهای و ملک های جاودان و خب کس خفا و همه بکس مکاره و دلیور و قافوس
 بنظر زانده و اینجا از خب و حب این مناسب ترست نظریه بیت ثانی ترجمه ابیات عربی
 و در دوستان ملاقات پادشاه باولی است مولی اقوم من لایستی و قدر و
 کلام این لم یتبی و سینه تو ناصر و یاری و قوی کسی که نخواهد و تحقیق پاک شد در حالتی که منقول است و شایسته
 و سینه آیت مذکوره که تبار و بخت آیات نوشته شده در حق او جمل و در گذشته که اگر باز این است از
 اندای صحرایه اسلام گیرم و او را بموی پیشانی و دوزخ کشمش در دوستان بر دین طبعی
 بر سر بیا تا حال او به بیند و لا کفنی فانی فی الفنا و کلمات افلا جوی شانه
 خطاب بجا نیست یعنی تکلیف کن ما را ای جان بیان کردن انعامهای او پس بدستی کس در
 قنایمانده شده است نعمهای من پس من نمی توانم شمار کردن صفت او به بیان انعامهاست
 کل شیئی قائله غیر الحقیق و ان تکلف و اقلعت لایق و بهر چیزی که گوید او را غیر شمار اگر تکلف کند
 و لان زند و روح کشد بی سز و بخت آنکه بهشمار نیست و در دوستان جبرستن آتش
 چیل گز بالا و حلقه شدن و جودان را در میان گرفتن و سوختن
 تا الیه یسعد الیاب الکلم و صاعدا منالی حیث علم و یعنی بسوی حق تعالی بر میرود و سخنان پاک
 مراد از ان کلمات اربعه است که حمد و تسبیح و ذکر و دعا باشد و در کلمات مذکوره اختلاف بسیار است
 و حالیکه میرود و صعود میکنند این سخنان صادر شده از ما تا آنجا که نیست است حق است
 ترقی انفسنا یا التقی و متخفا منالی و اربابا یعنی بالا میرود و انفس ما باستان عمل پاکیزه
 و حالیتی که تخفیه کرده شده است انفس از جانب ابسوی بقا نیست ثم لم یجینا الی ایشا
 کی نیال العبد ما نال و پس مضطرب می سازد آن جزا ما را بسوی آن انفس و سخنان تابرسد بنده
 از چیزه یعنی بکافاست و جزائی که رسیده بود آن بهیت بکذا یعرج و نزل و اما و افلاک است
 علیه قائما و همچنین بالا میرود و فرو آید همیشه آن مذکور از انفس مکانات پس همیشه است انفس
 بران عروج و نزول قائم ترجیح نهادن و تخفیر آن توکل را بر جسد و جمله گفتند ای حکیم
 با خبر و الحمد و ع لیس یعنی عن قدر و یعنی ترس و شاکه را بگذارد و آن که آن ترس بی نیازی نیست
 از حذر یعنی دفع آن نمیتواند کرد و در غرت تعظیم خلایق و انکشت نما شدن
 نفس از پس و جفا و ع چون شد چکن ذلیل انفس بپوشانند و با شرف دارند و نفس را روی فروزی

و سید میشود و هتری کن در بیان آنکه حال خودستی پنهان باید داشت
 اغلب اهلین فی ترجیح ذاب لا تباری آنس فی توفیهما چه میشود و گمان یار چه باید آن حق و
 دو گمان عبارت از غلبه قوع حق مجادله کن آفتاب را در هویدائی و پیدائی آن آیات قرآنی
 در آغاز داستان عشق جان طو را در عاشقا طو مست و خموشی صفا به این آید در
 سوره اعراف در سیاره قال الملک واقع شده فلما تجلی رب لعل جعله و کا و خموشی صفا به این گمانی که
 تجلی کرد و در دو گار موسی آن کوه گردانید خدا تعالی مر آن کوه را ریزه ریزه و بیفتاد موسی
 یوشن داستان ظاهر شدن عجز حکیمان به یک گفتی که چه میدانی سرت +
 زود هم پید کنش بر ظاهر است + مضمون این آیت است که در سوره موسی در سیاره منظم
 واقع شده ادعوی آنجانب که نخواهد مرا اجابت کنم شمار اغلب علمای این آیت و دعا را بر عبادت
 فرود آورده اند داستان از خداوند ولی التوفیق و خواست توفیق
 مانده از آسمان شده عائد به چونکه گفت آنزل علینا مائده + اقتباس است از این آیت که در سوره
 در سیاره و اذاهم و اوقع شده در بنا نزل علینا مائده من اسما نلون لنا عید الا ولنا و آخرنا
 منک و از رفتار است خیر الرازقین ای پروردگار ما فر فرست بر ما خانی از آسمان که باشد آن خوان
 ما را عیدی مرا بل زمان و آنان را که از پس ما آیند و باشند آن خوان ای تو روزی کن ما را آن
 و تو بهترین روزی و پندگانی در ملاقات پادشاه با ولی که روز و شبش نمودند
 است مولی القوم من الاشیق + قدری کمال کن لم یمنی + اقتباس است از مضمون این آیت که
 در سوره اقرار در سیاره هم واقع شده کلا لکن لم یمنی لیسفعا بالینا حیث نمیدانند که روز و شبش نمودند
 باز نه البیت از اندامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بگیریم و را بهیوشانی و به وزخ شمش مشانی
 که در و ملکوتی و خطا کا رست در داستان خلوت طلیعین ولی از پادشاه با آن
 کیشک به وعد باید و فاکردن تمام + و رنخای کرد باشی سر و خام + وعد کردن را و نا باید
 بجان + تا برینی در قیامت فیض آن + در قرآن مجید در ماده الیانی عهد مطابق مضمون این
 و وصیت چند جا واقع شده در سوره بنی اسرائیل در سیاره سحان لاری و افر با بعد از عهد کان سولا
 و فاکنید بعدی که بست است با شما از کتالیت شرعیه یا پمانی که باید گیرید بهر کسی که صاحب بیان
 سوال کرده شده و در سوره بقره در جزو الم نیز آمده که افر با بعدی اوت بعد کم و ایامی فارسیون
 و فاکنید بر بیان من تا و فاکنم بعد شما و ازین تبر سید و نقص عهد و شکستن بیان و بیان آنکه

شستن زگر باشارت الهی بودند بهواسه بگذر از غن خطای به گمان + ان بعض
 لطن اثم آخر جوان + در سیاره حم در سوره حجرات و ن شده با آنها الذین آمنوا و جنبوا کثیر الحسن
 ان بعض لطن اثم ای گروه گردیدگان بهر پیمیزید و بگذارید بسیاری از گمانها بهر کسی که بعضی انگمان
 بزه است و در حکایت بقال طوطی و روعن رختین به گفت اینک با شریان شتر
 ما و ایشان بسته غریم و خور + اقتباس است از مضمون این آیت که در سیاره و من یقیمت در
 سوره یس و رعن پیغمبران واقع شده از زبان کفار تا و اما انا انتم الا بشر مثلنا گفتند مردم آن شهر که
 قیقتند شما کردی مانند ما ایضا و در حکایت مذکور به حزن غم آمد و معنی جواب + بحر
 معنی عنده ام الکتاب + در سیاره و اما بری در سوره رعد واقع شده و کل اهل کتاب یحوا الله
 ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و هر وقتی را که بایست نوشته که چون وقت در آید آن حکم ظهور آید
 یا هر اهل را از احوال خلافت اطلاع کتابیست نزدیک خدا که جز وی کسی بر احوال خلق اطلاع ندارد و میز
 و در میکند آنچه میخواهد بکسک و اثبات میکند آنچه میخواهد بکسک و نزدیک است اهل کتاب لوح محفوظ
 بهر کس که بخواهد تا نباشد الا آنکه نوشته در وی در حکایت مذکور به بحر و بحر شیرین در جهان +
 و میان شان برنخ لایغیان + در سوره رحمن در جزو قال فضا خطبک واقع شده مع البحرین یغیا
 بینهما برنخ لایغیان ماده داد و در یاریکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با مراد میگیرند و آن
 بحر فارس و روم است که در محیط سیلگیر متقی میشوند و میان هر دو دریا پرده بایست از قدرت خدا که
 بسبب آن افروزی بخونید بر یکدیگر یعنی با هم نیامیزند و در فرق میان محقق و مدعی
 آن شراب حق خطاش مشکنا به ماده را ختمش بود کند و عذاب + در جزو دم در سوره یس
 واقع شده ان الابرار فی نعیم علی الا را یک نیز ظرون تعریف فی و جهم نظره انعم یسقون من حریق
 محتوم ختامه مسک بهرستی که نیکان در بهشت بر تختهای آریسته مینگیزد بجز با که از ان شادمان
 و فرخناک میگردد و نشانی توای نگریزه در رویای ایشان نازکی نمیشد بهشت و طراوت لذتها
 آشامیدن میشوند از شراب خالص مهر کرده او که مهرش بجای گل مشک است و تمشیل عارف
 و حال او اندوتونی الانفس حین موتها و الی لم تمت فی سناها این آیت در جزو فتن اظم در سوره
 واقع شده یعنی خدا تعالی قبض میکند و بر میدارد و روحا و خانرا از بدنهای گام مردن آن یعنی
 قطع میگردد و تعلق و تصرف روح را از بدن بظاهر و باطن و این مونس است و آنکه فرموده است و زنده است
 قبض میکند و بر میدارد و روح را از خواب یعنی قطع میکند تعلق و تصرف روح از بدن بظاهر و باطن

فرمان صاحب بواب فرمود که هر روز قارون بمقدار قامت خود با خانه مال و متاع بزمین فرو می رود
و بالغ صوری برض مغلی خواهد رسید پس بنود قارون را هیچ گویی که در آن وقت یاری کند و بخود
و بنود از متاع کنندگان عذاب از خود یعنی کسی عذاب از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشت
و در داستان جبرئیل آتش چهل گز تا الیه یصعد الطیاب بکلمه صاعداً مثلاً
حیث علم به در سیپاره من یقنت در سوره فاطر واقع شده الیه یصعد الکمل الطیب و العمل الصالح بر نعمه
مبوی رضای او یا بدینگاه قبول او بالاسیر و دشمنان پاک یا صیافت که آنها را و مکتوب است و عمل
شایسته برسد و از آنجا بجل قبول میرساند و ترجمه نهاده آن مخیران توکل ابرجد
چون با امر اسبطا بندی شدند و بخش ششم و هفتم فرسندی شدند و آنگاه است بابت که در سوره بقره
در سیپاره الم واقع شده و قلنا اسبطوا بعضکم لبعض عدو گفتیم ما طوس و مار و آدم و حوا را بپسندید که همیشه
فرود بود از بهشت بدینا بر سرخ از شام بر سرخ را دشمن باشند چون آلبیس دمار که دشمن او و اولاد
اویند باز ترجمه نهاده آن مخیران توکل را بر جرده کرده و صفت مکرشان و ذوالجلال بفرمود
من اقلال اجمال و این آیت در سیپاره و ابروی در سوره ابراهیم واقع شده مکر و اگر هم و چند اندکی
و آن کان مکر لکنزل منه اجمال و بدینستی که کوشش کردند و جلد آنچه نهایت مکر ایشان بود و نیز دیکه
ست جزای مکر ایشان و بدینستی که مکر ایشان بپوشید و ساخته برداشت از انجای بر و دازان مکرها
مراد از جبال کوههای بچکام شریعت است که کافران را در زوال می کوشیدند و این محال بود و رجوع
گفتن خرگوش مکر مخیران را و آنچه حق آموخت مرزبورا را آن نباشد شیر را و گوشت را
اشارت است بضمون این آیت که در سیپاره و با در سوره نمل واقع شده و او سره ربک الی النحل
ان اخذنی من اجمال بیوتنا و من انجر ما لیرثون و الهام فرستاد پروردگار تو بسوی زبور ان عمل
اینست که از کوه از شکاف کوهها سس و شادی و از میان درختان نیز خانه گیرید و از انجیر و ان
بنامیکنند و در داستان مکر کردن خرگوش با شیر و بر بردن مکر تراشکال آید
در نظر پس تو شک داری در انشق القمر و اول در جزو قال فما خطبکم در سوره قمر واقع شده
اقتربت الساعه انشق القمر نزدیک آمد قیامت و شکافته شده چه از علامات قریب قیامت
یکی انشقاق قمر است و این قصه در تفاسیر مشهوره ذکر یافته ایضاً در داستان مذکور
ما زه کن ایان نه از گفت زبان به ای هوار تازه کرده در زمانه ما تا هوار تازه است ایان تازه
نیست که کین هوار زلف از آن دروازه نیست و این بیت مستند است از مفسران این آیت

در آخر سیپاره الیه یرو و در سوره بایه واقع شده افزایت من اتخذاً له سواه و صل الله علی سلم
و تم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصیره عشاءه من بعد من بعد الله فلا تکره انما چون می بینی آنرا که در
گرفت خدای خود را و هوای خود یعنی هوای خود را از پی خود و فرمان بر و چنانکه فرمان خدای می باید
یا آنکه معبود خود را زوی خود گیر و یعنی می پرستید چون می از و نیکو تر میداند از بگذار و این را
بنده خدای بر دارد چون می بینی آنرا که راه ساخت و فرو گذاشت خدای او را بر نداشت که حضرت او را
بعافیت آنکسی مقرر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود و در دل او آیات حق اثر نکنند و نه او بر چشم او
پوششی تا بنظر اعتبار نگردد و جواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد پس کیست که
راه نماید این کس از پس فرو گذاشت خدای مراد از آیه پند می گیرید و متنبه شوید در داستان
مکر خرگوش و تاخیر در رفتن پیش شیر را جرم البصار ما لاند که به و هوید که مین تو
از سوی و که اقتباس است از مضمون آیه که در جزو او سمعوا و سوره الفهم واقع شده لا تذکر
الا البصار و هوید که الا البصار در بیان او را دید با خداوندان دید که این دلالت بر نفی
او را که دارد که تو قست بر کنه شی و احاطه بر و نه بر نفی رویت چه رویت بی او را که مکتوب است و اگر او را
بمنه رویت دارند تقدیر باید که در بنده بصیر او را در دنیا رویت و در حق بنفص قرآن و حدیث
ثابت شده در قصه آدم علیه السلام و بسن قصه نظر او را به رسم هر چیزی توان
دانا شنود و بر مضر علم الاسما شنود این بیت و اکثر آیات این داستان ضنون این آیت
که در جزو الم در سوره بقره واقع شده و علم آدم الاسما کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال اشبونی با سماء
هو لا ان کنتم صادقین و با موخت حق سبحانه آدم را نامها و مخلوقات همه آن از علویات و
سفلیات پس عرض کرد اشخاص آن سمیات بر زشتگان که قابل تجمل فیها بودند پس گفت
کزیر رسید مرا نامهای اینها اگر میشد راست و طبع استحقاق خلقت آدم ایضاً در داستان
مذکور است این همه دانست چون آمد قضا و دانش یک منی شد بر وی غطا و اشارت است
بابت که در لافق با نده انجیر و نزدیک مرید این درخت را یعنی شجر انکور یا انجیر و انجیر گندم است
ایضاً در داستان مذکور است و بنا ناظران گفت آه یعنی آمد ملک و گشت راه به
اقتباس است از این آیت که در سیپاره و در انوار سوره اعراف واقع شده قال لا یزالی علیکم
الغشاوان لم یغفر لنا و تر حننا لکن من انما عنین گفت آدم و حوا علیهما اسلام ای پروردگار ما
ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی و اگر تو نیامرزی کنان ما را و نجشای بر ما سرانگه باشیم

از زبان کاروان در دوستان پای کشیدن از شیر چون نزدیک چاه رسید
 حن چسبیدار معرف خوانده است چه چشم عارف سوی سیما نموده است به اشارت ست
 بایت که در سیپاره هم تنزیل واقع شده سیما هم من اثر اسجود علامتهای ایشان
 در رویهای ایشان ظاهر بود از اثر سجده در دوستان نظر کردن شیر و چاه
 دیدن عکس خود را که گویایی خیمه تراز تو رسید به یک جزو طیر ابا بلیت رسید به
 اشارت ست باین آیت که در سیپاره هم در سوره قیل واقع شده و اسیر علیهم طیر او فرو رفتاد
 برایشان از طرف ساحل دریای مرغان ایضا در دوستان مذکور است جان نجات
 دای و عمر جاودان به سائر نعمت که نایه در بیان به اشاره باین آیت است که در سیپاره رجا
 در سوره نحل و جایی دیگر نیز واقع شده و آن تعدد نعمته الله لا تحصى اما اگر خواهید که شمارید نعمتهای
 خدای را که بشمار زانی داشته نتوانید شمردن آنرا در دوستان مفروضه بودن خبر گوش
 سوی سخن چنان که به پروردگار ما را ذوالعطا به تادخت استغلت آدم فاستوا به در سیپاره
 حم احقاف در سوره انفصاف واقع شده کرم اخراج شطاف نازره فاستغلت فاستوی علی
 سوره تعییب الزرع یعنی هم الکفار مانند کشت ست که در اول بیرون آورد خاک خود را پس
 قوی گرداند آن یک شاخ را پس سطر شود پس با سبب بر ساقهای خود اول دانه بود و کاه صیف
 با خود خنجر کرد و شکفت آورد و مزارعان را قوت و سطر بر سر و سستی و خوبی و این مثل ست و مثل
 وی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دیار آن وی بادل دعوت اسلام ضعیف بود و
 هر چند که برآمد قوت گرفت و سبب توجع عالمیان شد حق سبحانه و تعالی تمثیل فرمود تا چشم گیرند
 بیار آن پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که این آیت در شان اصحاب ست پس هر که
 برایشان چشم گیرد ایشان را دشمن دارد و دخل کفار خواهد بود و در تفسیر رجعتنا من الهمام
 الا صخر الی انجماد الا کبریه عالمی را گفته کرد و در کشید به سوره مائده بخش نفره زنان
 بل من مزید به اشارت ست بایت که در سیپاره هم در سوره قات واقع شده بوم نقول لهنم
 بل استلوات و نقول بل من مزید یا دکن روزی را که گوید خدای و حفص بنون بخواند یعنی
 گوئیم ما روزی را که از این پیش میماند و عده کرده ام که هر سازم ترا از کفار چون دهنس یا نه
 خدای این گوید یا هیچ زیادتی هست این به تفهام معنی سوال هست یعنی زیاده کن در دوستان
 آمدن رسول قیصر روحی بامیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه

ه چون رفتی و سوسه بدخواه را به کی بدانی نمود و خدا را به در سیپاره آلم در سوره بقره واقع شده
 و شد المشرق والمغرب فاینما تو توانی و چه الله و مر خدا تراست جای بر آمدن آفتاب و جاسی
 فرد رفتن آن پس هر کجا روی آرد پس آنجا وجه خدای ست یعنی جهت طاعت اوست ایضا
 در دوستان مذکور است نوح را گفتند امت کو ثواب به گفت او را انسوی استغوانی
 در سیپاره تبارک در سوره نوح واقع شده وانی کما دعوتکم لتقر لهم جملوا اصابعهم فی اذانهم
 و استغفوا شیاعهم و اصرادوا استغفروا استغفروا و استغفروا استغفروا استغفروا استغفروا استغفروا
 توجید و عبادت نمایم رزی برایشان را قبول آن در آوردند انگشتی خود و در گزند ساح را از
 استماع دعوت بر بستند و بر کشیدند جاسهای خود و استاندند بر کفر و معصیت و سر کشی کردند از
 متابعت سر کشی کردن بزرگ در دوستان بیدار شدن امیر المومنین عمر از
 خواب و سلام کردن رسول روم مر او را استغفروا استغفروا استغفروا استغفروا استغفروا استغفروا
 هست در خراز برای خائفان به در سیپاره هم غلم در سوره هم سجده واقع شده ان الدین
 قالوا ربنا الله ثم استقاموا فتزلیهم الملائکة الاتخافوا و لا تخفوا و ابشر و اباحته الحق لکن تعدد
 بدستی که آنان را گفتند پروردگار ما الله است پس بران استاندند و فرمودند برایشان و فرستگان
 یعنی بر سر نشان مستقیم نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یار محمد یا انکله ایشان را گویند متر رسید
 از آنجا که در پیش دارند از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت و اندوه مبرید بر آنچه گذشت آید
 از ازل و و لکن حق سبحانه و تعالی بخوبی خواهد ساخت و شاد شوید یا بنی بشری که در دنیا بودید و کمان
 و عده داده میشود بر زبان پیغمبران در اضافت کردن آدم علیه السلام و دولت را
 بنحویش گفت شیطان که با او خونی به کرد فعل خود نماد دیو دنی به گفت آدم که علمنا
 نفسنا و ادر فعل خود نمید غافل چو ما به این هر دو آیت در جز و دو انشا در سوره اعراف واقع شد
 ترجمه آیت سابق در همین دفتر نوشته شد ترجمه آیت اول نوشته میشود قال فبما اغتوی الاعداء
 لهم مرا حاکم استقیم گفت ابلیس پس سبب پیغمبرانی بهره گردانیدی از رحمت هر گاه بنشینم بر آس
 فرزندان آدم بر آید تو که آن راست است یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه نم
 و بر صراط مستقیم گذارم در دوستان تعظیم کردن ساحران موسی را که پیغمبرانی
 به زانکه گفتند شش که فرزان زان تست به که پیغمبرانی عصا بکن نخست به حضور این آیت
 ست که در کلام حمید در سوره اعراف در سیپاره قال الملائکة قالوا یا موسی انما انزلت

والان کون نحن الملقین گفتند ای موسی یا آنست که تویی آنگنی عصا خود را بیا آنکه بکنیم انگشتان
 حبال وعصا خود را در **داستان مذکورست** چون تو کوشی از زبان فی جنس تو بگوشت
 حق بفرموده انصوت و در آخر سوره اعراف در سیاره قال الملاء واقع شده و از آن فرست
 القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون چون خوانده شود قرآن در نماز پس بتویدر آنرا و خاموش
 باشید با امام تلاوت کنید شاید که رحمت کرده شود بظاهر لفظ مقتضی و بوجه استماع قرأت قرآن است
 هر جا خوانند امام علم بر آنند که در خارج صلوٰه مستحب است و گفته اند مراد انصاف است براس
 خطبه امام در روز جمعه و خطبه شمل می باشد برای قرآن و در **داستان باز گفتن**
بازرگان با طوطی آنچه دیده بودست گیت بران باید و حجت مهابه بازرگان من
 آیت او شنیدم و در سوره بقره سیاره آیه اول واقع شده ما نوح سن آیت او شنیدم نایت بجزر من اولها
 هر چه منسوخ میگردد انیم از آیت قرآن بردن مصلح خلق و مقتضای زمان یا فراموش کرد انیم
 آنرا و از داما بریم بیا بریم بستی از ان آیت منسوخ چنانچه صابر است یک غازی را باده تن
 منسوخ کرد و یادوتن مقرر ساخت یا ساریم مانند آنکه نسخ کرده ایم منسخت و مشوبت با وجود است
 مصلحت چون تحویل قبل از میت المقدس بکعبه جودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که این شامی
 و برای خدا و اینست و از حکمت الهی در نسخ احکام غافل جابل بودند **ایضا در داستان**
مذکورست خد تو اسخریه اهل سموا و از بی بر خوان توانا انسو کنه را و در سیاره قدر الفج در سوره
 مؤمنون واقع شده اندکان فریق من عبادی یقولون ربنا انما فاعقر لنا و ارحنا و است
 خیر الراحین فاتخذتموهم خیر یا حتی انسو کم ذکری و کنتم منهم تصحکون بدستی که بودند گروهی از زندگان
 من یعنی در دوشان محلی چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان جنی الله عنهم که بپوشید میگفتند
 ای آفریدگار ما را گردیده ایم بتو پس بیا ما را از بخشش بر ما و تو بهترین بخشندگانی پس فرارگشتید
 شما آن در دوشان را از تو بدید یعنی کسی که با تو خیریت کنند و افسوس من از اندم او آنست که با ایشان
 استیزاسی کردند تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بنسبت ایشان
 فراموش ساخت بر شما و کردن من و بودید شما که از ایشان بپندیدید از دست بکبر و تعظم خود و حقیر
 و دلیل ایشان و در **داستان شنیدن طوطی حرکت طوطیان را**
 عاشق و محبت نادان تا ابد به خیر لا نسیم بخوان نامی که به در سیاره عم در سوره بقره واقع شده
 نقد خلقنا الانسان فی کبد بدستی که آفریم آدمی را در خنجر در خنجر مینه آنچه بوقت ولادت

در ضلع و نظام و معاش و حیات و موت بدو میرسد در عنوان تفسیر قول حکیم سنائی
 قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن این آیت در جز و لو اننا در سوره اعراف واقع شده
 بگوای محمد جز این نیست که حرام کرد آفریدگار من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه
 پیداست از ان چون کفر و آنچه نمانست چون لواط **ایضا** و تفسیر قول حکیم سنائی
 به جور و احسان رخ و شادی حادث است به حادثان میرند حق شان و ارث است *
 مضمون این آیت است که در سوره بقره در سیاره بقره واقع است و انما نحن نجی و نیست و نحن
 الوارثون و بدستی که ما زنده میگردانیم اجسام قالمه را با بجا و حیات در ان و میرانیم اجسام
 حیه را با زنده حیات از ان و ما دار ثانییم بعد از فناء خلق تیراث چیز را گویند که بعد از مردن می
 بدگیری رسد پس همه در مرض فنا اند من سمانه موصوف است بصفت بقار جوع بحکایت
 ما جرعه به بر این فرمود رحمان ای سپهر کل یوم هو فی شان در خبره این آیت در سوره جین
 در سیاره قال فی خطبکم واقع شده کل یوم هو فی شان هر روز و هر وقت او در ساختن خود است
 کار است و داعی را دعا اجابت کند و مسائل را عطا دهد و در مانده را نجات بخشد و عینک را شان دان
 گرداند و بیا را هیچ سازد علی هذا القیاس و در **داستان حضرت تعظیم خلقان و**
و انگشت نما شدن نفس از پس جعفر ع چون شد بکن ذیل نفس چون لا نشید
 سنی این مصرع مستنبط است از مضمون این آیت که در سوره فرقان در جز و قال الذین انشد
 و عباد الرحمن الذین یشتون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و زندگان ما یا
 پرستندگان خدای بزرگ انانند که میرند بر روی زمین از روی تعظیم یا بکینه و وقار
 برو باران و نیکو کاران و چون خطاب کنند ایشان را نا و اما انان و سخن بی ادبانه در انگشت گویند
 ایشان در جواب تویی با سلامت که قال الحقن الرومی رباعی اگر گویند زاری و سلاوس *
 بگویم مستقیم صد چندان میرود و اگر از خشم دشمنی دهند به دعا کن خوشی از خدا و میرود *
ایضا در داستان مذکورست تا تو بوی آدمی دیوانه است به مید دیدی چنانچه از میت *
 این آیت است که در سیاره قمر اند در سوره جاثیه واقع شده که مثل شیطان اذ قال لا انسان کفر فلما کفر قال لی
 بری سنگینی امان انشر ربنا لعین هم و مثل شیطان است چون گفت کافر که بلفظ فوات بهن من با و موافق
 پس چون بران انات و زید ضال شرک و دل که کافیه شیطان گفت من خیر ام از تو بدستی که من تیرم از تو بدستی که
 عالمیان را از شیطان آیس است و از انسان ارجیل و در ان وقت که ارجیل به بدو عود شد و از قبله که نماند

چرا میگوشید آن چیز را که نمی کنید بزرگ است از روی خشم نزدیک خدا اینکه گویند آنچه نخواهید کرد و
ایضا در نصیحت کردن زن شوهر را چند دعوی دم باد بروت بادی ترافان چوبیت
 انگبوت پنج است باین آیت که در سیپاره اسن خلق در سوره عنکبوت واقع شده که ان اوین
 البیوت لبیت العنکبوت بدرستی که سست ترین خانه خانه عنکبوت است که سست و دراز و بزرگ
 و بزرگ را باز دارد و در سر دارد و **استان مراعات زن شوهر را و اعتقار کردن از گفت**
خوشی چون بی یکن ایمنش فرید که می تواند آدم از او برید به اشارت است بایت که
 در سوره اعراف در سیپاره قال الملاء واقع شده هو الذی خلقکم فی نس اعدة و جعل منها زواجا
 لیکن الیه اوست یعنی خدا که بیافرید شما را از یک تن که آدم است علیه السلام و بیافرید از جسد و
 یعنی از ضلع از اضلاع دی جفت او را که جفت و این آفریدن جفت آن بود که تا آرام گیر و آدم
 علیه السلام و الفت پذیرد بادی **ایضا در داستان مذکور** زین للناس من آت
 است و از آنچه حق آراست چون دانند جفت و در سیپاره ذلک الرسول در سوره آل عمران واقع
 شده زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین زینت داده شده یعنی اگر هسته شده است بجا
 شکران آرزوی نفس مراد و شهوات است و زینت و منزهت تعالی بود که افعال و ادوی است
 از زنان که بدترین و ام شیطان ایشانند و پس از آنکه محبوب طبع والدین اند و بسبب حرمان
اشقیاء از سر دو جهان این آیت در سیپاره اقرب سوره حج واقع شده در عنوان است
 که الله الذی لا اله الا هو یغنی زبانا که در دنیا که بگذرانند و در آخرت که عملها و اذنا
 شد **ایضا در داستان مذکور** بنده خود خوانده احمد در شاد و جمله عالم را بخوان قل
 یا عباده و در سیپاره فن ظلم در سوره زمر واقع شده قل یا عبادی الذین هرفوا علی انفسکم فاعلموا
 من رحمته الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا لکوا می بندگان من آنانکه اسرار کرده اند بر نفسهای خود
 نوسید و شومید از بخشش خدا این آیت اسید و از ترین آیات است در قرآن بدرستی که خدای میانه
 گشایان همه آنرا اگر چه بسیار باشد بغیر مشرک که مطلقا آمرزیده نشود در **سجی داستان**
حقیر دیدن و دیدن صاحب و نایه صلح را این آیت در سوره انفال در جزو و علموا
 واقع شده و تلکم فی انفسکم لیقبح الله امر کان مفعولا لامی که گرانند شمار از دشمنهای دشمنان
 تا دلیر شدند و کارزار شمار از ان حسابی بر نداشتند و تنیه سباب جنگ که نمی کرد و تا بران خدا
 حکمی را که آن است بودنی در علم او **ایضا در داستان مذکور** تا بران است و حکم کردن

نایه صلح و سقیایا چه کرد و این آیت در سیپاره هم در سوره و سپس واقع شده فقال لهم رسول الله
 نایه صلح و سقیایا و تلکم یوه فقر و یافدم علیه السلام ربهم بنهم فسونما و لا یحاج عقیبا پس گفت مرا ایشان را
 فرستاده خدای یعنی صلح علی بن ابی طالب و علیه السلام دست بدرید نایه صلح را و اگر دیگر دید مشرب او را یعنی
 آبی که آشامد در نوبت خود خدا عذاب شما فرود دنیا پس تکذیب کرد و صلح را علیه السلام در نزول عذاب
 پس بی کرد و نایه صلح را پس هلاکت یکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان پس
 یکبارگی کرد آن و در مدبر بر همه تا صغار و کبار ایشان بر نرفت و عید خدا عاقبت هلاکت کرد و رسید از
 تبعه آن چکس را بر دست نیست و تیج را بر راه نیست **ایضا در داستان مذکور**
 در بنی آدر و جبرئیل مین چه شش آن را نوزدن را حاشین و این آیت در سوره هود در سیپاره
 و ما من دابة و اذ واقع شده فاصبحوا فی ديارهم جائئین پس گشتند در سرای خود و در دکان بر زمین پندگان
ایضا در داستان مذکور که خوان ای راست خواننده همین که کفیت اسی خلقت
 قوم کافرین و اقتباس است از بن آیت که در سوره اعراف در سیپاره قال الملاء واقع شده قال
 یا قوم انکم انتمکم سالات ربی لکم فکیت اسی علی قوم کافرین و گفت شعیب علیه السلام از آن
 شمر که ای قوم بدستی که برسانیدم بشما پیانیهای پروردگار خود نصیحت کردم شمار از روی مهربانی
 پس چگونه اندوه خوم و فتناک شوم بر هلاک قوم از کافران که مرا تصدیق نکرده اند **ایضا در**
داستان مذکور به این فرمود حق عزوجل و سوره الانعام در ذکر اهل به اشارت
 بایت که در سیپاره اذ هموا در سوره انعام واقع شده هو الذی خلقکم من طین ثم جعل من طین
 سیمه عنده ثم انکم تمترون اوست آن کسی که بیافرید پدر شمار از کل یا ابتدا کرد خلقت شمار از طین
 یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت و حکم کرد مدتی را که چون مرگ برسد مدتی نام برده و حسین شده
 نزدیک اوست که گشتند بعد از گذشتن آن قیام قیامت می باشد پس شما شامشکی می آید در
 یعنی بعد از ان که ناست شد که بد و خلق از دست پس شک نباید که که سعادت خلق بدوست و معنی
 آنکه هر چه ولی کامل کند میسر را نشاید گستاخی کردن این آیت در سیپاره اتم احقاص
 در سوره فتح واقع شده و عنوان انما اتخاکم فحاشا سبنا لیتفکرک الله و انکم و ما تاخر
 برستی که احکم کردیم از برای تو حکمی پیدا و هوید که آن صلح است باقریش تا بیا مرز مرا آنچه گشت
 پیش از روی از آنچه موجب عتاب تو تواند بود و آنچه مانده است یا پیش از فتح و پس از ان یا قبل از
 نزول این آیت و بعد از ان و مراد از ذنب درین آیت ترک فعل و علی است نسبت با جلال حدیث

نبوت چنان حسنات انوار است که بعضی گفته اند که انگاه ما تقدیم کنایه آدم و حواست و گناه
 تا آخر گناه است ایضا و در داستان که هر چه دلی کمال کند میرد را نشاید گستاخی
 کردن سه رب سبیل از سلیمان آمده است که در غیر مر این ملک دست به در سوره حق بسیار
 مالی لا عبد الذی وقع شده قال رب اعظم لی و سب لی ملک لا یغنی لاهل من بعدی گفت سلیمان
 ای پروردگار من بسیار مرا عطا کن و بخشش مرا بکن که من را در این باشد هر چه کی را بعد از من سینه
 آسان نباشد یا حاصل نشود آن ملک کسی را بعد از من ایضا و در داستان مذکور که خواهر
 اقصیا علی کریمیه چون باند از تخت و ملک خود حق در سبیل مالی لا در سوره حق واقع شده
 و بعد از آن سلیمان و اقصیا علی کریمیه جدا شد و نام رب و بدستی که بستاند و از مالیش که در سبیل
 ماند و ختم بر بالای کرسی بر تخت او و ملک او شیطانی تصور شد بصورت سلیمان ازین جهت که سلیمان
 کمال کرده بود و در راه عبادت میکرد و در سبیل سلیمان و سلیمان بنید است پس از آنکه کردار
 ملک و پادشاهی و مسلط گردانید و پیری بر ملک او بعد از آن توبه کرد سلیمان و باز گردانید و خدای
 ملک پادشاهی برود و در داستان دل نهادن عرب با التماس نون خود را و سوگند
 خوردن سه گفت تا داخل فی عبادی یعنی چه جنته من رویتی یا معنی به اشارت است با این آیت
 که در سبیل هم در سوره الفجر واقع شده فادخل فی عبادی و ادخل جنتی پس در آیه در سوره بنگان
 شایسته من و در آیه در سبیل من باز مره قربان ایضا و در داستان مذکور که
 تا که جنتا بیگانه فیتیم ما که بجای ما که آید ای خدا و اکثریات ما قبل ما بعد این بیت موافق نصرت
 که در اول سوره بقره بسیار آمده و واقع شده و از قال ربک الملائکه انی جاک فی الاصل خلیفه و یادی
 ای محمد چون گفت پروردگار تو تمام فرشتگان را با جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل اجلای
 بنی الجان یا از کسی که عمارت زمین و عبادت رب اهلین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و امانت
 باطل خلیفه من و در داستان یحیی که در زن طریق طلب و زنی مر شوهر را و
 قبول اوست قل تعالوا گفت حق ما را بدان که تا بود شرم شکنی ما را نشان چه اشارت است با آیت
 که در سبیل آمده و آنست که سوره انعام واقع شده قل تعالوا اهل ما حرم ربکم علیکم الا تشربوا و یسئروا
 و حسنا و بگویند ای مردان و بشنید تا من بگویم آنچه حرام کرده است آفرید که شما بر شما این آیت با دو
 آیت دیگر که نامی اوست محکمات کتاب است که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این دو حکم است
 از امر حق و از جمله آن است که شرک مساوی بخدای حقیری را و نیکو کند یا بد را و نیکو کند

در داستان بدیه برودن عرب سبوی آب باران از بادیه بغداد است ای خداوند
 این هم که در راه و در پذیر از فضل ان الله شری فی و در جزو بقدرت در آخر سوره توبه واقع شده
 ان الله شری من اهلین انفسهم و اهلهم بان لهم الحیث بدستی که بخدای از مونس انفس
 ایشان را و اهلای ایشان را که در راه دی نفقه کنند با آنکه مر ایشان را باشد بهشت این سخن است
 در جزو و معنی ای بنده از توبه دل کردن نفس مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس را بهشت
 و شریست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص محبوب را در راه مافرا کردن و بهشت باقی خوب
 بستان سمیت سنگ بندازد و گریستان خاک زمین میدو و زریستان به در عرفانی
 خوار حقیر و نعمت پاکیزه باقی بگیرد ایضا و در داستان مذکور که ولما بر بند برادرش خرم
 گفت فغصوا عنی و ابصارکم و اقصیا است ازین آیت که در سوره توبه در جزو قد افلح المؤمنون
 واقع شده قل المؤمنین فیضنا من ابصارکم و یحفظوا فرجهم فلک انکم ان الله خیر بالعیون
 بگوای محمد مومنان را که در جزو چشمهای خود از نظر نامحرم و آنچه حلال است نظر بان و نگاه در
 فیه جای خود را از زنا و بعضی گفته اند به پوشند فرجهای خود را و بر سر نه کنند که آن با کبر و تکبر است
 مر ایشان را و از نفع ترست دین دنیای ایشان را به پیری که خدا تعالی آگاه است آنچه میکنند بندگان
 و معنی نیست برودن و اندین چشمها نامحرم و احتمال خرم و تحریک اعضای ایشان را به قصدی کنند
 بان پس باید که بر خند باشند از خدا تعالی در حرکت و سکون در بیان آنکه چنانکه گذشت
 کرم است و کرم کریم هم عاشق گدا سه پس ازین فرمود حق در بعضی به با یک کرم
 ای محمد برگدا به ترجمه این آیت است که در سوره الفجر در سبیل هم واقع شده و اما اصل
 فلاتنه و سائل را با یک مزن و محرم ساز که در مینوای و شکسته کشیده و در سرخی بیان آنکه
 عاشق دنیا مثال عاشق دیوار است این آیت در آخر سوره سبیل بهشت
 واقع شده و را ده کافران و قبل بنیم دین مایه شتون و بینی جدا کرده شده میان ایشان و میان
 آنچه از روی برضا قبول ایمان و رحمت با دنیا و در داستان قبول کردن خلیفه بدیه
 و عطا و خلعت فرمودن با کمال بی نیازی سه هم عرب با هم سبب هم ملک
 جمله مایه ملک عنده من آنک به آن که در سوره و الذاریات در سبیل هم واقع شده
 و ملک عنده من آنکه در رانده شود از ایمان بلید از قرآن آنکس که را عطا شده است و عظیم خداوند
 بکرم قضا و قدر از ایمان و در آن در داستان بیان صفت پیر که پیر که رام است

مطاولعت چون است به با هواد آرزو کم باش دوست چون بیضک عن سبل استراوت
 اشارت است باین آیت که در سوره قصص در جزو مالی لا واقع شده یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض
 فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضک عن سبل فقرای داود برسی که اگر دانیدیم تر خلیفه
 در زمین که خلافت کنی پس حکم کن میان فردمان بعدل درستی و متابعت مکن هوای نفس را که
 اگر متابعت کنی هوای نفس را پس گم گرداند ترا از راه خداستالی که دین اسلام است در دستان
 وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المومنین علی را که چون پسری بی نوع
 طاعتی تقرب جوید بحق تو تقرب جوای بصحبت بنده عاقل به صبر کن بکار
 خضرای بی نفاق به تا گوید خضر رو نه افراق به در سوره گفت در سیپاره قال الم اقل لک
 واقع شده قال نه افراق بینی و بیک خضر گفت پس علیها السلام اینست جدایی من و تو نبی
 گفته بودی که اگر نبوت ثالث چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراغ رسید ایضا
 در داستان مذکور دست او را حق چو دست خویش خواند و پس بیاض فوق ایچیم
 براند به در سیپاره تم اعفاف در سوره انا فتحنا واقع شده وید اشرف فوق ایچیم قوت خدای بنفاد
 دعه خود در ثواب آخرت با نصرت پیغمبر خدیز قوت های ایشان است در وفا بعد از بای اوان
 پیغمبر در حاکم آورده که صحابه رضی الله عنهم وقت بعیت دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگرفتند
 وید اشرف زبردستهای ایشان بود و متابعت و آیت ان الذین یابیعونک انما یابیعون انفسهم
 اینمست و در حکایت قزوینی که بر تن خود صورت نقش میگردانند گفت حق و اذنا
 نتیج به ذکر تراور که من کفتم به این آیت در سوره گفت در سیپاره سبحان الذی واقع شده
 و تری الشمس اذ طلعت تر او و من کفتم ذات الیمین و اذ اغربت تقرض من ذات الشمال یعنی توای بنید
 آفتاب را چون طلوع کند از غار ایشان بسوی راست و در غار و مقابل قلب شمالی افتاده و چون
 غروب کند بگذرد از ایشان بسوی چپ تا نزد شعل آفتاب ایشان مغرب بیدنای ایشان
 عاقل گردد و در قصه شیر و گاو و روباه که لشکار رفیق بود و ندیدند اشرار در جمیع راه رسید
 اگر چه ایشان را نه برانی غریبه و در سوره آل عمران در سیپاره لئن تناولوا واقع شده و مشاور همی الا
 فاذا غرقت فتوکل علی الله ان الله یکمل لشوکلین و مشاورت های با ایشان در کاری که اگر حق
 دران حکم خرم صادر شده کلمی گوید که مشاورت مخصوص بوجه باخور مجارب و مقابل با کفار چون قصد
 کلمی کردی بعد از مشاورت پس توکل بر خدا کن نه مشاورت برستی که خدای دوست میدارد توکل

کنند گمان راستوکل چنین کسی است که از غیر حق نرسد جز بعد امیدوار نباشد ایضا در قصه
 مذکور س ظالمین با مشرکین اسوارا که کریم سر بود عین خطا و این آیت در سیپاره حم جنان
 در سوره انا فتحنا و ما دعه مشرکان و منافقان واقع شده یعنی گمان برندگان بخداست گمان به
 ایضا در قصه مذکور س ظالمین دنیا شتیههای حق به کرده ماراست و خور و خلق و هم تبار
 است از مضمون این آیت که در سوره آل عمران در سیپاره لئن تناولوا واقع شده و تبار
 فی السواکلم و انکم هر آینه باز این شمار در الهامی شاد و تنهای شاد و امتحان شیر گرگ را به
 کل شیء باک الا وجه به چون نه در وجه اوستی مجوده این آیت در سوره نقص و سیپاره ان
 واقع شده کل شیء باک الا وجه به چنانچه خدای است که ذات حق سبحانیا همه علمای باطل است مگر آنکه
 تان وجه الله طلبند و در قصه آن یاری که در یاری یکوفت او از درون گفت
 تو کیستی به رشته باشد بسوزن ارتباط نیست در غور با جل هم انخراط به در سوره اعراف
 در سیپاره و تو انا واقع شده و لایه حلون الحجه حق میج اهل فی هم انخراط و در بنیادین با
 و متکبران در بهشت تا وقتی که در آید شتر در سوره سوزن و این صورت هرگز و دیگر در کافر
 هرگز بهشت نرود ایضا در قصه مذکور س که در صبر چه باشد هر دو نیز به زنده گردانند
 آن عزیز به مضمون این آیت است که در سیپاره تبارک اسرسل در سوره آل عمران واقع شده و بری
 الاکده و الا برص و ایوی الموی باون الله بری مسکروا تم تابینای ماوراء از ازلت او پاک میان
 شخصی را که سبقت برص میباشد از مرض او و زنده میکنم هر دو گمان و بفرمان خدای حکم برای دفع
 توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیاء از مخلوق صورت به بند و مفسران برانند که عیسی علیه السلام
 چهار مرد زنده کرد و یکی از ایشان سام بن نوح است که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود
 ایضا در قصه مذکور س کل یوم هوئی شان را بخوان به مردانی کاروی یاری مدان به در سوره
 رحمن در سیپاره قال فما خطبکم واقع شده و معنی این آیت سابق نوشته شد و در همین دفتر
 ایضا در قصه مذکور س انیت لشکرهای حق بید و تر به از بی آن گفت زکری اللبشر به
 این آیت در سیپاره تبارک در سوره مدثر واقع شده و ما یعلم جنود ربک الا هو و ای لا ذکر
 لبشر میداند لشکرهای پروردگار را از ملائک که همه و معاون پیغمبر آیند مگر چون که عالم است همه
 سلوات و نیست سفر گزیندی برای مردمان در داستان ادب شیر گرگ را که
 در قسمت کردن بی ادبی کرد و فاشتمنا ستم است ای گرگ پیر به چون بنودی در پیش

در سیاره تال الما در سوره اعراف واقع شده در ماده فرعون دوم او فاستقنا منم فاعقناهم فی الیم بهم کذباً با تا و کانو منها غافلون پس انصاف ستیم و اراده انتقام کردیم از ایشان پس غرق ساختیم ایشان را در دریای ظلم نیز دیک هر سبب که ایشان بد رفتی و پشتند آیات قدرت ما را بودند از نال دران بخیران در داستان بدیه کردن نوح عرم مرقوم را که بان می پیچید که من روی پوشم هم جوگرگ آن شیر تر جاندش به فاستقنا منم و بر خواندش به مشارکت است باین آیت که در جزو تال الما در سوره اعراف واقع شده و سابق این آیت را معنی نوشته شده **ایضا در داستان مذکور** گفت پس لشکرکات عبده و ما که در بنده بر جلیله این آیت در سیاره فتن اظم در سوره زمر واقع شده پس استقامت عبده آیات خدایت کننده بنده خود معنی نمرد اصل الله علیه که پیام معنی آنست که کفایت خواهد شد دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و در بر شرکان غالب خواهد ساخت و درین اورا بر سره او یان در بیان نشانیدن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش **عاشق آئینه** باشد روی خوب به پیشانی جان آمار از تقوی القلوب به اقتباس است ازین آیت که در سیاره اقرب در سوره حج واقع شده و ملک من یطعم شعائر الله فانما من تقوی القلوب و هر که تقوی کند نشانیهای خدای را که مناسک منجست بادهایا و تقییم بدایست که فریه باشد ولی عیب و گران بهای پس بستی که بزرگ داشت آن از تقوی و لهاس یعنی از افعال خداوندان تقوی القلوب و تقوی ترسکاری بود از موجهات غضب الهی آمدن همان پیش یوسف عرم و تقاضا یوسف علیه السلام از و تحفه و از رخان پس بازان جان چونکه جو عشق گشت به موجب الزام آمد بعد گشت در جزو حم در سوره انعام واقع شده که راع اخرج شعاعه فازه فاستقلنا فاستوی علی صوته یحب الزراع لیغیظهم الکفار معنی این آیت سابق تحریر یافته در آمدن پس سخن سه جبهه متواتر و فردی منوا چه هم بدانان که خلقنا کم کذا در سیاره بود و آسمان و سوره انعام واقع شده و الله جبهه متواتر و فردی که خلقنا کم اول مره و ترکتم ما خلقنا ثم در اول طور کم بدستی که آید بر برای حساب و جزا بسوی ما نهان نال با شاست نه فرزند زخم نه حشم نه ای نه دگر و کار و آید چنانکه شمارا آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر و سر و پای برهنه بگذشتند و آنچه عطا داد و بودیم شمارا در دنیا یعنی آنچه بدان می نازید و بر دیگران بسبب آن مغافرت میکردید و بگذشتید از بسبب خود نه از پیش فرستادید دنیا خود بر داشتید **ایضا در داستان مذکور**

بیت یا اسید باز گشتن تان مذکور و وعده امر و باطل تان بنود و مصراع اولیج است باین آیت که در سوره مومنون در سیاره قافلج واقع شده که انکم الینا لاترجعون و گمان برود که انکه شما بسوی ما باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شمارا برای عبادت فرستادیم و مکافات کردار شما مقرر کرده ایم و تصریح ثانی بآیت که در سوره یس در سیاره والی لا واقع شده و لیقولن تی بذا لوعدن انکم تصادقون و میگویند که فزان که کی خواهد بود این وعده یعنی کی خواهد بود قیامت اگر شمار است میگویند که قیامت خواهد بود **ایضا در مقوله مذکور** شوقلیل النوم میاججون چه با شش و اسحار از بسبب غفلت و در سجده و الذاریات در سیاره حم واقع شده که انوا قلیلا من الليل میاججون و بالا حار هم بسبب غفلت بودند که در انکه از شب خواب کردند یعنی اکثر شب بعبادت شغول نمیدادند که در میان ایشان طلبه بر سر یکدیگر میزدند و با وجود خواب اندک طاعت بسیار چون طلبه در خواب شغول میزدند که در کتب بران بود که با پیش بکتاب برانم اشتغال نموده اند و درین دلیل آنست که عمل خود موجب نبوده اند از آن جمالی نه **ایضا در مقوله مذکور** انکم ارض الله و اسع گفته اند چه عرض آن کاتبیا در رفته اند و در درجا واقع شده و در جزو المحسنات در سوره تسابین طریق که قاتوا المکن ارض الله و اسع شما را و فیما گفتند و فرشتگان مکذیب ایشان را که آیا بنود زمین خدا کثاده و بسیار که شما بجهت کنید و در طریق دیگر از ان چنانچه مهاجران حبشه و دینیه کردند و آیت ثانی در سوره عنکبوت در سیاره اقل ما اوجی باین نوع که یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی و اسع قایای فاعبدون ای بنندگان من آنا که گردیدند از اهل شر که یکسور و بد و محبت مومنان طلبید و اگر در بلدی عبادت آشکارا نمیتوانید کرد بهر سببی که زمین کشاده است جرأت کنید از موضع خوف بمنزل امن پس مرا بپشتش نمایند خاصا **ایضا در مقوله مذکور** که نوبنی شان به شواری درون به نیست شان غنی و لاهم یکدیرون به اقتباس است ازین آیت که در جزو لقمان در سوره یونس واقع شده الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و لاهم یخزنون بدانند و آگاه باشند بدستی که در داستان خدا را بهیج تری نیست بر ایشان در دنیا از مکاره و شداید و در قیامت از عذاب و نشتند ایشان که اند و ناک باشند در دنیا از خوف طالع اخری از عذاب و در داستان مرتد شدن کاتب وحی بسبب نکر تو وحی بر روز این مقدمه درین آیت در سیاره قافلج در سوره مومنون واقع شده و الله خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه من نورا کین ثم خلقنا النطفه نطفه فخلقنا الانسان فخلقنا الله خلقنا عطا انکسونا العظام عظم الله انما خلقنا عظم بستی که آفریدیم آدمی را از نطفه و عطا کردیم

کشیده شده از کل پس گردانیدیم آنرا نقطه جای گرفته در قراگاه استوائی برآمد پس گردانیدیم
نقطه را پاره خون بسته پس ساختیم آن خون را آن مقدار گوشت که بیکبار بخانید گوشتی کی تخوان
پس ساختیم آن گوشت را استخوان پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی پس بیا فریدیم اورا آفریدیم
و گردیدیم ام یعنی روح درو دیدیم تا زنده شد چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
این آیت را بخاطر رسانیدند که تم انشاء خلقا آخر بر تو وحی بر کاتب زده گفت فتبارک
احسن الخالقین پس بزرگ ست شان و قدرت خدا تعالی که بهترین سادگان ست حضرت و نور
کذا اکتب و این معنی باعث عجب کاتب وحی گردیده مرتبه شد و نام او عبد الله بن مسعود
در داستان مذکور است گفت اعلا لافهم بمحقون به نیست آن اعلا بر از برون به
خلفم سدا غشیانم او وحی نه بیند بنده را پیش پس او به آیت در بسیار و من یقینست
در سوره یس واقع شده انا جلنا فی اعنا فاعلا لافهم الی الاذقان فمحقون و جلنا من
بین ایدیم سدا و من خلقهم سدا غشیانم فاعلا لافهم لا یصرون بصری که ما گردیم در گردن ایشان غلما
پس آن غلما پیوسته شد بر خردانهای ایشان و شکله ارد که سر با جنبانند پس ایشان سر در هوا
ماندگان اند و چشم بر هم نهادگان و گردانیدیم در پیش روی ایشان و دیاری و دجالی و از پس ایشان
برده و مانع پس پوشیدیم چشمهای ایشان را پس ایشان نمی بینند ایضا در داستان
مذکور است یوم دین که زلزله آمد این زمین باشد گواه حالما آیت در بسیار
عم در سوره زلزله واقع شده او از زلزله الارض زلزله العا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدن
وحی که مقررست نزدیک فتنه اولی یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود ایضا در داستان مذکور
ست الحمد برای مومنان کان در شاست به در شاست علی لمی نه شاست به مقوم این آیت است
که در بسیار هم در سوره و التاریات واقع شده و فی الحکم افلا تبصرون و نشاناست و فتنهای
شما یا نمی بینید شما استقام یعنی امرست یعنی بنظر عبرت و نگردید و علامات کمال منع در ذات خود
نشانده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد که نمونه از ان در نهاد شاست و در داستان عا کردن
بلعم با عور که متوسی و قومش از زمین شهری مراد باز گردان سه قصه عا و شود
از بر جیست چنانچه انی کانیا را تار کست به مقوم این آیت است که در سوره غلگوت و بسیار
و ان خلق واقع شده فکلا اخذنا بینه منهن من ارسلنا علیهم حاصبا و منهم من اخذته و منهم من
مهم من فسفنا بالارض منهم من اغرقنا پس همه اینانند که یا کرده شد گردنیم و عقوبت کردیم گناه

ایشان پس از ایشان کسی بود که فرستادیم بر دای سخت که در سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط و از ایشان
کسی بود که گرفت اورا عذاب میوه چون شود و اهل دین و از ایشان کسی بود که فرودیم اورا زمین چون
تارون و از ایشان کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونان ایضا در داستان
مذکور است جمله حیوان را بی انسان کشید و جمله انسان را بکشتن از پیشش به اشارت صلی الله علیه و آله وسلم
آیت که در سوره بقره در ربع اول در بسیار آیه الم واقع شده هو الذی خلقکم فی الارض حیثما کان حدیث
و القدرت لی علمت بیا فرید برای انتفاع شما آن چیز را که در زمین ست همه از حیوان و مکان و عورت
و آنهار و نباتات و حیوانات ایضا و در داستان مذکور است پس حضرت با شدت ای نادره
چون شدی تو حمره مستغفیه به این آیت در بسیار آیه تبارک الذی در سوره مدثر واقع شده کانهم حجر
مستغفیه وقت من فصد کونیا ایشان خزان وحشی اندر مید که گرفته باشند از شیر یا سدا ایضا
در داستان مذکور است پس چون وحشی شد از ان دم آدمی و کی بود مد و رای ماری به تبارک
ست از مضمون آیت ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فاعلم الذین کفروا انهم لا یفلحون و بسیار
و اعلموا واقع شده بدستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدا آنانند که راسخ شدند
و کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عقبه و نفقر و امثال ایشان با کابران یهود چون
بن شرف و حتی بن اخطب و جدی و اخطاب ایشان و در داستان عیادت فتن بمس
و بنحو خویش فاقوا لانا لانی اذ فتنکم فی المعصیه از دو تم این آیت در سوره بقره در بسیار آیه الم
واقع شده فاقوا لانا لانی اذ فتنکم فی المعصیه از دو تم این آیت در سوره بقره در بسیار آیه الم
آتش که افروزنده آن مردانند یعنی کافران انس و سنگ کبریت که بوی آن در کمال ناخوشی است آماده
کرده شده است چنین آتشی برای ناگردیدگان و در داستان اول کسی که در مقابل
قیاس آورد ابلیس بود که گفت تا راز خاک بیشک بهترست به من نام او راز خاک کد است
این آیت در سوره قص در بسیار آیه وانی لا اذق فتنه من نذر و فتنه من طین گفت ابلیس
در جواب خدا تعالی که من بهتر از آدم از برای آنکه آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل و پیش
بتر از گل ست و غالب است بر او بهتر چگونه گوید ابلیس اعتراض کرد بر خدا تعالی که امر خود بهتر است
خلاف متضای حکمت است ایضا در داستان مذکور است گفت من لی بکلا انساب شده زده و فتنی من
محبوبه به معصرا اولی مضمون این آیت است که در بسیار آیه الم در سوره مومنون واقع شده فاقوا لانی
فلا انساب تنهم بوسه ولا یستلون پس چون رسیده شود در مومنین فتنه ثانیه یا ثالثه که نفی عیاست

سید زنده داد اسکندر ناز چنگا نه را بشو و آداب آن ایضا در حکایت مذکور است که گاه
 آسمان را در ظهور چون بگویم بل تری فیها فطور به در سیاره تبارک لای و سوره ملک واقع شده
 خارج البصر بل تری من فطور باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن بیج می بینی از شکافی نقصانی
 ایضا در حکایت مذکور است بشده الله و الملك اهل العلوم به الله لارب الاس بدوم به این بیت
 قبل ما یجتمعون این آیت است که در سیاره تبارک لای در سوره آل عمران واقع شده بشده الله
 الله لا اله الا هو و الملك و اولو العلم تا ما بانقسط کو اسی و او خدا یا حکم کو یا با اعلام نمود بایان فرمود
 آنکه دست خدای یکتا که از روی تحقیق هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او و فرشتگان نیز به
 وجه گواهی دادند و خداوندان علم که مومنان اهل کتاب اند یا جمیع مهابد و انصار یا علمای این است
 گواهی دادند و در حالتی که هر یک از علمای قائم اند بعد از در ادای شهادت حق یا خدا گواهی دادند و خدا
 خود و قائم بود بعد از معنی حکم برستی ایضا در حکایت مذکور است زبانه نورثا در بارع به تبارک
 هر ملک را آن شعل به در سوره فاطر در سیاره تبارک لای یقینت واقع شده الحمد لله فاطر السموات والارض
 جبار الملائکه رسلا اولی اجمعه متنی و ثلاث در بارع شایستی که شاید دشمنان که باید مر خدا را که نزد او
 شمارش است نوسازند و پدید آورنده آسمانها و زمینها گرداننده فرشتگان رسولان یعنی فرستند
 ایشان را بر رسالت بانیان علیهم السلام و گویند رسالت انبی پیغمبران رسانند بوجی و با ولایا بالامام و
 بمومنان بر روی صاف و پس صفت فرشتگان میکنند خداوندان بالما و دو و برای طیران و سه سه
 و چهار چار برای آرایش مراد و خصوصیت این اعداد نیست و بی زیاد برین چه در خبر آمده است جبرئیل
 علیه السلام شش هزار بال دارد و در دوستان گفتن حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله و سلم زید را که این سر فاش علمن سه ماه میگوید یا برو خاک فی چون شام من شرفی
 الی و این آیت در آخر سوره کوه در سیاره تبارک لای الم اقل ملک واقع شده قل انما ابشر بشکر و جلالی
 انما اعلم الله احد کبوا ی محمد یحز این نیست که سن آدمی ام مانند شاد و دعوی احاطه بکلمات الهی نیست
 این مقدار است که بواسطه جبرئیل علیه السلام وحی کرده میشود و من جز این نیست که معبود شایسته
 بی شریک ایضا در دوستان مذکور است تحت دل مورش و پاک از سوا به روی الرحمن علی عرش
 استواء این آیت در سوره طه در سیاره تبارک لای قال الم اقل ملک واقع شده تنزل من خلق الارض السموات
 الاعلی الرحمن علی العرش استوی و فرستاده شد و فرستادنی از آنکس که با فزید زمین و آسمانها بلند
 و دست بسیار بخش بر عرش مستولی شد ام را و در دوستان رجوع بحکایت زید بنی العقیله

به حسما و عقما شان در درون به صبح و در صبح لاینا محضون به این آیت در سوره لقین و سیاره
 طالی لا واقع شده ان کانت الامم و احد فناد بهم جمیع لاینا محضون باشد زنده گردانیدن خلایق
 مگر یک آواز که در صورت و سراسر انیل و گوید اے استخوانها اے ریزه زنده شوید بفرمان خدا
 عز وجل پس آن هنگام جمیع خلایق نزد ما حاضر گردانیده شوند بر اے حساب و جزا ایضا
 در دوستان مذکور است در میساز و جهان کا جواب به زهره نمنه نافع گوید یا جبرئیل
 این آیت در سیاره تبارک لای یقینت در سوره سبأ واقع شده یعلمون که بایضا من محارب و تامل و
 جهان کا جواب و در راسیات میکند بر اے سلیمان آنچه میخواست از غذای خوش و
 منظره اے دلکش و میا ختمند تشالما و معورتا اے ملائکه و انبیا علیهم السلام هر وضعی که در آن مان
 عبادت بوده اند تا مردمان آزمایند به نموده برهان و چه پیشش نمایند و در آن زمان یکجا و تصاویر سیاح
 بوده و میکند بر برای وی کاسها چوبین و خیزان مانند مضمای بزرگ و دیکهای بلند بر سیاه نموده چون
 کوچهها و اوراده هزار طایخ بودند که درین دیکها طعام بخشدی و منور و بعضی از ولایات شام و دیکهای
 چین از سنگ تراشیده موجود است ایضا در دوستان مذکور است کی سیر کرد در آتش کوه
 خوب به کوهند گلگون از تقوی القلوب به اقتباس است ازین آیت که در بقره اقرب در سوره بقره
 شده و ملک و من یقیم شعرا الله فانما من تقوی القلوب سابق درین دفتر معنی این آیت گذشت
 در بیان تشادن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش و در دوستان خدا و اند
 خصم بر روی امیر المومنین علی کرم الله وجهه جلالت گفتند یا موسی زاز به بقل و قناده
 سیر و نیاز به مضمون این آیت است که در سوره لقین در سیاره تبارک لای واقع شده واذن قلتم یا موسی
 لن نعبر علی طعام واحد فاعلنا ربک یخرج لنا مما تحت الارض من اقلها و تشالما و فوهاد و عده
 و قلعها یا موسی زاز که گفتند یا موسی هرگز معبر نتوانیم کرد بر یک طعام کم سن و سکو است پس بخوان
 از برای ما بر و در کار خود را یعنی از در خواست تا بقدرت خود بیرون آرد برای ما از آن چیزی که او را میزاید
 بزمن از تبارک و تعالی و در دیکها او از گندم یا سیر او و عدس او و نیاز او و در دوستان
 جواب گفتن امیر المومنین که سبب افکندن شمشیر چه بود گفت ارسلناک
 شایه در نزد زانکه و در کون او جز این خبر به این آیت در سیاره تبارک لای واقع شده واذن قلتم یا موسی
 اتا ارسلناک شایه و ابشر و اندیرا بر سر کسی که فرستادیم ترا گویا بر اقوال افعال امت تو مشروده و بسته
 آمانا که سکینه بر دوشای ایشان نازل شده و میگویند هر آنرا که گمان به برده اند و در دوستان

عن حدیقه قال کان اناس یسألون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن بخیر کلمات اسلام یسألون عن
 ان یدرک من مروتی منی الله عنده کما یسألون عن مروتی منی الله عنده کما یسألون عن مروتی منی الله عنده کما یسألون
 از نیکویی بنابر آنکه غیبت ایشان در تحصیل خیرات مبررات بوده و بودم من که رسول میگردد پیغمبر علیه السلام
 از شما از جهت ترس آنکه سباده را بداد آن شر را و در زمان عقوبت گرفتار کند یعنی اتهام من پیشتر در خطت
 و گناه بیانی از شر و بوده که سباده را بجهالت و در شری منیم که حسانت و خیرات جبهه فایده و عذر جهالت قبول نیست
 پس معرفت شر را و عود بود از آنکه بعد در شر و محاقب و مواخذ میشود و تبرک فعلی نیکو که از موقوفات بود که
 موجب عقوبت نمیشود پس معرفت شر را و ضروریات بود و در متابعت کردن نصاری و وزیر را
 به نشو و نما خباثات صدر الصدور و به لایحه لایحه محضه عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم انما سرقه الذی سرق من ماله قال لا یموت کما یسألون عن مروتی منی الله عنده کما یسألون عن مروتی منی الله عنده کما یسألون
 رضی الله عنه که گفت فرمود پیغمبر علیه السلام که بدترین مرد من است از روی سرقه آنکه سرقه میکند یعنی در روی
 میناید از نماز خویش یا از آن که حاضر بود در عرض نمود که یا رسول الله چگونه دردی کند از نماز خویش بود
 علیه السلام که دردی از نماز است که تمام نکند کوع و سجود نماز یعنی بر کعبه ایل ارکان را چنانچه باید
 بخانیا رود و در میان آن تقصیر و زود و کابل ناپیس گوید که آن گن را و دیده است و بدترین مردم
 بواسطه آن فرموده که نماز و سبیل تقرب بسوی خدا تعالی است و مناجات و مناجات است با حق تعالی
 و نماز معراج مومن است پس هر کس در این نعمت عظمی در دولت کبری تقصیری در زود و شتابی کند که نزد
 از نماز فارغ شود و نعمت تقرب را از دست دهد یا وجود آنکه در خیر صبح از پیغمبر علیه السلام به ثبوت رسیده که
 اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجدا یقین است که آنکس بی دولت است و از نعمت سعادت
 و قرب محروم است و محو پس لاجرم او بدترین مردمان باشد که درین اعظم نشان تها و نایده تها و
 بسرقه تقصیر فرموده بواسطه کمال خدمت او تا عقل و ریاضت آداب و رعایت تعدیل ارکان سستی تمام
 سبذول دارند و بد دولت قرب و معراج سر فراز شوند و در تمثیل مرد عارف است اسب جانها را کند
 عاری زین چه سر النوم ان الموت است این چمن جابر رضی الله عنه قال کمال جمل عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم انما اهل الجنة قال النوم ان الموت است این چمن جابر رضی الله عنه قال کمال جمل عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نموده از جابر رضی الله عنه که گفت شخصی سوال کرد از پیغمبر علیه السلام که آیا غریب میکند اهل بهشت فرمود
 علیه السلام که خواب برادر دوست دینی میرند اهل بهشت از آنکه بهشت دار جزا و ادب است و بسند از
 پیغمبر علیه السلام به ثبوت رسیده که چون مردم در بهشت در آیند نگاه موت را بصورت کشش اهل بیارند و نکند

کند و نیز در صحیح مسلم روایت نموده از ابی سعید و ابی هریره رضی الله عنهما که رسول علیه السلام فرمود که نماز میکند
 بناوی اینک در شمار است ای اهل بهشت اینک بهشت باشد و هرگز محنت و شدت نبینید همیشه در دوستان
 فخر کردن حادثان نصاری و از آن علی فرمود نقل جلالان به بر من اهل محو نیست ای طاقت
 اشارت است بقول حضرت امیر لغته الجاهل که رفته فی منزله یعنی نعمت جاهل محو فزاری است در گن
 و در تخلیف ط کردن آن وزیر در احکام نخیل و دیگری گفته که من دو برگه بهشت بود هر چه
 گفتند در نظر و قال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ما شغلک عن الحق و الحق نخل یعنی آنچه باز دارد در از ذکر حق
 و مشا به تجلیات اسما و صفات اولیای شانه پس آن بت است از آنکه هر چند رنبد آبی نند آبی
 بزرگ میفرماید سمیت هر چو من آیدت از یاد دوست به از علی شانه که آن طاغوت اوست به و قصه
 پادشاه وجود که در بلاک من عیسی علیه السلام چه کند به هر که او نهاد و ناخوش منی به سوسی او فرزند
 رو و هر ساعتی به دشمنان این حدیث است که صحیح مسلم بروایت جابر رضی الله عنه در آخر حدیث طویل
 واقع شده من حسن فی الاسلام سنه سنه فله اجر من عمل بهما من بعده من غیران نقص من باجر من
 شیا و من سن فی الاسلام سنه سنه فله اجر من عمل بهما من بعده من غیران نقص من باجر من
 یعنی کسیکه عمل من کرده در اسلام طریقی نیکو و رضی را که گفته اند بآن طریقه اهل اسلام پس آن واضع
 راست اجاز طریقه حسن و اجر کسی که عمل کرده بآن سنت حسن بعد از وضع او از غیر آنکه نقصان شود از
 اجر هر یک عامل و کسیکه وضع کند اسلام طریقی بد پس مران واضع راست و زود بآن آن یکند بعد از
 آن شخص زود آنکه نقصان شود از گناهان اعمال بیخ چیزه و در جواب گفتن شیر نخچیران را و
 فائده جهل گفتن به گوش من لایلیغ المؤمن شیند به قول پیغمبر بجان و دل گزیده چمن آبی بر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لایلیغ المؤمن من حیر و اعد من تنفق علیه شکوه
 یعنی گزیده نمی شود مومن از یکدیگر و با رضی شرا و از نیست که مردی بازم من سبب غریب خورد و در یکدیگر
 که بعد که آخری خواه امری دینی بود و خواه دینی در ترجیح نهادن نخچیران توکل اگر کتاب
 به جهل گفتند ای حکیم با خبره اخذ دوع یس یعنی من قدر به صمودن کلام امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه است
 از اول القدر بطلان محزون در آید قدر باطل شود و رضی امری که بحسب تضاد و قدر و قدر شده است چون
 وقت وقوع او برسد بهشتان اختر از روی فائده ندارد و آنکه سر حیدر قوی او در علم الهی مقدر شده البته
 واقع شده در ترجیح نهادن شیر حید و کتاب را بر توکل و تسلیم به گفت پیغمبر
 با و از بلند با توکل ناخواسته بر بند در رخن مباشرت اسباب و انچه ضرر را احیا و کام واقع شده

و کذا لک فی الاسباب الدافعه عن المال فلا یفصل التوکل باطلاق باب البیت عند الخروج والا یان یفصل
 البعیر لان خبره الاسباب عرفه لیسنه الله تعالی اما نقضاً واما نقضاً و کذا لک قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم لا یزال
 لسان البعیر یقول توکل علی الله عقلاً و توکل بینی نقصان فیکفیک توکل بالبعیر و فیما یزید برآء ان
 خانه و نقصان فیکفیک توکل را باینکه زانوی شتر را بچندین زانو بند زیر اچ بستی که این حساب و دفع ضرر
 شناخته شده است بستی الله که سنت الهی برین پنج جاری شده که محافظت حساب و متعلق خود باید کرد
 و حتی الاسکان و دفع ضرر باید که شیدان رعایت اسباب معلوم شده و شناخته شده یا بیل تطبی یا بنی و همچنین
 از حیث رعایت حساب فرمود علیه السلام هر کس عرابی بگره که سهل خود گذاشت شتر خود را که زانوی او را
 ببندد و گفت توکل کردم بر خدا این غیر فیض شکر رعایت حساب نیست توکل نیست بلکه با وجود حساب
 بر خدا باید کرد و در حساب نباید بود بلکه معیاری است که در هیچ نهادن توکل را بر چندین میان خبر خود
 گفت خلق عیال لا ارجح من عبد الله قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما خلق عیال الله
 فاحب الخلق الی الله من حسن الی عیاله شکوه بیتی و شرب الا یان از انس و عبد الله روایت بنوده
 که آن هر دو بزرگوار گفتند که پیغمبر علیه السلام فرموده که خلق عیال خدایت و عیال بزرگترین مصلحت از خود
 خواران اند که با خبر داری ایشان هر دوه لطف و کرم الهی است پس دوستی و خلاق بسوی خدا کسی است که
 نیکوئی کند بسوی عیال حق و تبرهم و تطیع با ایشان سلوک نماید و از احتجاج ایشان بقد روست و قدرت
 خود خبردار باشد مگر نیستن غر را بیل بر شخصی و گنجین و میرای سلیمان اقتباس است
 از صفحون حدیث نبوی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا قصص الله بعد ان یوت باصل جبل له
 الیها حاجه رواه احمد و الترمذی مشکوٰۃ احمد و ترمذی روایت نموده که هرگاه مقدس ساخت الله تعالی
 سبحانه موت بنده بر زمین خاص بیکر و اندر آن بنده را سوی آن زمین حاجتی تا بقصد تعالی آن حاجت آن
 زمین برسد و موت او را در یاد و در داستان ترجیح نهادن شیر جبر بر توکل و وفاء
 جبرده مال را که برودین حاجی مولی و نعم مال صالح خواندش رسول خدا شارت است بحدیث نعم المال
 الصالح للرجل الصالح و تشریح است بر روایت عمر بن العاص نعم المال الصالح للرجل الصالح و نعم المال
 نعم ما جود به ما در میم او نام کرد و نعم شده و باز آمده است و در یک روایت از احمد نعم المال الصالح هم مرد
 یعنی نیکوست مال صالح که در هیچ شکر محرم نباشد برای مردی صالح که در صرف صالح مردن میکند
 در داستان مگر کردن خرگوش با شیر و بسیر کردن گفت پیغمبر بکن ای را نش
 مشورت که استشاره و شنیدن بلی هر روزه ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم قال ابی الیمین بن اثینان

ابن مک خادم قال لا تغفل فاذا اتانا بسی فانتا قال ابی صلی الله علیه و آله و سلم ان استشاره موثر
 عند خدای را به بصلی و استخس بهر دو مشکوٰۃ و ترمذی از روایت ابی هریرة آورده که پیغمبر علیه السلام فرمود
 برای ابی الیمین بن اثینان که آیا هست برای تو خادم که در زمان تو خدمت کند گفت بپس فرمود پیغمبر علیه السلام
 که چون بیاید پیش ما بندها و پسران پس بیا تو پیش ما پس در ده خدمت بپس پیغمبر علیه السلام و در هر سال
 ابو الیمین یعنی بخت است آن هر دو حاضر آمد پس فرمود پیغمبر علیه السلام برای ابو الیمین که ای بنده خدایت
 برای من می آید درین دو فرود پس پیغمبر علیه السلام بپستی که آنرا طلب مشورت کرده شده است و این گفته
 است در محافظت مستور بنویسوی خبر و آنچه مانع خود فرمود که بگزین یکی را از بستی آنکه بدستی
 که من دیدم اسم را که نایمیکرد پس قبول کن و حیت ما و حق آن بنده و معا لیکن با او بنیکوئی که
 بهرانی خدمت فرمائی و بوی آزادی زبانی در داستان منع کردن خرگوش را از
 زار ایشان در دریان این که کم جنبان لبست از دلباب و از دهنب از دهنب است
 قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم استر فی یک و ذلک باب و ذلک باب مراد از دهنب و دهنب حدیث نقل شد
 که مقصد باشد الضاد و داستان مذکور در و در گیتی باکی که الودع و کل حرا و از انین
 شاع و یعنی هر سری که بجا آورد در دشت شده و از ان دو و اتفاقان هر را بگایگی و دلب خویش مراد
 داشته اند تا گوش بیکانه چه رسد و داستان مگر کردن خرگوش با شیر و بسیر کردن
 مگر خویش را گفت پیغمبر که بجزی بلاغ و بیخ آورد با میر و چون چراغ و قال البنی صلی الله علیه
 و آله و سلم ان تا حاتم لدنیا مرفوضه یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام اگر مرغض سازید شما خود را و از دلبانی آنکه آن
 مرضی باشد مرغض شود شما و هرگاه آنکه تراض بهانه است برای باز داشتن خود را از خدمت پیغمبر علیه السلام
 و از مردین که جاد باشد مثال ان البته حق سبحان تعالی نیز بر وفق طلب عالی ایشان را مرغض کرد
 و باشد مرض مبتلا نماید و زبان حال سوال کردند العباد و باشند من ذلک الضاد و داستان مذکور
 تا هو آمده است ایمان تازه نیست بکین هر دو خصل آن در و انده نیست و مطابق این حدیث نبوی
 عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحسن احدکم حتی یكون واثقاً
 لما یحدث به عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که هر کس نباشد یکی از شما
 تا آنکه مراد او از آن نشود که من بدان آمده ام یعنی حقیقت کمال ایمان حاصل نشود کسی را تا مراد او از
 در رضای حق نیاز و دعوای نفس را محکوم فرمان حق نگردد و آنکه مراد برسانیدن آن فرمان بخلق فرستاده اند
 و نظر کردن شیر در چاه و دیدن علس خود را سه مومنان آئینه همگی اند از این خبر

من لم یکن له شیخ فلیجرب شیطان فرمود علی السلام که یکم باشد هر دانشمندی را شیخ و مقتدای پس شیخ او شیطان
یعنی هر کس که شیخ نداشته باشد در راه دین و دین و سلوک قدم نهادن او را شیطان غافلانه در راه راست
و لغو و مستقیم باز دارد و فرمود که بیست اگر به پیر کاردی پیش گیری به پاکت را به بر خویش گیرسی
ایضا در داستان مذکور شاور درین بین آنکه فالوایان من را به بعضی من فالوایان
نبوی است و داده و عورات که شاور درین و فالوایان نبوی فرمود علی السلام مشورت کنید با ایشان ای
بازمان خودی حفظ کنید ایشان را و امر مشورت بواسطه سهامات قلوب است و در جوانی واقع است
در وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام که هر کس را
از اقرب الناس الی الخالق من انواع البر فاقرب الی ربک با انواع افضل استیقام در عبادت الهی
عن الناس فی الدنیا و عند الله فی الاخرة چون اقرب جویند مردم بسوی خالق خود با انواع نیکی و
پس تو نزدیکی بجو بسوی پروردگار خود با انواع عقل در معنی صرف نای عقل ای خود را بتفکر و صفات و
طوالت شان در مظاهر و محاسن نای سر خود را به عبادت و قرب حق نزد مردم در دنیا و آخرت
در آخرت ایضا در داستان مذکور یار باید راه را تمام و از سر خود اندرین چهارم و
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الرقی ثم الظرف فرمود پیغمبر علی السلام اول فریق باید به میان پیغمبر
اختیار باید نمود و خصوصاً در سفر معنوی بی مرشد راه نماند و در مقصود و حکایت و فضیلت
آخر زمان است هر چه درین روز خواندند آن به ان رسول حق صادق در بیان حق عن ابی موسی
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استی بده است هر چه درین عذاب عذاب فی الاخرة عذابها فی الدنیا
اللعن و الازلال و القتل و است از ابی موسی گفت که فرمود علی السلام که است من کاین است
مرست کرده شده است که نیست بران است عذاب و آخرت یعنی عذاب عمل عذاب عذاب ان است در دنیا
فتنه است و در کما بین قتل نبی چون بلین است فرمود در زند و از طاعت طغیان نمایند یکی از سبب
چیز گرفتار شوند و در بیان حال بازوت و واروت به شدت را از انبوی میسر چه علم که یک نقاب
از که غنیمت است قول است که انصاف لایمبول که کفره انعم یعنی در قبول فی ان و دینی ترسانه
قصاب را کشت که سفند در استان عیادت فرقت به بسیاری بخیر خویش گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله و سلم ان الله قد اذن لک ان تصوم فی کل یوم و ان تصوم فی کل یوم فاصوم
فصل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیک السلام ارجع فصلی که فصل فرج مجاهد علی السلام علیه السلام
در حج فصلی که فصل فی ان الله و فی الی بعدا یعنی یا رسول الله قد اذن لک ان تصوم فی کل یوم و ان تصوم فی کل یوم فاصوم

ثم استقبل القبلة فکبر ثم اقام بامیسه حاک من القرآن ثم ارکع حتی یطعن رکعاً ثم اربع حتی تستوی
قالنا ثم اربع حتی یطعن ساجداً ثم اربع حتی یطعن جالساً ثم اربع حتی تستوی قایماً ثم
افعل ذلک فی صلوته کلها متفق علیه مشکوٰه بخاری و مسلم روایت کرده اند از ابی هریرة
رضی الله عنه برسی که مردی بنی خدا درین رافع را آمد و مسجد پیغمبر علی السلام نشست بود و در گوش مسجد نشاندند
خدا را رافع پیغمبر آمد بخدمت پیغمبر علی السلام و سلام کرد و فرمود رسول علی السلام و علیک السلام یعنی بر تو باد سلام
بر کرد پس نماز کند از بنی احاد که بن از آنکه نگذاردی تو نماز که صحیح باشد پس برگشت خدا و نماز را عاده کرد و
پیغمبر آمد بخدمت پیغمبر علی السلام و سلام کرد پس فرمود پیغمبر علی السلام علیه السلام باز برگرد و نماز را عاده
کند از آنکه نگذاردی تو نمازی که قبول بود پس گفت خدا و هر مرتبه یا در مرتبه که بعد مرتبه دوم بود یعنی
سوی مرتبه و این شک از راوی است لعل فرمای مرا ای رسول خدا که تقصیر در کجا واقع شده که لم اقص حدی
پس فرمود علی السلام چون برخیزی تو بسوی نماز یعنی برخیزی و راه نماند که پس کامل کن تو وضو و پس
مستقبل و قبله یعنی متوجه بشو بسوی قبله پس تحریریه بنده و تکبیر تحریر بگو پس بخوان آنچه میسر آید تا از قرآن
پس شروع کن تا آنکه بایستی و قرار گیری در جاتی که در کعبه کند تا بپای سر بردار تا آنکه برابر نشو و در جاتی که
ایستاده شونده تو بر سر سجده کن تا آنکه قرار گیری تو در جاتی که جالس هستی و در یک روایت آمده که بر دار
سر خود را از رکوع تا آنکه بایستی تو بهیست فصلی خود پس ترس کن آن تعدیل ارکان را در صلوته خود و بران
صلوة اول کسی که در مقابل نفس قیاس و در و ابلیس بود و گفت حق بی یکد لا یشأه
زهد و تقوی افضل و احباب شده قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا خالطه لا تسکی علی آنک نیست رسول الله
و علی اعلی فرمود پیغمبر علی السلام که ای خالطه کیست بر یکد تو در خضر رسول الله هستی عمل کن عمل میکنی
در راه خدا انسب فانه و یکد در آخرت نیز به سبب حج یا نیست کار عمل است عمل صالح باید با ستمکاری
بابی ایضا در داستان مذکور ما کین میراثشای انبیاست به وارث این جانهای انبیاست
اشارت است به حدیث کل ثقی الی نبی هر که بر سر کار است از اهل بیت من است یعنی از جمله اولاد من است
پس منی بیت چنین باشد که هر کسی من است وارث انبیاست چارث انبیاست که علم و زهد و تقوی است پس
بعضی متعلق نیست چنانچه در دفتر ثانی نیز میفرماید بیت پس امام حق و قائم آن ولی است چه خواه او
نسل عمر خواه از علی است چه در پی رسیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زید را که امروز
چون این دوستان معنوی این حدیث است که در ایشاد المرشدین شیخ شهاب الدین سرودند
بنظر آورده در بیان طریق ثلاثه شریعه در تفریق و تحقیق فوالمول الی المقصد و مش نه

نور انجلی تعجبی حقیقت پس آن عبارت است از وصول بسوی مقصد علی و مشایخ نور تجلی و تجلی عبارت از آنکه
 ظاهر شود در طلب از انوار غریب و تجلی بر انواع است چنانچه در کتب صوفیه تحقیقین جمله انوار حقیقت
 گشته که اقال علیه السلام می فرماید که گفت صحبت ما حارث ثمالی صحبت اناس و ما حارث ثمالی فرمود حضرت
 ختمی بنایه برای بهارث که چنانچه در کتب مذکور است که در وی تو با حارث عرض نمود که صبح کردم در آن حالتی که منم از روی
 از وی گفتی قال کل من حقیقه حقیقه ایامک یا حارثه باز فرمود علیه السلام که برای هر حق حقیقه خاص است
 پس صحت حقیقت ایمان تو با حارث نا جواب و قال عرفتم انسی عن الدنيا فاستوی عندي حجب وادار
 و در بهار و نعمتها پس جواب و اد حارث و گفت که صفت کردم و باز فرمودت نفس خود را از دنیا و اعراض
 نمودم از لذات او و شوات او پس برابر شد نزد من سنگ دینا و کلوف او و طلا و نقره او و اعلات تنار
 و اسیرت لیلی شنبه بودم در روز خود و بیداری می کشیدم در شب خویش یعنی روز را بصوم گذرانیدم و شب را
 بقیام طاعات و عبادات بسر بردم و کافی انظر الی عرش ربی باز فرمود چنانستی که می بینی بسوی
 عرش پروردگار خود و ظاهر و آشکار و انظر الی اهل الجنة تیز از درون فیما اهل النار و متشادون
 و چنانستی که می بینی اهل جنت را که زیارت میکنند و می بینند یکدیگر را در جنت و می بینی اهل نار را که فریاد
 میکنند یکدیگر را در نار قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صحبت فالرم فرمود رسول علیه السلام
 که لقبو اب رسیدی تو ای حارث پس لازم گیر و بران ستقیم باش تنسک بدین الله و قیاما امره و شرفه
 پس تنسک سالک بحبل متین بن الهی و وضع او را در نوای و قیام با مورات چنانست از منیات
 شریعت است و الاخذ بالاعوط و اخر میسر و ظلم و عرفت نفسی عن اشتیات طریقه و اخذ سالک
 در آنچه احتیاج بشیر بود و عمل نمودن بفرام و اقدام بر ریاضت میداری بشما و تشنگی روزی یعنی هر روز
 روزه داشتن و شب را بقیام احیا نمودن و باز داشتن نفس خود را از منیات و مستلذات طریقت
 و طریقت عبارت است از ترک لذت نفس مجادبات و تقصیر قلب بر ریاضات و تجلیه روح بمشاهدات و
 مکاشفات و الا انکشان من الاحوال الآخرة و وجدانه حقیقه و انکشاف از احوال آخرت و وجدان
 حقیقه و باطله شریعت تصدیق اقوال پیغمبر است علیه السلام بیل و عمل بموجب او بایان شریعت و
 احکام الهی از احوال و نوای و طریقه بصیحت و تقار بافعال و اخلاق پیغمبر علیه السلام به تذبذب افعال
 و اخلاق و حقیقه مشاهده احوال بحسب ذوق و وجدان و تخلل باخلاق الهی و انصاف بصفتان حق
 بذات و صفات چنانچه فرمود علیه السلام ان الله یلقی افوالی و الطایفه افعالی در حقیقه احوالی پس شریعت و طریقت
 بمنزله حد بین است و صغری و کبری و حقیقه بمنزله پیغمبر چون صغری و کبری بشما را بهر موعظه است که پیغمبر

عقل شود چنانکه چون ساک راه حق افعال شریعت و آداب طریقت منذب و آراسته گردد البته باب
 حقیقت بروی مفتوح شود و اگر حقیقه از قائل شریعت و طریقت نامری گذار و بر کربوی از راه حقیقه
 بمشام دی نزد بصیرت محال است سعدی که راه صفا به توان رفت جز در پی مصطفی و اما کلام را که
 این بر سر الفاظ شریعت و طریقت و حقیقه متحد الما بنید و تحقیقه اندوخته متعارف و بتباین و تقایر میان
 شان حقیقه است و یا اعتباری چون طول الذیل موده درین محال گذارشته و بواسطه اختصار برین مقدار
 اقتصاد ننوده آمد و السلام علی من تبع الهدی ایضا در دوستان مذکور است اشقی من شقی
 فی بطن ام من سات الحکم بعرف عالم و عن ابی هریره رضی الله عنه السعید من صفی بطن امه و شقی
 من شقی فی بطن امه جامع صغیر یعنی نیک بخت کسی است که نیک بخت است و شکم او خود و بخت کسی است
 که بخت است و شکم او خود و حق سعاد و شقاوت ازلی است و نظر و اعتبار بجامه و عاقبت است پس
 که هر سعید ازلی است عاقبت او بخیر می باشد و هر شقی ازلی است عاقبت او خیر در دوستان
 گفتن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم زید را که این سرافا ش من است
 گفت پیغمبر که اصحابی بخوم در ره روان راضع و شیطان را رجمه و قال الهی صلی الله علیه و آله و سلم
 اصحابی کا بخوم باهم اقتدیهم استندیم معنی این حدیث در همین دفتر گذشت و تفسیر من کان الله کان
 الله در خد و انداختن خصم بر روی علی کرم الله وجهه چون ابیت عند ربی
 فاش شده و بطریق کفایت ریش شده و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 عن الوصال فی الصوم فقال لربی انک تو اهل یار رسول الله فقال و انکم مثلی انی ابیت عند ربی
 بطعنه و یسقینی شغف علیه شکوة و در سجاری و سلم از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که گفت نبی
 نمود و وضع فرمود رسول علیه السلام از وصال در روزه یعنی در روز یا زیاده پی در پی روزه داشتن بی آنکه
 وقت افطار بخیزی بخور پس عرض کرد برای پیغمبر علیه السلام مردی از حضار مجلس خبرستی تو یا رسول الله
 روزه وصال نگاه میداری پس فرمود که کدامی از شما مثل من است بدستی که من مغرب میکنم نزد پیغمبر و گاه
 خود که طعام میدهم و او آب می نوشاند مرا یعنی حق تعالی مرا توت طعام و شارب می بخشد و بطریق گفته اند
 که از طعام بشت میخورند و از آب جنت می نوشاند و اما قول اول صحیح است از آنکه اگر فرونی و زیدینی
 بود خواه خورونی و نوشیدنی دینی و خواه بشت پس صوم وصال نباشد حال که محقق شد که پیغمبر
 علیه السلام روزه وصال میداشت و در جواب گفتن امیر المؤمنین که سبب فکندن
 شمشیر چه بود و در آن است میگیم بانداز عقول چه عیب نبود این بود کار رسول

بیت اول است و تشبیه سیفال جاد به روح حیوانی بحسب طریقه بودن اوست و نفس را طریقه را که منسب را
طرف شمرده اند در دفتر چاهم در شرح انما المؤمنون اخوة و اسلموا که نفس واحد شرح این معنی مبسوط
بیان میفرماید لفظ هم جان حیوانی ندارد اتحاد و در مجرای اتحاد از روح باد به جان هر گاه
و سنگان هر یک جداست به متحد جانهای شیران خداست چه چنگ گفتیم جانها نشان من بهم به کان یکی
صد جان بود نسبت بحسب هم چنانکه آن یکسور خورشید سما به صد بود نسبت بصحن خانها به یک یک باشد به
انوارشان به چونکه برگری تو دیوار از میان به چون نماند خانها را قاعده به مومنان باشند نفس واحد
جان حیوانی بود و از غده او هم میرود و در بنک و در پاگز میرود این چراغ دلی شود خانه همسایه منظم
کی شود به نور آن خانه جوئی این هم سیاست به پس چراغ حسن بهر خانه است به این مثال جان حیوانی
بوده فی مثال جان ربانی بود به ایضا در داستان مذکور سه یکت مان بگذارد ای هر مثال
تا بگویم وصف خالی زان جمال به در بیان نیایه جمال او چه هر دو عالم بصیبت عکس خال و به لفظ خال
در مصرعین بیت اخیر اگر یک معنی واقع شود خلاف قاعده مقرره قایم است و ظاهر بدینان عالم شرفی
این را بی قافیه می نامند و اگر یکی را بجای آیه دیگری بجای جمله خوانده شود اطلاق لفظ حال که بحسب
تحول اسمی بحال شده باین معنی بذات پاک ذوالجلال که محل الاحوال است اما حال کسی نکرده و نمیتواند کرد
چنانچه مولوی در دفتر سوم در داستان شغول شدن عاشق بمشوق میفرماید ایات آنچه اوست
حالت او نیست به بگوئی افزون و گاهی در کمیت به آنکه گناه ناقص گمی کامل بود به نیست معبود
خلیل اقل بود و حال آنکه هر دو بخارجیه است و هر کدام معنی علته دارد چه حال منقطع حقیقتر است
از مراتب نفس حق چنانچه نفس الدین محمد مغربی سیکویشده حصر الکلون خال قد بدین من جمله به
و نقد تجلی خده من غایب پس حال دل در بیت حضرت مولوی معنی کون باشد که عبارت از احتیاج
خود حرم وجود است و حال ثانی معنی نفس حق هرگاه اختلاف معنی در ثانیین ثابت گشت قافیه در بیت
و اگر بجای جمله خوانده حال معنی شان مراد است شود هم میشود و درین صورت باین قدر تکلف نیست
حاجت افتد و در داستان گمان بردن کار دانیان که بهیمه صوفی را بخورست
و آفتابش چون برآمد زان فلک به یاشن من گفت من ماد و ملک به یعنی چون آفتاب حقیقت
یا روح انوار محمدی از فلک مبدأ برآمده وجود عینی خارجی گرفت با من شب که طلوع آفتاب ستارم کف
ظلمات اوست حق تعالی که ترک کرده است تبارید و کار یعنی ذات اقدس محمدی جامع نشاء و حدث
و کثرت است و معلوم است آفتاب حقیقتش خاص ظلمات کثرت نیست ایضا در داستان مذکور

بیاورش را در کار جمیع مخلوقات بود پس حکمت در اظهار جهان همین است که دانسته او عیان شود و آنچه
 پیدا نیست تا پیدا نکند و این را ناخواسته است که پیدا شود و این عبارت از عالم امکان امر است مفعول است که از
 غایت یقین در وقوع اراده را بصورت فعل مذکور ساخته اند رخ طلق در در جهان ننهد و چنانچه باید
 و نیکی از تو ظاهر شود و بیکی از تو پنهانی نشست و این تقاضای درونی ترا در افعال حسنه و قبیحه برای همین
 بر تو ممل ساخته تا سرسوات و شقاوت تو عیان شود و اگر چه چون خمیر تو کلاه بر تن ترا میکشد تا از تو بی
 و بنور نیاید کی تو را میگوید پس تا سه توتن آن کشتن باطنی است پس طلب من کشتن خمیر من است که
 بقیه حکمت ایندی دانسته بعالم عیان آید و در استان گرفتار شدن باز میان جعدان
 بویرانه است ای بسا که صورت راه زده قصد صورت کرد و بر اندر زده حاصل معنی بیت آنکه بسا
 که او را صورت راه زده یعنی از راه راست باز داشته چنانچه عابدان اصنام که منکر انبیا اند و بسا که
 قصد صورت کرده و با الله رسیده چنانچه مومنان و مفران بعد اقامت رسول عظیم السلام چه اقرار صورت
 ظاهر هر شکل موجب تقدیق قلبی و قبول باطنی است و آنکار ظاهر انکار باطن پس بآن طریق اقرار صورت
 قاطع سبیل شود و باین طریق گفته شود که بسا که قصد صورت کردند یعنی قصد اندامی صورت بآنکه
 صورت است کرده بر اندر زده یعنی و حقیقت ایندی آن صورت اندامی حق بوده و از حق کرده و در
 فرمودن والی آن مرد که این خارب که نشاند که برکن از سر راه است یا برگیر
 مردان بنیان به تو علی و دار این و غیره برکن و در نه چون صدیق و فاروق همین چنین هر طریق دیگر از
 برگزین به یکا بکلین وصل کن این خار را به وصل کن باز از در زده را تا که نورا و کشتن از راه وصل او
 بکلین کند خار ترا چه اگر چه حضرت امیرالمومنین و سوب اسلیم کرم الله وجهه جامع جمیع طریق حقیقه بوده اند
 اما ریاضت قالی آن حضرت از عالم سخاوت و شجاعت نسبت بصفت حمیده و دیگر عروت و شجاعت
 و طریق اشجین الکریم یعنی الله تعالی عنهار ریاضت قلبی است و شهرت ایشان درین ماده نظر بر ریاضت
 قالی بیشتر چنانچه در یکی از کتب معتبره نظرسیده که امیرالمومنین عکرم رضی الله عنه بعد از طاعت امیرالمومنین
 ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه در محترم ایشان را بجهان کلک خود آورده چون بدر خلوت نگاه رسیده باز
 پرسیدند که از عبادات و عادات نوی آن حضرت اطلاع داریم اما از طاعات اعلی ایشان که مینوی اطلاع
 حاصل نیست شب ایشان بچ طریق میگذاشت آن حقیقه گفت که چون از نماز عشاء فارغ شده بخوابگاه میرفت
 سخنرا میداد و بعد از آنکه شروع در نماز میکرد و در سجده اول تنه می استغراق دست میداد و در سجده دوم
 سر از سجده بر میداشت و بعد از نصف الیل تا نصف صبح از جگر سوز اثر آن حضرت بوی جگر بایز عالم

بشام قریب و بعد میرسد چنانچه در روز عورات همسایه آمده می پرسیدند که ما شب و روز شما جگر بوز عالم
 کباب میشد و میج که آواز از آن بر می آمد بعالم افاقت آمده بسجده توجه میفرمود و بعد از استماع آن حقیقه
 غلیظه ثانی عذر خود میگذاشتند بر سر عفت چنین بزرگی که شبها احوالش باین منوال میگذاشت پای
 نهادن قدرت دیگری نیست مطلب من از کل حال شایسته همین مقدمه بود و تفریق ازین هم مناسب است که
 دلیل نام بر ریاضت قلبی هر دو بزرگ تواند بود و در مقام شرح آنرا بر می آید تا به عبارت هر چند تخصیص شایسته
 ماعدل میکند و از کثرت ریاضت قلبی حضرت امیرالمومنین بود و آنکه نشاند که در وضوء و شنوان الله تعالی علیه السلام همین
 در هر دو طریق ممکن اتم بود و آنکه بسا که مولود از طرق حقیقه بطریق مجاز فیه فرموده اند که یا برگیر
 و مردان علی و دار ریاضت عبارت از قلعه نفس و چار دیواری بدن است برکن یا مانند صدیق و فاروق همین
 طریق دیگر که گنایت از ریاضت قلبی مجاهده و تصفیه و تزکیه باطنی است و تدارک در دورادی سلوک
 پیر و ایشان باش یا خار خود را بکلین مرشد کامل وصل کن زار خود را با نور یا رطایح گردان تا نور و زار
 طبیعت و آتش شتوت ترا بکشد و وصل خار نفسانی و غشا که جسمانی را بکلین مبدل سازد یعنی اگر قدرت
 پیروی خلفای اشکین بخوان الله تعالی علیه السلام که از هر طریق حقیقه و حصول لی الله است و در غیبتی بذر
 متابعت یکی از اهل بیضا و متشبث باش و بسید از سریت مرشد از خفیه طریقه مجاز با وج حقیقت برای
 و الله اعلم بالصواب و معنی التاخیر آفته است بچگونگی که در از تفریق دور شود و در چو بر آن محقق نوز شود
 بر آن محقق عبارت از رسید بر آن محقق تندی است که خلیفه بزرگ حضرت سلطان اعلی اسلافان
 بهما الدین و لد ولد بزرگوار حضرت مولوی بوده که شمس الدین افلاکی در مناقب العارفین که شش برینا
 سلسله حضرت مولوی است از شش تفصیل نوشته مشهور رسیده است و مولوی از و بیتهای یافته اند
 ایضا و معنی مذکور است در عیان خواجی صلاح الدین نموده دیدم که در دنیا و کشت و وصلی که درین
 عبارت است از صلاح الدین معروض بزرگوب که احوال او هم در مناقب اعا رفین تفصیل مسطور است
 که از جامه میدان سید مردان بوده مولوی جامی هم در نجات احوالین و بزرگ بطریق اجمال نوشته اند
 و رتبه قصه حلدن بران غلام خاص سلطان شاه از آن سوار دقت آمده و
 و بوی بکر ربالی تن زده و بوی بکر ربالی از ادبیای مجرب و بحال بوده که مدت هفت سال خاموش
 اختیار نموده با کسی سخن نکند و تعلق دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس را و
 چون دوس بر هم زند بنی هیچ شک و در میان شان هست قد بر شتر که قدر شتر که عبارت است
 از نفوس کلی که در افراد خود مشترک باشند مانند وجود مطلق که بهایش مقدار الحیت مشترک آنرا و چون

مثل انسان و حیوان و غیرهم در دوستان سبب چریدن و پریدن مرغی بامر غنچه
 کبش و منو و سبب یک کم زایشان به دوازده درین آن بزرگ خواهد رسید به این متولد شد از عرش
 با کشت یا جمل که عبارت از انسان کامل باشد و اینجا مراد از مقدس محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر
 انبیاء اند که در اصل خلقت جمیع نوزده بشری با ایشان هست و از قرآن رفع میشود و نقصان صدمه غیر صلی الله
 علیه و آله و سلم و سلم شیطانی علی بدی امر نیست مشهور اگر مطلق گفته شود که در هر شیئی یکی از شریعت و آن
 بعنایت حق تعالی بریده میشود و هم گنجایش دارد و در آن متن پیغمبر علیه السلام که سبب بخوری
 آن شخص از گستاخی وی بوده است که اگر تا زو روزه میفرماید به نفس نکاست
 مگر ز ایدت چه مردانست که بخواهی نفس کنی ز کشتن و نفس را به بسو و سرگز دالت خیر با انسان میکند
 و اگر گدایت تقویت خیر و برتر از آن خواهد بود و چنانچه قصه بیدار کردن ابراهیم علیه السلام را در آن گشت و
 که در همین دفتر دوم واقع است شاید است عدل برای ثبوت این مقدار پس بهر عنوان که باشد خواهش
 نفس شیطانی و لباسی عین بدیست به تنه عداوت جلی که نفس و تجربه و امتحان ثابت و حق شده
 هیچ فعل ابی مگر نیست پس عمل نیک که نفس بآن رغبت کند از کیش این ناپوده خانه آنگاه خلص
 فوج اندوه و اطمینان و امر رسول شایسته شمع دریا با خلوص نیست و صفای طبیعت باید بقیه بیا
 از آنکه تسک با نفعی حجتی که اعمال صالحه یا نود و چه این هم از نتایج کفر نفس است و غایت نفس را در دفع
 براتب عدم خلوص بکار باید بر و نام از کتاب با اعمال پاک و در غایت نفس که بر این طریق عین تقویت
 حق است بفعل آمده باشد. ایضا در دوستان مذکور است عقل خود را میباید رنگها و چون بری
 دورست از آن نرسنگها و درین بیت از عقل او عقل خبر و نیست که عبارت از عقل معاش باشد و تحقیق
 غیر سدد و اعراض و انفعالات است از عقل کل که در بیت اول مراد است بقول خردی و ابیات ما بعد میاید
 غمخنی است در دوستان جمله بردن سنگ برگردای کورس لاجرم شفق منبها جمله شایع
 کند شد از این حیوان جمله نشان و تقی حذر زمین و آسمان و حیال که منفرد از حق خبر بود و در بطن آفرین
 حیوان که در جوشن از این صراط بود که کشت کند شد و خلق را در ترک خاک و غیره و با حیران موجب بخوبی انداز
 گردیده در دوستان و مصیبت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم که آن بکار
 و در آن آموزند پیش از نفس این نوع گشته در پیش و عینها مین گشته در پیش و نفس
 در مطلق ارباب بقول عبارت است از کلی مقول علی کثیرین تکلیفین بالحقائق فی جوائیه مانند حیوان
 و نوع کنایت از کلی مقول علی کثیرین تکلیفین بالحقائق فی جواب ما هو مانند انسان اما در حضرت مولود

درین بیت از جنس ماستاب مطلقه و صو علمیه حق است که در عالم طلاق و وحدت صرف که عبارت از
 تعین اولست همه یکی بوده و بقید فعل نوع در دنیا آمده و در عالم اسکان همان ماستاب از مرتبه تعین اول
 بر مرتبه تعدد و تفرید رسیده و جویشی خارجی گرفت و همان جنس بود که نوع چنانچه همان حیوان است که بواسطه
 نفق طلاق انسان بر کرده میشود و همین طور همان عینها یعنی ماستاب مطلقه است که از عالم طلاق به عالم
 تعقید و آمده و عین مقول میگردد و بعضی عبارت است از اول در اصل حقیقت همه یکی است ایضا در
 دوستان مذکور است مثبته آموز که اندر آخرت که اندر آن کسب و دخل و خرجت و آنچنان شهرت
 پر بازار کسب به تان پنداری که کسب بخت است حسب حق تعالی گفت کین سبب جهان به پیش آن
 کسب لعب بود که آن چه چون اختلاف است در اینکه انسان را بعد از مفارقت نشاء و دنیا و
 کسب است یا نیست بعضی برین گفته اند که کسب منحصر درین نشاء است و برخی میگویند بعد از مفارقت
 این نشاء هم کسب است و دخل و طیف است حضرت مولود میاید فرمود آخری نموده میفرمایند در آنجا
 هم کسب خل هست و درین باب حدیث نبوی بسیار وارد شده و منها عن ابی هریره رضی الله عنه
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من اهل الجنة استادن ربی الزرع فقال لا استادن
 قال بلی و کنی احب ان ازرع فندرقا و الا اطرق نباته و استاده و استحصا و فکان ثمال الجبال
 یعنی تحقیق مردی از اهل بهشت اذن خواهد گرفت از برود و کار خود در کشت و زراعت کردن پس
 حق تعالی خواهد گفت او را که نیستی تو در آنچه میخواهی او خواهد گفت بلی و لیکن دوست میدارم جزیت
 پس قسم خواهد ریخت پس با درت خواهد نمود پیش از چشم زدن روئیدگی و کمالیت در دوزان بعد از آن
 تو دمی آن زراعت برابر که خواهد بود و این حدیث دلیل تمام است بر تحقیق کسب بختی و ثانی جمله
 و لغت الکسب مطلقا یعنی بختی و بختی بختی است و در دوستان امتحان هر چیزی
 با طایر شود و چیزی و شری که در ویست و شیره ای مادر موسی و رایه و اندر آب
 آفتن بنیدل از بلا و علاقه این بیت با ابیات ما قبل در امتحان مادر موسی علیه السلام است و شیره
 دادن و آب آفتن که آیا ادراخی شده حکم حق و آب آفتن هم مانند شیردان ادم میباشد یا که قول این
 میکند و بعد از آن که علیه السلام شیره بخورد و در فرق میکند یا نه و الله اعلم و ایضا در دوستان مذکور است که
 بر تیرین طیف است و این آن یام که طبعی به تیرین طیف شیره و شیره و تیرین طیف شیره و تیرین طیف شیره
 نفس و زلفه و طبعی شیره نفس طبعی است و در این زمان که بعد از آن زمان که در آن زمان که مستجاب است
 او ام موسی یعنی صاحب نفس شیره و نفس خود را یعنی آن شیر ماور که درین محل کنایت از او امر شری است

از جلالان تحریر یافت و در استان خاریدن روستای شیراد و تارستان
لبن آن که گاو دست ه که نوازنا کتا بالیس چلا تصدیق هم قطع هم از محل
اقتباس است ازین آیت که در بسیار که قدس الله در سوره حشر واقع شده که نوازنا کتا بالیس
علی جبل لاریه فاشا مقصد ما من خشیته الله اگر میفرستادیم این قرآن را بر کوهی و آن کوه را
فهم و ادراک میدادیم بر آینه میدیدی او را ترسیده و فرمان برنده شگافته و از هم رنجیده از ترس
خدای و از محبت و عیدی که در دست و دلهای سنگین کافران ازان متاثر نمیشود و نیز در
سبب باره و اما باری نفسی در سوره مد و در واقع شده و نوازنا کتا بالیس را بحال او قطع
به الارض او کلمه به المونی بل الله الام جمیعاً و اگر کتابی بودی که درین عالم رانده شدی بوی کوهها
برقت خواندن او از موضع خود برفتن یا شگافته شدی بر دوزین چون بر دوزانندی یا سخن
آوردی از بکت تلاوت او مردگان را بر آینه قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهانست
در تذکیر و اتمار بلکه خدا را است همه کار با یعنی قدرت بر همه چیز و در استان فرخون
صوفیان بهمیه صوفی مسافر اجبت سما ع به برنی گفقت با قوم از صفای من
نخواهم مزد بیاورم از شما در سوره حم عسق در بسیار آیه بر دوازده واقع شده قل لا اله الا الله
الا الهود فی القرانی بگویند چه اهم شمارا برسانیدن پیغام فردی هیچ پیغمبر برای دعوت فردی
نمیراسته لیکن بر دوازده و روشنی یعنی قریش باید که مراد است و از جهت قرابتی که با ایشان
دارم و گفته اند که مراد مودت شماست در ذوی القربی از این عباس رضی الله عنهما منقول
که صحابه بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول خدا ایشان شما که مؤمنان ایشان باید که ام اند فرمود
که علی و فاطمه و دو پسر ایشان رضی الله عنهم و دو تنسیر نقلی آورده که مراد از خویشان بنو هاشم و
بنو المطلب اند که خمس بر ایشان محتمل یاید که و نیز بعضی مراد از قریب تقرب است بخدای و سوره
سجود بسیار و ماسن و اب و جایی دیگر نیز باین مضمون در ماده انبیا آیات متعدد و آورده و
و با قوم لا اله الا الله علی الان اجری الا علی الله ای کرده من میخواهم از شما تبلیغ رسالت خواسته
که نزد کار من باشد نیست هر کس که بخواهد که در معرفت کردن شما دیان قاضی
مفلس را اگر دشمنی گفت خود است گفتن من که کافر کفر من که در جبهه و جمع هم
در سوره تنابن و در شده هو الذی خلقکم فکفرکم کافر منک من انک است که بسیار فرموده است ای ای
پس بعضی از شما که رفته است بهما قیست الله باری شما را در آورده است از کار و استان که کایت بل زندان

پیش وکیل قاضی از دست مفلس در زمان پیش بد آن روز که کلو جهش بل
خدا گفته کلو جهش است ثابت که در بسیار و نوازنا دسوره انعام واقع شده کلو جهش بل
الله بخورید از آنچه شما را داد خدا و حلال کرد بر شما و نیز این آیت در بسیار و نوازنا دسوره اعراف
واقع شده کلو جهش بل الله بخورید و بسیار امید ایضا در استان مذکور به مجرای
که میگفت اسه سلام رب انظر لی الی یوم القیام به این آیت در سوره حجر در بسیار
و با واقع شده رب فانظر لی الی یوم یعقون گفت ابلیس کای پروردگار من پس مهلت ده
مرتا روزی که برگشته شوم در غرض ابلیس آن بود که نیر و چه میداشت که بعد از این برگشت
حق سبحانه قبول کرد ایضا در استان مذکور به که بر روشی کم نمیدید نشان که برگشت
و حال بنیم دیدشان به این آیت در سوره بقره در بسیار و نوازنا الیوم واقع شده ابلیس
عیدکم الفقر و یامرکم بالحق و الله انکم معقره منه و فضلا و بود عده میکند شما را بقر و محتاج یعنی
میرساند در وقت اتفاق از در روشی و محتاجی و میفرماید شما را بجل و اساک و متع صدقات و
خدای و عده میدید شما را به امرش از خود مرگنا مان شما را در عقبی و از فزونی روزی و کافات بخیر در دنیا
در تمه قصه مفلس به است بر سبب و بر مهربان و در محبت صورت است و پس صدا
مستون این آیت که در سوره بقره در بسیار و نوازنا الله واقع شده و حشر الله علی قلوبهم علی همه علی البصائر
غشاوه مهر شده است خدا بر دلهای ایشان تابیان حقان نمیکند و بر کوههای ایشان سخن
حق نمیشوند و بر دلهای ایشان پوششی است تا راه حق نمی بینند و نیز در بسیار و نوازنا سوره بقره
واقع شده کلال ان علی قلوبهم ما کانوا لیکونوا کلالا هم عن ربهم یومئذ یحجبون نه خاست که میگفتند
بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است بر دلهای ایشان به آنچه بودند که سیک و نوازنا نام و صفا
یعنی نباشد سیاست دلهای ایشان رنگ خورده و بیحال شده و در جبهه آمده است که هرگاه بنده کنایه
کنند بقره سیاهی در دل او بدید آینه بجای رسد که همه دل او سیاه گردد و خدا باین امر که است از جبهه
انده و است که از دیدار فرمودگار خود آنروز در پرده شده گان باشند فی المناجات به
و نعره شکسته بخوان که دل طلب کن دل من بر تو خوان به این آیت در سوره تیس در بسیار و نوازنا
واقع شده من عمره فیکس فی کلین افلا یعقلون و سیک در از گردانیدیم عمر او را نقصان کردیم
و خلقت او پس همیشه زیاده میشود و نقصان او نقصان میشود و فوت او پس میگردد و بعد قوت ضعیف
و بدل جوانی پس استمال عقل نمیکند کافران و فکر نمی نمایند و افعال ما با خدا کمال قدرتی

نزدیک امر و می که سلوک طریق پیغمبر است علی الله علیه و آله وسلم ایضا در معنی مذکور است نور حسن را
 نور حق ترین بود یعنی نور علی نور این بوده اشارت است بجهنم این آیت که در سیپاره قدس در سوره
 نور واقع شده نور علی نور میدی الله نور من یشا ایضا در معنی مذکور است چون شخص گشت
 مخصوص باز است به در مقام امن رفت و در دست به اشارت است باستان که در سوره حجر و سیپاره
 رها و غیره واقع شده در این آیت که مقله شیطان است قال رب ما اوفیتی لازمین یعنی الا انما اوفیتی
 اجمین الاعیان و منهم اخلصین گفت بلیس که ای پروردگار من سوگند بخورم با خود تو مرا که بر آتش یار
 برای آویسان گناه را در زمین دنیا که در دوزخ است و گناه سازم همه ایشان را اگر نیکوگان تو را ایشان
 که خاص شدند از شوائب شرک جلی قوی که مکر و فریب را در ایشان اثر نباشد ایضا در معنی مذکور
 است صیغه الله نه است رنگ خم بود پیشه یارنگ دارد و اندر و اشارت است بآیت که در سوره بقره
 در جزو اتم واقع شده صیغه الله من احسن من الله صیغه بگویند ای مسلمانان که ما تابعیم صیغه الله را
 که آن دین خداست و گویند مرا حقانست و آن تطهیر مسلمانان باشد و گشت نیکوتر از خداست دین
 و تمیقین تطهیر برهان از او ناس ملوکین در دوستان آمان دوستان به بیارستان
 بعیاوت خواجه ذوالنون مصری رحمه الله علیه به چون سفیان راست این کلام
 لازم آید یقینون الانبیا به این آیت در سیپاره که در تفسیر او در سوره الاحزاب واقع شد یقینون الانبیا بهیچ وجه
 عصا و کافران یقینون و سیکه پیغمبر این را بنا بر ادنا واجب آن کفر قتل بسبب این بود که نافرمانی
 کرده بودند که تاج و تکیه کردند از حد و دزدای ایضا در دوستان مذکور است انبیا را گفته قوم
 راه گم به از سفره انما تطیر ناکم به این آیت در سیپاره من یقتل و سوره التیس واقع شده قالوا اما
 تطیر ناکم لیکن تم تنهوا الرجنکم و یستکم سنا غدا بایک گفتند که ما فال برگرفته ایم بآمدن شما که بین بلده
 آمده اید یاران نیامده و همه مژ و عات با خشک شده اگر باز به استیلا ز دعوی خود هرگز شما را بنگ
 بشیم و برسد شما را از عذاب دردناک ایضا در دوستان مذکور است چون ل آن شاه در سیپاره
 خون بود چه عصمت داشت فهم چون بوده در آخر سیپاره قال لعل در سوره انفال واقع شده و ما کان
 یغیر هم داشت فهم نیست خدا که عذاب کند ایشان را و اگر چه به عاصی طلبند و استیصال میکنند و حال آنکه
 تو بسان ایشان نیست الهی بران جاری شده که مستاجر نگرداند قومی را پیغمبر ایشان بسان ایشان
 باشد خصوصاً تو که محبت عالمیان ایضا در دوستان مذکور است زمر که در این گزین زعفران
 آمده که تا دهنبا سبق به این آیت در سیپاره و ما سن و ابه در سوره یوسف واقع شده و جابا با چشم

میکون قالوا یا امانا تا دهنبا سبق و در کنایه یوسف عند متاعنا فاکال الذبح و آمدن نزدیک پدر خود
 شایگاه به روح میگردد شکر او را می بینیم گفتند ای پدر ما را فقیم بصیر او پیشتر گفتیم بر یکدیگر درودین
 و تیر افکندن و بگذشتیم یوسف را تنها نزدیک رخت و بار ما پس بخور و او را رگ و داستان هم کردن
 مریدان که ذوالنون قصد کرده است دیوانه نشده است که به بندم است
 فتی در ساز کاوه بر سر و چشم بزن وین را مکاوه اشارت بقره کاوست که در سوره بقره در سیپاره
 اتم واقع شده ان الله امرکم ان تدبجو البقره قالوا اتخذهنا منزه قال اعوذ بالله ان اكون من الخائضین
 برستی که خدای سیر را به شمار آید که بسل کنیده گاوی را تا بعضی از او بر خرده زینده و زنده شده بگوید که قاتل
 او کیست گفتند قوم موسی آیا فرامیگیری ما را اهل فسوس یعنی با ما سفر میکنی مای پسیم که عاقل را که
 گفته است و تو سگویی گاوی باشد یعنی گفت بنده میگیم بخدا از آنکه شما از نادانان و سگندگان
 در دوستان خا هر شدن فضل و زینگی لقمان پیش امتحان کنندگان
 به نقصان بن آمد فرج و در بنی که علی الاعرج حرج به این آیت در سیپاره هم در سوره انفال واقع
 شده پس علی الاعرج حرج و علی الاعرج حرج و علی الاعرج حرج نیست برنا بینا گناهی اگر بجز نبود
 و در رنگ بزه اگر از اجزاء مختلف کند و در بیارنگی را می اگر با محابدان موافقت نکند چه اینها هستند و اند
 ایضا در دوستان مذکور است نور ای برق بریزه بیست و آن چو لا شرقی و لا غربی کی است
 این آیت در سیپاره قد قلع و در سوره نور واقع شده الله نور السموات و الارض مثل خورشید و شمع
 المصباح فی زجاجة الزجاجة کما لو کبوری یوقد من شجرة مبارکة زیتونه لا شرقیه و لا غربیه ان خدا
 نور آسماناست و زمین نور نامیست از نامهای حق سبحانه و تعالی که منسوب است به دو مانند نور
 نیست در دیواری که نهایت او بجانج راه ندارد چون طاقی دران طاق چراغی افروخته و نیک روشن آن چراغ
 افروخته و قدیمی آن آگینه از غایت صفا و لطافت گویند ستاره است و خشنود چون زهره
 و مشتری و آن آگینه یعنی چراغی که در دست افروخته شده است در ابتدا از روشن و رخت باریک بسیار
 نفع که آن زیتون است و در زمین مقدسه است و منتها پیغمبر بود دعای برکت خوانده اند از جمله آن ابراهیم
 علیل است علی نبینا علیه السلام نه در جانب شرق است از سموره چون کنگار و دیو چین و خشانه در
 طرف غرب چون طرسوس و ولایت قیروان و غیره ایضا در دوستان مذکور است برق را
 خود خطیقت الابصار و ان نور باقی را همه ابصار دان به این آیت در سیپاره اتم در سوره بقره واقع شده
 یکا و البرق یخطف ابصارهم نزدیک باشد که روشنائی برق بر آید بینایهای ایشان را و در وقت

تعلیم سلیمان در دل بقیس از صورت جبریل بدید اسماء انشقت آخر از دیو بود از یکی
 پیشه که فکر بشود این آیت در سیاره هم در سوره انشقت بقیس شده اذا السماء انشقت و از دست بیا
 و صفت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزدیک ملائکه و شیوه و فرمان برادر برود و کاغذ و در و در و در
 شده است آسمان بافتیاد امر خدا ایضا و قصه مذکور است حاکم است الویل شد با شایسته
 در و انگیز و دو و در سیاره و ما بری نمی در سوره ابرسم و بقیس شده فعل شد با شایسته خدا انشقت
 از شیت قومی و اخلاص جمعی و نیز این آیت در جز و لایح الله در سوره مائده واقع شده ان الله حکم
 ما یرید بکسی که خدا حکم کند در طلال و حرام آنچه خواهد ایضا و قصه مذکور است پس بقیس شد که
 نقر من تشاء یا حکمی را گفت بر برگشاید و سیاره ملک لریل در سوره آل عمران واقع شده و نقر
 من تشاء و تدل من تشاء یک نقر انک علی کل شیء قدیر و از چند سیاری هر که را خواهی بایان و معرفت
 چون پیغمبر و متابعان وی و غار و بمقدار سگدانی هر که را خواهی بکفرت و نکرت چون ابوجعل و یسوان
 بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل هر یک و یکنوا از اعطای ملک انرا از یونان بدستی که تو بر هر چیز
 از اعطاء و نزاع و اعزاز و اذلال توانائی در عنوان استکار کردن فلسفه بر قرآن برایت
 در آخر سوره ملک در سیاره تبارک واقع شده قل اراهم ان امج ما و کفر ائمن یا تیکم یا معین
 کج خبر رسید اگر در و آب شایسته آب چاه و زمزم یا آب برعمون خضری فرودفته برین چنانچه دست
 و دلو بدان نزد پس کیست آنکه بیار و برای شایسته جاری یا حاضر چنانچه بر سر بند و در تفسیر بارک
 بنظر آورده که نیت عند ما بعد فقال ناتی بالمعول و المعین فذهب بغیب فی ملک الیه و عی قبل انه
 محمد بن زکریا المتطیب و الله بصیرة ایضا در دوستان مذکور است زان نشان با و الیه
 گفت که زکریا ناسه در و اصل گفت این آیت در سیاره ملک لریل در سوره آل عمران واقع شد
 اینک الا حکم الناس لک الله ایام الامم را گفت جبریل بدید که خدا سیگه بدیشان توانست که سخن گوئی
 یعنی قادر باشی بر سخن گفتن با مردمان سه شب را روزگار آنکه اشارت کنی بحشم یا سر یا دست یا بر زمین
 نویسی ایضا در دوستان مذکور است ما می آورده و پیشک مآب این نشان ملک بابت
 الکتاب و الزکات آیات الکتاب المعین در سیاره و ماسن و ابد اول سوره یوسف و الکرکات الکتاب
 و قرآن معین اول سوره حجر در سیاره و ما بری واقع شده علما را در حروف مقطعه قادر است بسیار است
 بنحی بر آنکه در مطلقا در آن باب سخن گفتن و سلوک سبیل جرات است و در بیان آورده که فاروق طایفی
 را از مسنی باین حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم مشکوک بشم و خدای پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله

فرموده و اما نام آنکه کفین و معنی گفته اند حرفی اشاره با می است چنانچه الراف اشاره با هم الله و
 لام با هم جبریل و با هم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبریل بر رسول فرود آمد این آیه که می
 آیت های سوره است و آیتها قرآن بر شون است یا بیان کننده حق گفته اند کتاب و قرآن یک است
 آنجا بد نام مذکور شده که هر نام دلالت بر معنی دارد و تکیه قرآن بحجت تعلیم است ایضا در دوستان
 مذکور است اگر الله شاه ما دستور داد و دید انداز ما را فرود داد و در سوره اخطاب از جز و یمن انشقت
 واقع شده یا آیه الذین امنوا و کذبوا کثیرا و کذبوا کثیرا و کذبوا کثیرا و کذبوا کثیرا و کذبوا کثیرا
 خدا را یاد کردنی بسیار یعنی و غالب اوقات یا با نوع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و توحید و تسبیح گوید او را
 یا نماز گذارد بر برای وی بباد او شایسته چه نماز صح و شام اشق است از روی از وی سلمی حمد الله فرموده
 مراد از ذکر در دست چه دوام ذکر میل بود و زبان ممکن نیست در طالع نقیضی آورده اند که کثیرا
 بحجت حق یعنی او را دوست دارد چه بر سرست که سن آفت شایسته ذکر و نشان دوستی ذکر او است
 و دوستی نگذازد که زبان او را ذکر دوست یابد او از فکر خالی ماند و دوستان و حبی آمدن
 موسی علیه السلام در غدر آن شبان گفت و پس فته ام من در و آب چه حسره
 یا کفینی کنت تتراب چه در آخر سوره عم واقع شده و بقول الکافر یا کفینی کنت تترابا و گویند ناگزیده
 در آن روزی که کاشکی من بودی خاک و مرا زنده کردند تا این نامه من ندا دندی و گفته اند بعد از
 مشرو حوش که ایشان را خاک سازند کافر نمائند و قوی آنست که مراد ازین کافر ابلیس است و او آدم
 عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود و من از آتش مخلوقم چون در آن روز که آمد آدم
 و فرزندان او مشامه نماید و عذاب و شدت خود را بنده از زور بر که کاشکی من از خاک بودم و
 نسبت بآدم دشمنی در دوستان رنجانیدن امیری خفته را که مار در دمان با و فقه بود
 چون دید الله فوق اییم بود و دست مار دست خود فرمود احد اشارت است باین آیت
 که در سیاره هم در سوره انا فتحنا و ل قد شد ان الذین یا یعونک انما یا یعون الله فیه فوق اییم
 بر کسی که آنکه بحجت کردند با تو و در پیبه چیزین نیست که معیت کردند با خدای چه مقصود بحجت او است
 و برای طلب خدای است مرا و معیت رضوان مست قوت خدای بوقا کردن و عده خود در ثواب غیره
 یا نصرت پیغمبر خود بر قوت های ایشانست و دوستان اعتماد کردن آن شخص بر خلق
 و نای خرس است تا سقیم ریم آید خطاب به شیشه باش الله علم با صواب و این آیت در جز
 تبارک در سوره بل القی واقع شده و سقیم ریم شمر با عمو را و یا شایسته ایشان را بر درگاه ایشان

شترابی پاک از دامن وارجاس تا پاک کننده از غل غلش و قائل است که اگر بگوید و شترابی است
بر در بهشت هر که از آن باشد در دل او حقه یک سح صفت بداند و گفته اند پاک کنند او را از
سیل با سوسو الله تا التذافا بدقیق او باقی گردد و بقای او ایضا و در آستان مذکور است
غل و غل از دست و گردن و در کن به پشت نو در یاسب از جرح کهن چه صفون این آیت است که بسیار
سبحان الذی در سوره بی اسرائیل وارد شده و لا یخسر بیک خلقه الا غنک ولا یسبک اکل البسط
فتتعدوا محسورا و سار دست خود را بر لبه گردن خود تا بر لبه آن توانا باشی بر لبه دست کنایه
ست از اساک و کشای دست خود را بر لبه کشاد لبه عیبارت است از عطا و کل البسط اشارت
بر اسراف یعنی اسراف کن که بشینی ماست کرده شده و رمانه و محتاج ایضا و در آستان مذکور
ست گفت او عاقل اندکی زاری سبب به تا بچشد جو شرای فضلهاش به و را خرسو و بی اسرائیل
در سیاره سبحان الذی واقع شده قل او عاقل اند او عاقل ایما نداء عاقله الاسما الحسنی بگویند
خدا را بگویند چمن را که هر دو غل و زرقی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یکی است و بعضی گویند
که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که خدای در تو ریت ذکر حق بسیار کرده است
تو بدین اسم بخوانا و سکنی آیت نازل شد که این هر دو اسم حسن الحلق برابر اند هر که اسم بخواند
نیکوست و بدان حق را خوانده باشد و مراد است نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برتری
مشتمل بر صفتهای اکرام ایضا و در آستان مذکور است فی اسماء رزقکم نشینده چه اندرین
بستی چه چسبیده چه در سیاره هم در سوره و الذاریات واقع شده و فی اسماء رزقکم و ما توعدون
و در آسمان ست روزی شما یعنی اسباب رزق که باران ست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما
مکتوب است در لوح و در تیبیان گفته که لوح در آسمان چهارم ست و دیگر در آسمان ست آنچه شمار آورده
داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان ششم باشد و یک سوره از تیبی ایضا و در آستان
مذکور است از دها رست قوت حیل نیست به یک فوق حیل تو بدیده است چه مفهوم این آیت است
که در سیاره و ما تیری در سوره یوسف واقع شده و فوق علی علم و زیر سر خداوند دانستی و آیت
که در سوره اول تیر است ایضا و در آستان مذکور است ماکران بسیار نیکین و کین به ماکران و آیت
و هو فی الماکرین به این آیت در سیاره ملک اسرسل در سوره آل عمران در آیه همودان که در اندای
عسیر علیه السلام مکر کرده بودند و در گذشته و مکر و مکر الله و الله خیر الماکرین و در آستان
حسد کردن چشم بر لام خاص گذشته تفسیر این نوشته شده و در آستان ناکشتن نهایی

سائل که دو کوری دارم سال ناکاف و زشت و شقیق و زمان نیکو و اجابت را رینق
در سوره چود و در سیاره و ماسن و ایت واقع شده و در میان فاما الذین شقوا فی النار هم فیها
زفیر و شقیق فاما ناکم به بخت شد عیس در آتش دوزخ انحر ایشان راست در آن آتش فیر و شقیق
و ناکم ز فیر صوت شد بهر گویند ایضا و در آستان مذکور است خسوایر زشت آواز آمد
است که دوزخون بنی چون سگ بود مست چه در سیاره و در سوره مؤمن واقع شده قال کولوا
فیها و لا تکلمون گویند خدا تعالی که در خزید و دوزخ و سخن گویند با من و در خروج یارب عذاب که
شمار بیرون نمی بریم یا عذاب از شمار نیداریم و در آستان ترک کردن ناصح بعد از
متابعت بنده آن مغرور خرس را پس به بنده نصیحت بسته شد چه امر عرض کنیم
پیوسته شد به در سوره الم جمده در سیاره اقل ما دمی واقع شده فاعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون
پس روی گردان ای محمد بطریق امانت از ایشان تا مدتی معلوم یعنی نزول آیت انسیت و منتظر با
انصرت کسی را که ایشان نیز منتظر اند آنرا غلبه کنند بر تو حق جانه شغالاب گردانند ایشان الحق
بعید و لا یعلی و نیز این آیت در سوره الغام در سیاره اذا هموا واقع شده و اذا را بهت الذین
یخوضون فی آیتان فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و چون بینی ترا نکان را که بکنند
و استمر فاعرض میکنند گفتگو می نمایند در آیتهای ماکر قرآن ست و بران سخن میکنند پس اعرض
کن از ایشان و نشین با ایشان تا وقتیکه در آیند و سخن دیگر غیر قرآن ایضا و در آستان مذکور
ست چون دو آیت می فرماید در پس به قصه با طالب بگو بر خزان عیس چه چون که نمی طالب حق
آمده است به هر فقر او را نشاید سینه خست به اشارت ست بآیت که در سیاره هم در سوره عیس واقع
شده عیس و تولی ان جابه الا می و ما یدر یکا حله نیک او یدر کتفقه الذکر ی اورده اند که عبد الله بن
ام مکتوم رضی الله عنه مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آن حضرت به دعوت صنایه قریش مشغول
ابن ام مکتوم بجهت می آن حال را ندانست و سخن بر حضرت رسالت قطع کرد آن حضرت از قطع سخن
ملول شده روی مبارک ترش کرد و اندوا عرض نمود جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عیس لی آخره
یعنی ترش کرد روی خود را و دیگر داند بآنکه آمد بسوی او و ابنا یعنی عبد الله و زکریا شهادت بعد از او
و قطع کلام پسید انام علیه الصلوه و السلام و چه چیز را و انکار و شایه این ام مکتوم پاک شود از نام
و ما یدر یکا پس سودار را و او را بپند و اوان تو و زمتهمه اعتماد آن مغرور بر تعلق خرس
توز او را با عقودش دست شود و حفظه ایانکم با او گوید و در جزو واجب الله اول سوره مکرر شده

یا ایہا الذین آمنوا اوفوا بالعقود ای آنکسائیکہ ایمان آورده اید وفا کنید بعد از آنکه بیکدیگر میبندید
 شرعیہ چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و نیز این آیت در سورہ مائدہ مذکور شد
 در سیپارہ و آواز ہوا واقع شدہ و حفظہ الہامی و نگاہ ہاریدہ سوگند خوردن از شکستن یا در صلہ نگاہ ہاریدہ
 سوگند بخورید و در استان دہشتن پیغمبر علیہ السلام کہ سبب بخوری آن شخص را
 گستاخی وی بودہ است در دعا کردن کہ حکم خدا را سخت دادت خدا را سخت
 اثر دہا کرد و عصا بہ آن آیت در سیپارہ قال لم اقل الک در سورہ طہ واقع شدہ قال خدا پاک گفت
 سغیدہ تا سیر ہما الاولی گفت خدا بگیر اورا و قمرس از وی زود باز گردانیم و بر ہم اورا بسپاریم
 کہ داشت یعنی ہمان عصا سازیم ایضا در استان مذکورہ بحر کسارت بنمودہ کفی
 و در زشت از کہ بنمودہ تفسیر مضمون این بہت و ابیات مابعد اشارت باین آیت است کہ در
 سورہ انفال در سیپارہ علموا واقع شدہ و ازیر یکیم اللہ فی مناکک قلیلا و لو اکریم کثیرا انقلبت
 و لکن از عظم فی الامر و لکن اللہ سلم انہ علیکم ذات الصدور چون بنمود ایشان را در خواب تواندی
 تا چون اصحاب را خبر دادی و دیر شد ندو بوعده نصرت مستطہر گشتند و اگر خدا بتو نمودی ایشان را
 بسیار و تو خبر دادی ہر آئندہ بدل میشدیدی اصحاب و ہر آئندہ نزاع میکردند و رکاب قتال یا آخر
 کنیم یا فرار نمایم لیکن بسلاست داشت شمارا از بدلی و تنازع یا از مصرت اعادی بدستی کہ او
 داناست بآنچہ در سینہ است از جزأت و بیم و جزع و تسلیم ایضا در استان مذکورہ
 کہ نمودن پس نخستہ روز بود کہ حقیقش بآورد طریق آموز بود چہ این بہت و ابیات مابعد اشارت
 باین آیت است کہ در سورہ انفال در سیپارہ علموا واقع شدہ و ازیر یکیم اللہ فی مناکک قلیلا و لو اکریم کثیرا انقلبت
 قلیلا و لکن فی الامر و لکن اللہ سلم انہ علیکم ذات الصدور چون بنمود ایشان را در خواب تواندی
 تا چون اصحاب را خبر دادی و دیر شد ندو بوعده نصرت مستطہر گشتند و اگر خدا بتو نمودی ایشان را
 بسیار و تو خبر دادی ہر آئندہ بدل میشدیدی اصحاب و ہر آئندہ نزاع میکردند و رکاب قتال یا آخر
 کنیم یا فرار نمایم لیکن بسلاست داشت شمارا از بدلی و تنازع یا از مصرت اعادی بدستی کہ او
 داناست بآنچہ در سینہ است از جزأت و بیم و جزع و تسلیم ایضا در استان مذکورہ
 کہ نمودن پس نخستہ روز بود کہ حقیقش بآورد طریق آموز بود چہ این بہت و ابیات مابعد اشارت
 باین آیت است کہ در سورہ انفال در سیپارہ علموا واقع شدہ و ازیر یکیم اللہ فی مناکک قلیلا و لو اکریم کثیرا انقلبت
 قلیلا و لکن فی الامر و لکن اللہ سلم انہ علیکم ذات الصدور چون بنمود ایشان را در خواب تواندی
 تا چون اصحاب را خبر دادی و دیر شد ندو بوعده نصرت مستطہر گشتند و اگر خدا بتو نمودی ایشان را
 بسیار و تو خبر دادی ہر آئندہ بدل میشدیدی اصحاب و ہر آئندہ نزاع میکردند و رکاب قتال یا آخر
 کنیم یا فرار نمایم لیکن بسلاست داشت شمارا از بدلی و تنازع یا از مصرت اعادی بدستی کہ او
 داناست بآنچہ در سینہ است از جزأت و بیم و جزع و تسلیم ایضا در استان مذکورہ

از آیت کہ در سورہ احزاب در سیپارہ چون یقینت واقع شدہ انما عرضنا الامانۃ علی السموات والارضین
 و الجبال فابین ان یحلفن منہا و حملنا الانسان الی آخرہ کہ در دفعہ اول تحریر یافتہ در تفسیر
 حدیث ابن ربیع فی ایام دہم کہ نکات دوم بار در سخن کشیدن سائل آن بزرگوار
 نا حال و معلوم کرد و در شتری من خداست و مرا چہ میکند بالا کہ انشاء شتری چہ در
 توبہ در سیپارہ و علموا واقع شدہ ان انشاء شتر سے من المؤمنین انفسہم و اموالہم
 بان لہم البختہ تفسیر این آیت در دفعہ اول نوشته شدہ ایضا در استان مذکورہ
 ما خود سوگو کردیم ہر چہ چون تویی از ما بآنزدیک تر بہ مقصود این آیت است کہ در سیپارہ ہم
 در سورہ ق واقع شدہ و سخن اقرب الیہ من جبل اوریدہ و ما نزدیک تریم بانسان از رگ جان و
 بوی داین نزدیکی بعلم قدرت است نہ بکمان و مسافت و در استان مذکورہ قوم موسی
 علیہ السلام و لشیمانی ایشان را در کل سیزار بودی و از ما چہ کی رسیدی من بسو
 از سما چہ اشارت است کہ در سورہ بقرہ در سیپارہ اقم واقع شدہ و ظلمت علیکم انعام و انزلنا
 علیکم المن والسلوی ایضا در استان مذکورہ کہ زنگ چہمہا چو شان شدی چہ
 در سیپارہ تا امان جان شدہ چہ اشارت است بآیت کہ در سیپارہ ہو انشاء در سورہ
 اعراف واقع شدہ و چند جای دیگر نیز در قرآن وارد گشتہ ان احرب بھمال الحجۃ فالتجرت منہ
 اثنتا عشرۃ مینا ایضا در استان مذکورہ چشم بندی بود و لغت و یورا چہ
 تا زبان خصم دید آن یورا چہ اشارت است بمعنی کہ در سیپارہ و مالی لا در آخر سورہ ص واقع شدہ
 ان علیک انتہی الی یوم الدین در وصیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 آن ہمیار را و دعا آموز نیش استانی دار دنیا تا حسن چہ آسانی دار حق بی آسان
 در سورہ بقرہ در سیپارہ سبب قول واقع شدہ ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
 حسنة و اتنا غدا ب النار ای پردہ کار ما بدہ مارا درین سرانیکوی یعنی صحبت و کفایت حدیث
 و توفیق طاعت و در ان سرانیکوی یعنی شراب و حمت و امنیت و گفته اند حسنة بچنان تفہمت
 و از ان سرانیکوی طاعت و نگاہ ہار ما از عذاب نش و وزخ ایضا در استان مذکورہ
 مومن و کافر بر و یاد گذار چہ ما ندیم اندرین دو دو زار بہ مضمون این آیت است کہ در سیپارہ
 قال لم اقل لکم در سورہ بقرہ واقع شدہ و ان سلم الا واد کان علی راکب فاما قضایا و نیت
 از شمارای آدمیان چہ چکس کہ رسدہ و گذرنہ بر و وزخ آ تا چون مومنان بر و گذرنہ از آسمان و

انفسه کرده است و در بدو تیغ بر پروردگار تو جز می و قطعی کار کرده شده بران ایمنی وعده
 ایست که البته واقع خواهد شد و در آن خلوت نیست ایضا و در استان مذکور است
 حق تعالی گفت کاین کسب جهان به پیش آن کسب است که کدگان به شمار بهضمون این
 آیت است که در رکوع دوم در سیپاره اول ما و جی در سوره بکورت واقع شده باینکه بحجۃ الدنیا الامم
 الدار الاخره کلمی حیوان کوکانو ایلمون بیت که به از مکر تو ای مختص به غرق طوفانیا الامن
 عصم به صیحت از آیت کریمه که در سوره تود در سیپاره ماسن دایه واقع شده قال عالم الهم
 من امر الله الامن رحم گفت نوح علیه السلام سپر خود را که نگاه انداخته نیست امروز که من گند
 و باز دارد چیزه از عذاب خدا اگر آنکس که می بخشد یعنی خدا گویند عالم معنی معصوم است
 ورنه لیدن معاویه بنجد ایتهالی از ابلیس و نصرت خواستن است و آری که
 علم الاسما کیست و در کج چون برق این سبک بی نگین است و اقتباس است از آیت که
 در سیپاره آلم در سوره بقره واقع شده و علم آدم الاسما کلها و یا موحث حق سبحانه و مراد که
 خلیفه عبارت از وجود نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات ایضا و در متهان
 مذکور است نوحه انا ظلمت میزوی به نیست وستان و فتنه شریفی است و این آیت در سیپاره
 و توانا در سوره اعراف واقع شده ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمننا لنكونن من الخاسرین
 ترجمان آیت در دفتر اول تحریر یافته در قصه حضرت آدم علی بنیاد علیه السلام و بسن قضا نظر اورا
 در حکایت وزیریری که پادشاه اورا از وزارت عزل کرد و محتسب دایه
 هم گنای کرده باشد آن وزیر بدلی سبب بود تغییر نگریر به مناسب این آیت است که در سیپاره
 و ما ابری در سوره رعد واقع شده ان الله لا یغیر قومی حتی یتغیروا و اما بالغیر میستی که خدای
 تغیر کند آنچه بگوید باشد از عافیت و نعمت تا قیامت که آن کرده تغیر دهند آنچه در نفسهای ایشان
 یعنی بدل کنند احوال جمید را با اخلاق را و بیل در قصه منافقان و مسیحی ضرر ساختن
 ایشان به نخستین گزازی می باشند به مسجدی خرم مسجدش میا خند به این بیت
 و ابیات بعد ترجمه این آیات است که در سوره توبه در سیپاره و اعلموا واقع شده و الذین آمنوا
 مسجد اضرار او کفر او و قدر تقابین المؤمنین و اضرار المؤمنین حارب الله و رسولن قبل و بعد
 ان اردنا الا الحسنى و الله یشهد انهم لکاذبون لا تقم قیامه ابدا مسجد افسس علی المقوی من لیل یوم
 حق ان تقوم فیہ فید جلال یحییون ان یمطر و الله یحب المطرین امن افسس بنیاد علی تقوی

من الله و رضوان علیکم امن افسس بنیاد علی شقا چون با بر فاشنا بر فی نار جهنم و الله الامم
 القوم الظالمین لایزال بنیام الذی بنو زینتی فلو هم الا ان قطع قلوبهم و الله عظیم حکیم
 و آنکه فرار کنند و بنایانند مسجدی برای ضرر و نمان و ستیزه ایشان و برای تقویت کفر که
 اضرار آن میکنند و برای تفرقه افکندن میان سونمانی که در مسجد قما مجتمع باشند و برای انتظار
 مر آنکس را که حرب کرد با خدای و بار رسول او پیش از بنا مسجد بر او بنو عامر را سبب است که در احدی
 به جنگ حاضر شد و بر آنکه سوگند میخیزند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید ما میخواستیم از بنای این
 مسجد خبر خوشی نیکی که ناز است و ذکر و توسع ضعف و خدا گوای میسر که ایشان دروغ گویند
 در سوگند خود مایست برای نماز در آن مسجد هرگز بر آنکه مسجدی بنایانده شده است بر پروردگار
 از روز نخستین مراد مسجد پیچیده است و انما انست که مسجد قیاست مراد و ترست آنکه قیام کنی در و
 از برای نماز در آن مسجد سوختن بر بقوی مراد آنکه از پاکیزه طینتی دوست میداند آنکه پاکیزه و زنده
 از انجاس و اجناس یعنی پیوسته بر طهارت باشند و خدا دوست میدارد پاکیزه و زندگان را و این کس
 اساس افکند بنای دین خود را بر ترسکاری از خدا و طلب خوشنودی او بر ترست یا آنکس که اساس
 بنای دین خود را بر کار نگرارد و کی زیرش بر دریل می شده و ظاهرش بجای است و باشد شکاف
 شده و نزدیک بافتاد و در چنین زمین نصب ترین قواعد باشد و چون بر دنیا کنند پس آن زمین
 است که سست گردد و در افتد یا بنایا بالی آن در آتش و زخ و خدای را و نماید گروه ستمکاران را
 بد اخذ مقصود ایشان است همیشه بنای ایشان آن بنای که بنیاد نهادند آنرا بر اراض فاسده
 سبب شکست و نفاق که در دنیا ایشان است که آنکه پاره پاره کرده شود و نمای ایشان بختی که نیست
 ادراک دران نماند و خدا داناست بنا سبب بنای ایشان در وستان رفتن و فریق
 منافقان حضرت رسالت را تا مسیحی ضرر ابر بر ندیده تا خود سوگند کایان خنثی ست
 زانکه سوگند آن گز ان رشتی ست و در سیپاره قدیم الله در سوره مجادله واقع شده ان الله
 ایامم حجة قصه و عن سبیل الله فکرم عذاب همین فرار کنند سوگندانی که میخورند سپری سین
 بنای که خون و مال ایشان در امان ماند پس باز دشمنان را بوقت ایمنی خود از راه خدا
 نقشه انگیزی و جن جنی یا ایشان را بدل میا زند تا از جهاد متعاهد گرد پس ایشان را عذابی
 خور کنند ایضا و در استان مذکور است از درخت الی انما یشرب شربیه یا کلام الامم
 ای آید بنیاد این آیت در سیپاره امن خلق در سوره قصص واقع شده و فلما انما نودى من صاعی

چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی و درواستان بیان حال درستان
و ناشکری و نعمت وجود انبیا و اولیای الهی که سبب نیست از دنیای دوزخ +
سیر چون داری ز نعم الما و نعم الدار یات درسیاره قال فما خطبکم واقع شده و الارض
نوشته اند نعم الما و نعم الدار زمین گسترانیدیم از آنرا که گیرنده بندگان بران پس نیکو گسترانیده ایم ایضا
در درستان مذکور است آنکه کالانعام بدل هم مثل پیکر پیکر است آن گنده نعل +
در سوره اعراف درسیاره قال الما واقع شده و آنکه کالانعام بدل هم مثل پیکر پیکر است آن گنده نعل +
مشاعر خود را متوجه باب استعیش دارند و مقصود لذت فانی شانند مانند جازایا شده که است ایشان
جز خود و خواب نیست و متقلب بنعم باقی و لذت دائمی نیستند بلکه این گروه که از انعام زیر که
انعام را تحلیف نیست و شکایت پیرمرد بطیب از رنجوری و جواب طیب او را
+ قصد جنگ انبیا میباشند چه جسم دیدند آدمی پیدا شدند + اشارت باین آیت که درسیاره
من یقنت در سوره التیس واقع شده قالوا اما انت الا بشر شائنا و قصه جو حبه و آن کو و نعل
که در پی جنازه پدر خود نوحه میکرد و گریه می نمودی اوج بطن نون چه صحن زندانش
بدی تا بیخون چه مقصود این آیت است که درسیاره مائی لا در سوره و الصافات واقع شده
فلولا ان کان من السعیرین لبس فی بطنه الی یوم یعفون پس اگر آن یونس از پیچ گوشتگان بود
در شکم ماهی باز نازک از زندگان بود پیش ازین هر آینه در شکم ماهی تا در قیامت و این
آیت که بعضی است بر بسیار گفتن ذکر خدا تعالی و کسی که ذکر خدای گوید و خوشی بفراود و در خداست
و زنا خوشی قصه پیر اندازی و ترسیدن او از سواری که در پیشیه میرفت + چون ملک
گویی لا علم لنا + یا الهی غیر ما علمتنا + این آیت در اول سوره بقره درسیاره الم واقع شده قالوا انما
لا علم لنا الا ما علمتنا آنکه است تعلیم حکیم گفتند فرشتگان بعد از جمل خود بدان اسمی بطریق
اعتدال که تنزیه میکنیم از هر نقصانها نیز کردنی هیچ نیستی نیست اما اگر آنچه تو را موعظی ما را بدی
که توئی و انما یحکم کار و در کرامات ابراهیم اودهم قدس سره بر لب دریای گفت
یوسف این یعقوب نبی + از جلال القوی و جلالی در سوره یوسف درسیاره الما موعظی واقع شده
او به جواب تعیسید و انما قوه علی و جلالی یات بصیر بر پیر این مراد آن قیص خلیلی بوده که خبر خلیل
علیه السلام در قهر جاده بوی پوشانید و وحی بدو رسید بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که بر پیر
بنشیند آنرا بروی پیر من تا بگرد دنیا را چشمش ببال اول در آغاز منور شدن حواس

عشرت بنور عیب بین که گوسفندان خواست را بران + در چرا از اخرج المری چنان +
درسیاره الم واقع شده و الذی اخرج المری دان خدای که سیرین آورد از زمین گیاه
چراگاه را یعنی بر دانه چینه را که چهار پیمان بچند ایضا در درستان مذکور است آدم اودهم
باسم اوس گو + شرح کن اسرار حق را موبو به اشارت است بابت که در اول جزو الم و سوره بقره واقع
شده قال یا ادم انکم با اسمکم گفت خدا بر اسمهای آدم خبر ده این ملاک را بنامهای ایشان
در بقیه قصه ابراهیم اودهم قدس سره بر لب دریای که در وی دوزی جهان تودم +
حیث ما نتم فو اوجکم + در سوره بقره درسیاره سبقتول واقع شده و حیث ما نتم فو اوجکم شطره
و هر جا که باشد در رب و بحر چون خواهد که نازک از پیر بگردانید رویهای خود را بسوی سجده و سجده
کردن آن شخص که خدا تعالی مرا نیکو و بگناه و جواب گفتن شعیب علیه السلام
زنگ تو بر توست ای دیگر سیاه + کرد سیاهی در دشت را بنام + اشارت است بابت که درسیاره الم
در سوره مطفین واقع شده کلال ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنانست که میگویند بلکه
خشاوه غرور و غفلت پوشانیده است بر دلها ایشان زنگار کار از آنچه بودند که میکردند انعام و معاش
یعنی نباشد ثبات لدای ایشان زنگ خورده و با منی حدیث نبوی دارد دست و کشیدن معاش
مهارشتر و محجب شدن در خود + الفتوا را گوش کن خاموش باش + چون زبان حق
نگشتی گوش شش + اشارت است بابت که درسیاره قال الما در سوره اعراف واقع شده
واذا قرئی القرآن فاسمعوا له و احصوا لعلکم ترحمون تفسیر این آیت در دفتر اول تحریر یافت در درستان
تقریر کردن ساحلان موسی را که چه فزانی در شمع صوفیان پیش شمع نخلان صوفی که
بسیار میگردید و میخوردند طری موسی بود با اندازد لیک + هم فزون آمد گفت بدینک +
اشارت است بقصه موسی و خضر علیهما السلام که درسیاره سحان الذی در سوره گفت واقع شده
قال فان اتبعنی فلا تسلمن من شیء حتی احدث لکم منه ذکرا گفت خضر که ای موسی پس اگر سیدی کنی
مرا پس هر کسی را از چیزی که منکر باشد و وجهت آن ندانی یعنی افتتاح بسوال کن تا من نشا دم
برای تو از آن چیز بیانی که تو دریایی در درستان مذکور گفتن فقیر بآن شیخ + اول آخر
نشانش کس نداد که گفت تو کان که بگردانید + در سوره که گفت درسیاره قال لم اقل لکم واقع شده
قل تو کان که بگردانید او الکلمات بلی لا فدا بجز بلی ان تنفد کلمات بلی و بوجدنا مبتله و اگوا که باشد
آب دریای محیط که شامل عرض است سیاهی بر کشتن بخان پروردگار من یعنی معانی قلن موعظی

هر آنکه نانی گرد و ناند آب دریا بزرگ جسم است و هر جسمی تنهایی باشد پس اینهاست رسیدن آنرا که رسید
و ناند علوم آنکه گاه من جهت آنکه آن غیر تنهایی است پس بعد از تنهایی کلمات نامتنهایی نوشته نشود
و اگر نیز بیایم مثل دریای محیطه و آن مداد و بران افزایم ایضا در دوستان مذکور به بلغ و
بیشتر که بود که تسلیم و زین سخن هرگز نگردد و بحکم این آیت نیز مناسب این مقام است که در سپاره
اول مدادی در سوره لقمان واقع شده و لوان مافی الارض من شجرة اقلام و البحر مدینة من لؤلؤة سبعة
البحر ما لفت کلمات الله و اگر آنکه بودی آنچه در زمین است از درختان قلمها و دریای محیطه با وسعت خود
مداد شدی و مداد و بی محیطه را پس از رفتن آب دریا بای دیگر مانند ابدان قلمها و ابدان آبهای مداد
شده که است که در دنیای پس ز سیدی و بر پایان نیامدی حکم الهی و عجایب صنع پادشاهی ایضا در
دوستان مذکور به بر تو زندان بر من آن زندان چو بلغ و عین مشغولی مرا گشته فرغ و بهشت
مبضمون این آیت است که در جزو قد اقلع و سوره نور واقع شده رجال لا یلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله سبحانه یا مصلحان مردانند که غایت هتراق و مقام شود مشغول نیسازد و باز نمیدارد دنیا
بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود باشد و در فوضن آنهایی یعنی داد و ستد و خرید و فروخت
ایشان مدافع نبوده اند و یاد کردن خدای و از برای او شستن نماز و از او نکرده محققان بر آنند که چون
بیع و شرکاء عظیم شتغال نبویست ایشان را از ذکر مانع نبوده باشد اشغال لطیفی مایل نباشد و بر بیان آن
دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خوشی است آن غریب از ذوق و آواز غریب
از زبان حق شنیدنی قریب و این آیت در سوره بقره در سپاره سیمین قول واقع شده و از اسامی
عبادی یعنی نانی قریب چون پرسند ترا ای محمد بنده گان من بلکه از صفت من یا صالحه من یا ابرار
در وقت دعا پس من نزدیک ام بعلو اجابت و در منازعت چهار کس جهت انگور که بر کس
بنام و دیگر فهم کرده بودند و قول آن من الله را یاد و دیگر تا بالا و خلافتها ندیده و در سپاره سیمین
در سوره مائده و آنکه واقع شده انما ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من الله الاصلاحها ندیده و ان یکذب
تفکد کذب الذین من اسلام جاستم سلم با لیدینات و بالزبر و الکتاب البیسیستی که فرستادیم از این جهت
که اسلام است شرده و دهنده بمشورت و عزم و بنود و بیج گوی از اقام سابقه که آنکه گشت
در بیان ایشان پیغمبری می کنند و یادمانی آگاه دهنده و اگر کذب کنند ترا مساندان ترش عجب بار
پس رسی که کذب کردند آنکه پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را که مانند ایشان پیغمبران فرستاده
بر ایشان بجهت های روشن با سحرهای همیاد و بصورت آسانی و بکتاب روشن کننده یعنی احکام حلال و حرام

و این

چون توبیت و کبیل و بر خاستن مخالفت و عداوت از میان نصاری بر برکت
رسول الله علیه السلام اولاد اخوان شدند آن دشمنان به پیچ و اعدا و عنب در بوستان و
مفهوم این آیت است که در سوره آل عمران در سپاره پنجمین واقع شده و از کلمات الله علیه
و آنکه تم اعدا و فالت بین قلوبکم فاصبحتم بنعمة اخوانا و یاد کنید نعمتهای خدای را که بر شما فاضل کرده و آن است
و قرآن و هجرت پیغمبر علیه السلام ایشان را زیاد دارد که بود بر شما که دیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید
پس خدا پیوند داد میان و لهای شما برکت اسلام پس گشتید شما بر حمت خدای برادر یکدیگر ایضا
در دوستان مذکور به و زود المومنون اخوة بنید و در گشتند و تون واحد شدند و آن است
در سپاره ششم و سوره هجرات واقع شده انما المومنون اخوة جز این نیست که مومنان برادرند یکدیگر
در دین چه همیشه شتبا نباشد باصلی واحد که ایماست ایضا در دوستان مذکور به حال ایشان
از پی خوان ای جریس و تقیبا فیما بین یل من محیص و در سپاره ششم و سوره ق واقع شده
و که ملکنا من قبلهم من قرن هم اشد منهم بعضا فبقوا فی البلاد یل من محیص و لبا کسان که پاک کردیم پیش
از ایشان یعنی از قوم تو از اهل قرنی که بحسب واقع ایشان سخت بودند از کفار که از روی قوت چون قوم
عاد و ثمود پس راه برینند و در شهر را یعنی تجارت رفتند و مال بسیار بدست آوردند و بیج خیر و دیگر
به ایشان نکرد ایضا در دوستان مذکور به راغ ایشان که بصورت راغ بوده و باز بهت
آمد و مانع بوده و این آیت در سپاره هفتمین واقع شده و از کلمات الله علیه و راغ البصر و راغی
میل نکرد چشم محمد علیه السلام یعنی بچ و راست نگذشت از حدی که مقرب و دیگر
دی را در این آیت شایش آن حضرت است بحسن ادب و علومت که در آن شب بر تو انکفات بر هر یک
ذره از ذرات کائنات نیفتند و دیده و دل جز بطالع جمال بی نوال نمی نگردد و در قصه لوط
بچکان مرغ خانگی می پروردشان را و تود که ربانی آدم شمی به هم بخشگی هم بدربار پیغمبر
در سوره بنی اسرائیل در سپاره هجدهم واقع شده و لقد کثرنا بنی آدم و ملکانهم فی الارض و جبر
و زرقنا هم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا الفضل لا سر آنکه بزرگوار کردیم فرزندان آدم
و بر شتم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم ایشان را در بیابان بر چهار پایان و در دریا بکشتیها و در سینه
و ادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریده ایم از فواید و ادیم
ایضا در قصه مذکور به تا باطن شکر باشد به بادل بوی آید و در آخر سوره که گفت
سپاره نهم اقل لک واقع شده قل انما ابشر بکم یوم الی تفسیر این آیت در دوستان گفتن

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم زید را که این سرافش مکن در دفتر اول نوشته شد و در استان
 خیزان شدن حاجیان و در کرامات ترا بدست ای نموده تو مکان ازلا مکان جانی اسما
 رزق مکرده عیان چه تو را خبر سپاره حم و سوره و الذاریات واقع شده و بی اسما رزق مکرده و تو عدون
 تفسیر این آیت در همین دفتر سابق نوشته شده و در استان اعتماد کردن آن شخص بر تلق و وفا خرس
 احادیث نبوی و بعضی اقوال اولیا و اواخر خطبه مجله دوم واقع شده و احباب غر الحجلین
 پیل هر چهار دست و پا سفید را گویند و چون در حدیث وارد شده که اعضای است مروج بر واسطه شرف
 و ضرورت و قیامت نورانی خواهد بود و در اینجا اصحاب را باین لفظ تشبیه داده اند و حدیث این است
 ان استی بدعون یوم القیمة غر الحجلین من انما اولو من ان شطاع منکم ان فیصل غر فیصل تنفی علیہ
 مشکوٰۃ در آغاز دفتر سه و جمیل است و بحسب الجمال یکی جوانی نوگزیند سیر زال و قال النبی صلی الله
 علیه و آله وسلم ان الله جمیل و یمحب الجمال گفت پیغمبر در دو و در حجت با و بر کسی که حق تعالی جمیل است
 و مطهر متوجه و حجاب بی تعدد و جمال خود را دوست میدارد و جمال کمال اسما صفات را شاید پیغمبر باید
 مشورت کردن خدا تعالی با فرشتگان و رایجا و خلق گفت حق تعالی جمیل است
 منفرق هرگز نگردد و نوره و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم اخرجهم من
 نور فمن اصحاب من ذلک النور فقد اهدى ومن اخطا فقد ضل برستی که حق تعالی آفرید ما متباب
 ممکنات را در ظلمت عدم پس باشد برایشان از نور وجود و شود پس سیکه برسد یا و از آن نور سرشش
 پس تحقیق راه یافت بسوی مشاهد انوار و مطالعه اسرار و در ایا موجودات و سیکه خطا کرد آن نور را
 یعنی انسان محروم شد پس تحقیق گمراه گشت و بلاک شد در میانان شهودات و لذات و از راه راست بازماند
 و الترام کردن خادم تقصیر بهیمیه او تخلف نمودن به باز گفتن جزم سوراظن نیست
 هر که بطن نیست کی ماند درست و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الخزن سوراظن گفت پیغمبر علیه السلام
 که ضبط آدمی و حیاط او سوراظن و گمان است و دریافتن یاد شاه بازگم کرده را به سخا نه
 آن کم سیر است کنز از حرم مخفیته و غایتش است مدیه و گفت کنز اخفیة فاصببت ان عرت
 تخلفات الخلق لا عرفت معنی این حدیث در دفتر اول در استان قبول کردن خلیفه بدیه را و خطا و
 فرمودن با کمال بی نیازی نوشته شد و در تمامی قصه زنده شدن استخوانها که مدعیست
 طبع نموده با و ان بود و شست و آنچنان بنام آنرا که هست و اشارت بمضمون حدیث از انکاشیا
 که ای ای بار خدا یا بنما اشیا را یعنی تعینات وجودیه را چنانچه هست آن اشیا یعنی چون حقایق اشیا

مشکفت شود و حقیقت ظهور وجود و ظاهر سر روی محقق گردد حضرت شیخ عطاء قدس سره میفرماید سمیت
 اگر اشیا همین بودی که پدید است و دعای مصطفی کی آمدی راست که با حق بهتر دین گفت الهی
 بمن بنمای اشیا را که ای و ایضا در قصه مذکور است بن سگ بن نفس را زنده بخواد که بعد
 جان تست از ویرگاه و اشاره باین جمیع است که اعدا عدو کفلسک التی بین جنبک یعنی دشمن ترین
 دشمن تو نفس است آنچنان نفی که در حق است میان و دهلوی تو در تعریف کردن منادیان
 قاضی مفلس را که دشمن صبر از ایان نیاید سرکایه حیث لا صبر فلا ایان و قال النبی صلی الله
 علیه و آله وسلم من لا صبر فلا ایمان و فرمود پیغمبر علیه السلام کسی که نیست مراد را صبر نیست ایمان مراد را
 از آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود که ایان و نصف یک نصف صبر است و یک نصف دیگر باشد در تقصیر
 مفلس گفت پیغمبر که دشمن مجید از پی هر در در مان آفرید و عن جابر رضی الله عنه عن النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم ان قال کل و اذ و اذ فاذا اصیب و اذ و اذ ابر و اذ و ان الله و صبح سلم از جابر
 رضی الله عنه روایت نموده دوی از پیغمبر علیه السلام نقل کرده برستی که پیغمبر علیه السلام فرمود بر اس
 هر ردی و مرضی دوار و اوست پس چون برسد دوار و در بار بشود و بفرمان و اذن خدای تعالی
 ایضا در قصه مفلس به شمشیر ای چاره بود و لا امکان چه من مننه چون چشم گشته سوی جان
 اقتباس است از مضمون این حدیث که اذا خرج الروح تبعه ابصر و اهل سلم و مناجات
 کن اگر گفتن رسول با و فاق چه منع کرد و گفت آن هست از اتفاق و منی این حدیث است قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم لو انی فعلت و فی روایت اباب و وفان و من الشیطان رواه مسلم و اگر گفتن بن
 خود نگاه دار که اگر گفتن عملی است از اعمال یوسکار یعنی بگو که اگر چنین میکردم چنان میشد و اگر چنین میکردم
 چنان نمیشد بل نظر بر تقدیر انداز و بغیر حق میرسد و از در ویرانه خانه سازد و در استان ملامت
 کردن مردم مخفی را که مادر را با شست بهیمت به من ندیدم در جهان هست و چه هیچ
 ابلت به از خودی بگو و در ماده حسن خلق احادیث نبوی بسیار واقع شده یکی از آن جمله که مناسبت
 باین مقام داشت نوشته میشود و عن ابی اسامة بن شریک قال شهدت الامام عیسی بن یساکون النبی
 علیه السلام یقولون ما نیر ما عظمی العبد قال حسن الخلق اسامة بن شریک روایت کرده که جمعی از اعراب
 از رسول علیه السلام سوال میکردند من حاضر بودم گفتند ای رسول خدای بهترین چیزی که بنده را
 از آن حضرت داده شود چیست رسول علیه السلام فرمود که حسن خلق است ایضا در استان
 مذکور است پس امام حجتی و قائم آن ولی است و خواهد از نسل عمر خواهد از علی است و موافق بمضمون



رواه واقفی شکوه از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده که مسأله گفته که پیغمبر علیه السلام فرمود
 که ای معاذ بن قریه خداوند تعالی هیچ چیزی را بر روی زمین که دوست تر باشد بسوی حق سبحانه و تعالی
 کردن بنده زنده ساختن است از سر نو چه آزاد با اختیار خود مختار است و بنده محکوم مولا است و در اختیار
 اوست و بخود اصلا اختیار ندارد و بنیاد هیچ چیزی بر روی زمین مبنی بر بسوی حق سبحانه
 از طلاق است آنکه در طلاق آواره ساختن عورت است که منعت مخلوقات است و در بر سریدن کسی
 علیه السلام از حق تعالی بر علیه طالمان **عنه** گفت بخیر بگویم تا حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما
 قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم عن ابی هریره رضی الله عنه سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول
 در راه انصافی خفت در شارق از ابی هریره روایت نموده که پوشیده شد بشت بکرمات و پوشیده
 آتش شهبوتا و لذت و تلافی بجای حجت خفت نقل نموده یعنی گرد کرده شده و لازم احقات احاطه
 بجمع جوانب است و حجاب را احاطه کل لازم نیست حاصل می آنکه کرمات و درین حدیث عبارت
 از مکاره نفس طبع مثل صبر بر مصائب و نواب و نقص اموال و نفس و ثمرات و جوع و فقر و ریاضت و غیره
 در عادات و عبادات و جاد و کفار و اعطای صدقات و ترک شهوات و لذات جسمانی که همه اینها هر
 کرمات نفس است و در حقیقت محمود و تحسین پس منی چنین باشد که بشت فرو گرفته شده و بکرمات یعنی
 با اعمال حسنه موزان و در فرود گرفته شده و مشهورات یعنی با اعمال نیکو نیز از ایضا در **دوستان**
 فخر کورس تخم بایه آتش شارق ترست چه سوخته آتش قرون کور ترست چه اشاره باین حدیث است
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان اول الجنة الجنة و اول النار النار ان اول الجنة الجنة
 فی قلبه تقال حین من خزل من الایان فاخرجه من جردن قد انشجوا و عادوا هم ان یلقون فی النار
 فینبتون کما نبت الخبث فی جبل الهم تردوا انما خرج صفراء و ملتوی متفق علیه فرمود رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم و تنبیه در آید اهل جنت و اهل دوزخ بدو نوع بگوید الله تعالی فرستگاه
 که بر روی آرد مری را که در دل او مقدار جبهه از اذن باشد از ایمان پس برآورده شود بجای که شسته باشد
 کوفته باشد و ششهای سیاه پس انداخته شوند در چشمه آب حیات پس بر روی دنیا بچندین نوعی که در کف
 سیل است آبی بنشیند آنکه آن تخم بری آید زرد و پیچیده در تانگی و نازکی ایضا در **دوستان**
 مذکور است از افراسین مرادش نفس است که کوبیده و غفلت نخست قال ابی هریره سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی خطبه جماع الاحم و النساء و اهل الشیطان و حب الدنیا و اسفل
 و سمیة یقول اخر النساء حیث اخرهن الله و راه زیر گفت ابی هریره رضی الله عنه که شنیدم رسول الله

که فرمود در خطبه خویش که شراب محب گناه است و حاصل صیحه است بکسر و اهل و آن داعی است
 که بد و صید گیرند یعنی عورات و اسبابی شیطان است که بد آن مردم را در ضلالت می اندازد و دوستی دنیا
 سرچشمه گناهان است و شنیدیم پیغمبر علیه السلام را که فرمود پس کنده عورات را در وصف از جهت آنکه
 پس آورده است ایشان را خداوند تعالی در کرا ایضا در **دوستان** مذکور است از انشراح
 طالعات دل کباب از توحید اید قومی بجناب **عنه** قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اهد قومی فانهم
 لا یعلمون فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قومی که زندان مبارک شهید شده و خون بهایون جاری
 ای بار خدا ایاراه نموی کن قوم را زیرا ایشان بنده اند مرا یعنی توان ایشان را هدایت فرمائی تا مرا بشناسند
 و من تصدیق آمد در ترک کردن آن ناصح بعد از مبالغت پند آن مغرور و خرس
 ایاد الناس معاون بین بیارید معنی باشد فرزند از صد شتر از عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ان من معاون کما دون الذی یب الفقه خیار یمنی الحاکمیت خیار یمنی الاسلام
 از انصاف و راه مسلم شکوه شیخ مسلم از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که گفت پیغمبر علیه السلام
 آدمیان مجموع معاون اند مثل معاون ذی ب و فقه و حیا است و از تفاوت یعنی آدمیان و ذی ب
 شرف تفاوت اند مثل تفاوت کان خلا و فقره و تفاوت ایشان در اسلام از مشیت قبول است
 فقیل انی ای عجب کم حکمت و مراتب قبول آن مختار است و بزرگ ایشان در ایام جاهلیت که پیش از
 اسلام باشد بزرگ ایشان است و اسلام چون فقیه باشد و عالم شریع و معرفت ذات و صفات حق
 یعنی بعد از ب میاید شرف نسب پس با علم هیچ پیشو و در حسب و نسب و فقه شیخی بایزید را
 قدس سره که تعبیه نم کرد من طواف سخن من فخر افعال بالنیات گفت چه نیت خیر
 بکسی که شگفت چه سخن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما اقال
 بالنیات و انما الامر المونی من کانت بجهت الی الله و الی رسول الله و من کانت بجهت
 الی دنیا یصیبها او امره تیز و جاهل و الی ما جرایه متفق علیه شکوه شیخ بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه
 بن خطاب رضی الله عنه روایت کردند که گفت فرمود پیغمبر علیه السلام جز این نیست که ثواب اعمال و
 قبول است آن نموده و مراد است بر نیما و نیت توجه قصد قلب بسوی آنچه موانع مطلوب باشد و جز این
 نیست که مراد می این نیت کرده است و توجه قلب و همان جهت بدان منطف ساخته پس یکدیگر باشد
 بجهت او و خروج او از آنکه بسوی طلب رضای خدا و خدمت رسول خدا پس جهت را بسوی خداست و رسول
 رسول خدا تعالی یعنی درین بجهت فائز میشود و بجهت عالیاست حشانت غمی که باشد بجهت او

جنگ الاشیا و بمیک یحیی و تنسک السور و جنت الخشم به عن ابی درویشی علیه السلام عن ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال جنگ اشیا یعنی و یحیی مشکوه معنی این حدیث در دفتر اول و در کتب شان دل بنادون عز با تاس من خود گویند خداوند نوشته شده در بارز الحاح کردن معاویه علیه السلام را

گفتند است الکاذب ریب فی القلوب و باز الصدق طمانین طروب چه حق حسن ابن علی رضی الله عنهما

قال خطبت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم یومیک الی مالایریک فان الصدق طمانینه و ان الکاذب ریبه شکوه از حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما مروست که آن شاهزاده کوچه فرمود که یا در کتب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بگنار و ترک کن چیزی را که در شک نماز و ترا بتوسل سبب چیزی که شک نداری تو در وی زیاده صدق و راستی طمانین قلبیت و یحیی که کذب شکست پس از شک و کذب عارض نای و بعدد انتخاب فرمای تا شک گار شوی و شکایت قاضی از آنست

قضا و جواب نائب او را سه گفت آه چون حکم راند بیدلی بدو بیان آن دو عالم جاسطه

قال کنی صلی الله علیه و آله و سلم القاضی جابل بین العالمین گفت پیغمبر علیه السلام که قاضی جابل میان دو عالم معنی مدعی مدعی علیه که هر دو حقیقت حال عالم اند قاضی از آن آگاه نیست و در رفتن و فریقین منافقان حضرت رسالت را تا بمسجد ضرار بر نرسد راست میفرودان

بحکم و بر شام از شامش ترم چون ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اما اولی بالمؤمنین من فنی من المؤمنین فترک نیافضا قضاء و من ترک بالافلور شته در شان

از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که پیغمبر علیه السلام فرمود من اولی ام بر منان از داناتای ایشان

پس کسی که میرانده شد از منونان و ترک کرد من راپس بر من است قضا و او دین او کسی که ترک کرد و بگذشت مال راپس آن مال برای در نه اوست و شرح فائده حکمت حکایت آن شخص

شتر چو نینده سه لفظ در معنی همیشه نارسان بدران پیغمبر گفت فذلک مسان چمن عود الله کل

لسان کسی که شناخت حق بماند را انگ شند بان لان انما یتوجه الی البیایه و سید حسینه

بس نیکو فرموده و در چکوبه که بر نهاده و نزد یک چه گوید که زهر نهاده اگر چه هم و یک صفت و در آن

من عود الله کل مسان در شان نزدیکان است و در حکایت پیغمبر که با یار خود و جنگ میکرد

بر کار می و خبر نداشت سه این نگر که مبتلا شد جان او در چه افتاد تا شند تو جناب

این حدیث است که سعید بن اخطه من غیره یعنی سعاد شند کسی است که پیغمبر و پیغمبر و از پیغمبر

چه پیغمبری که در دیگری میج داند در رفع آن بکوشد و مانند آن سنی ناید و در قصد کردن عزمان

عنه

بر خشن یکی تا دیگری بترسد آخرین تر شایعش از زنون و در حدیث است که از زنون

السا بقون و من ابی هریره یقول نه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول کن الاخر و ان

السا بقون در بخاری از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که سید و یحیی هریره اینکه او شنیده

رسول الله علیه السلام را که من و امت من شایعیم از روی زمانه در دنیا و متد بایم در آخرت بر جمیع

اهل ادیان بحسب منزلت و کرامت و در قول جنت البقیه طعنه زدند آن مرد بیگانه بر شیخ

سه که شود عالم از خون مال مال یکی خود و بنده خدا الاحلال و اشاره باین حدیث است

و کانت الدنیا و ما عبطها لا یکون ثوب المؤمن الا حلالا اگر باشد تمام دنیا خون تازه نمی باشد

ثوب مؤمن مگر حلال گفتن عائشه رضی الله عنها رسول صلی الله علیه و آله و سلم را که

توسله مصلحا هر جا که میرود سه نماز میکند سه سجده گام را از آنرو لطف حق و پاک

گردانیده تا مقیم طبق و قال ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم الحمد لله الذی جعل لی الاض سجد و طهورا فرمود

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جمیع سپاس شایع میفرماید که گردانیده شد برای من زمین سجد طهور

بفتح طاء یعنی پاک کننده و در غدر گفتن فقیر با آن شیخ سه گفت پیغمبر که عینانی تمام جهان را

قلبی من رب الانام و من ابن سعید عن حسن رسلا قال ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم تمام عینانی

و لا ینام قلبی جامع اصغیر فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواب میکند و چشم من خواب میکند دل

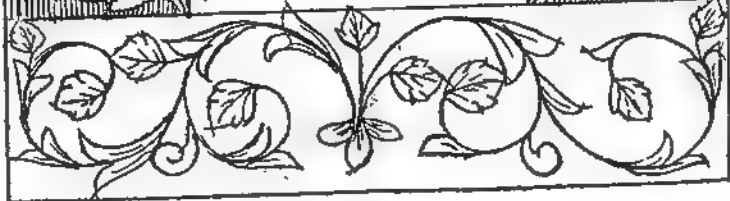
من یعنی اگر چه بقتضا سه بشریت غفلت جبریم طاری میشود و اولان

بیدار و هو شیاریست که بر و غفلت عار من نمی شود

و همیشه در ذکر و یاد حق و انکار صلاح

سه باشد

تمام شد شرح دفتر دوم



اخر با چنان که کرده است مراد حق تعالی و علی العالم اطالب و بر عالم طالب علم است ان شاکل عالم انکه
 فکرم کند و می آموزد آنچه نمیداند و ان بی علم که علم کند مآله علم آنچه حقیقت آموخته است و بر حق و نری کند
 بزی انصاف بخدا و ندان نا توانی فی الذین در حق و لا تعجب و عجب نکنند من بلاد اهل البیلا و انکه طبیعی
 کند طبیعتان و لا یفوت علی کمال انعم و درستی کند بر کند هم کند که هم چنین بودید شمس قبل من الله علیکم
 پیش ازین پس منت نهاد حق سبحانه و تعالی بر شما این عطا سبحانه و تعالی پاکست خداوند و برترست حق تعالی
 المکرمین از سخنان و حمدان و شکر که شکر از شکر مشرکان و تقصیر از تقصیر از کم کردن و عیبت
 ناقصان و ناقصان و تشبیه اشبعین و از تشبیه کردن تشبیه کنندگان و سودا و ام المکرمین و از بر سر
 و همای نکه کنندگان کیفیات استوهمین و از چگونگی هم کنندگان و لا الحمد و الحمد مراد است پس
 و ستایش و بزرگ علی بلقیع الکتاب المثنوی الالهی الاربانی و بر جمع ساختن کتاب شریف الاربانی بر الاربانی
 المفضل و دوست تو رفیق و سپیده و انصال کننده و در الطول و لا است فضل عطا و امن و الامیاد و است نهاد
 تخصیص علی عباد و العارین بر بندگان خود که عارف علی خرم خرب بر خور اساختن گردی برید و ان
 میخیزد لطیف نورانی و نور خدا را با تو اهرم بر نهیهای خوشی است و نور و خدا تمام کننده و نور و
 و مکره الکافرون اگر چه ناخوش دارند آنرا انکار ویدگان انان کن زنن الذکر بدستی که با فرستادیم و ان
 گویند ست و انان که حافظون بدستی که ما را و نگاه دارند ایم من بدل پس هر که تبدیل کند آنرا و یقینا
 او عمل کند بعد ما سوس پس آنکه او شنید او را فاما انیس جز این نیست که نه آن تبدیل علی الذین سید
 بر کسانست که تبدیل میکنند آنرا ان اندر هیچ علم بدستی که خدا شنو است بگفتار سید لان و تبدیل علی
 و انما ست با چنان در و لهامی ایشان است و الحمد لله رب العالمین و هیچ سپاس توایش مر خدا را که چرخ و گاه
 عالمیاست و لا حول الا لا با الله اعلی عظیم نیست حرکت و قوت که با ستعانت خدای بزرگ صلی الله
 علی خیر خلقه محمد و آل محمد و در و خدا بر محمد صلی الله علیه و سلم و بر آل و اصحاب و در آغاز و دفتر سه سوره که
 انشق جیل و جل ایزم من جیل قص اهل و این عزت و جهان بنسبت و وصف و حدت را که چون شد
 مطلقه و انتباس است ازین آیت که در جود فاک الملاء و سرور و اعوت واقع شده فلما تجلی رب بلجیل محمد
 گاه خوری صفا تفسیر این آیت در دفتر اول در آغاز و دهستان نوشته شد الا انما و در آغاز و دفتر سه باز خانی
 را بجهت خلق و لب و ناگیا برش او خواند طلبی از خود من این آیت است که در سوره طه و سوره قال الم
 اقل که طالع شده و منها خلقناکم و منها نعیدکم و منها نخرجکم باره آخری یعنی از زمین آوردیم شما را یعنی
 خلقت و پر شما و در تباران فرموده که حق سبحانه و تعالی و قدس نوشته آورده میفرستد تا از خاک و غمی که

در جلد

مذون کس خواهد بود بر سریدار و بر لطفه که ماده وجود است میریزد و آنکس از تراب و لطفه مخلوق شود و در
 خاک نون میگرد و چنانچه حق تعالی فرموده است شما را از زمین آوردیم و در زمین باز بریم بعد از مرگ ازین زمین
 بیرون آوریم باز گردیم بحسب جزا و نسیا و در آغاز و دفتر سه باقیات اوصاف است که در یک به رشت از خداست
 از خوار و بیم و این آیت در جود و جان الذی در سوره که طالع شده و الباقیات اوصاف است خیر و در یک نوا با
 خیر و لا و کارای شایسته با که در کفره آن ابد الابد باقی ماند برترست نزدیک پروردگار و از جهت پاکش
 بهتر از جهت امید یعنی صاحب مال هر چه امید دارد از حق سبحانه و تعالی می باید انصاف در آغاز و دفتر
 سه خلق بنشیند و اوصاف علی عدل را به خود و چندان عصا و جل را به و انکه کو طفل شیر خوار اند تا به نیست
 کند به نور را به اشاره قبولین این آیت است که در سوره شعرا در جود و قال الذین واقع شده و بالقوا صبا و حق
 و قالوا العزرة فرعون انما نحن فناء لکون فالتی بری عساه فاذا هی نقع و اما لکون پس بیگانه نه رسنا و عطا
 محبت پس با سبب خود و که بقا و نه از رسن و عطا و نه از عطا بود و که گفتند بعد از آنکه رسنا و عطا و نه از عطا
 و در حرکت آمد از مردمان غریب و خاست و او شان گفتند که قسم به بزرگی و قوت و غلبت فرعون بدستی که غلبه
 کنند گاهیم بروی و ما را و پس بیگانه بروی با ما را و عطا خود و فی الحال الذی گفت پس عطا و نه از عطا بود و
 تنویر میگردند بصورت ما و بکنجی نمودند و رقصه خورندگان سبل بچکان از جرح و ترک نصیحت
 گفت و همان من اندازن اولیا و در غیری فردا و کار کویا به اقتباس است ازین حدیث خلق عیال اندر چشم الی
 اندر انعم لیسار و انعم الی الله از انعم لیسار عیال حق سبحانه و تعالی اندک نمون ایشان بر دهم و لطف است
 چنانچه فرمود عزرائله و ما من دانی الا من الا علی الله و نه از عطا بود و ترین خلق بسبب خلق الله الی الله است بر
 عیال حق و بیغیض ترین خلق بسبب حق تعالی اندر رسانیده ترین ایشانست به واسطه عیال عن الیضا
 و در قصه مذکور است سرگردان گشت محمد در سخن و کشت بگوید در سینه حق و اودان
 در سبب و در علم و در سوره توبه واقع شده و منم الذین یوذون الیهی و یقربون به اودان قل
 اذن خیرکم یومن بالله و یومن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا انکم و الذین یوذون رسول الله
 لهم عذاب الیم و یضیع از زمانه فکان انما انکه اندر میدانند پیغمبر صلی الله علیه و سلم را و انکه نقض میکنند
 حدیث او را و میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم می شود هر چه میگوید او را و تصدیق میکنند آنرا پس ما هر چه
 خواهیم گویم بعد از ان بایمانیم نزد او و سونند یا گویند که انکه تصدیق خواهد کرد و اگر گوی محمد منافقان را
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و هر شرا از مستحق شرف است تصدیق میکنند خدا را و هر چه گفته و میگوید تصدیق
 میکنند و هر شرا از سخن ایشان بجز قبول میرساند بعبه خصوص بیات ایشان را و در جنت است هر که از

که اهل ایمان کردند از شما یعنی نه آنست که قبول شهادت نیست صدق و کذب شما میدانند تا بده از روی کار
 شما برینیدارد و از روی رحمت باشما رفیق نمیدارد و آنکه می آزارند قبول و فعل فرستاده خدا را امر ایشان را
 عنای در دناک و آخرت در و استان بقیه قصه مختصران فیل بچکان سلهای سنگین
 حق خورس و غنیت ایشان کی کفری به اقتباس است از مضمون این آیت که در بسیار هم در سور
 حجات واقع شده و راده غنیت است احکم ان یا کل کرم خدایتان که تمهید آید و دست میدارد یکی از
 شما آنرا که بخور گوشت بزد خود را در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن تفرغ ناپس بگردد
 و آید آنرا و بخورید همچنانکه اکل گوشت مرده را کار سید باید که غنیت را کاوا باشد در و استان مذکور
 و چند گوشت زخمهای گزیشان و بر سر بر اثر خا و هر زیشان و میرا بخور و در سنگ خود بجای هر زیشان
 مر زیشان صیغ منووده و مر ز را یعنی معتقد نوشته و در بعضی شویات هم باین طریق بنظر آمده در و استان
 مذکور و ان تمارت کردن گورو کج و بی سنگ است و خوب و بی لبه و بلند بهر چه چسیدن پر شوم
 و رنگ اینجا مراد بهر چه چسیدن است چنانچه شست با یکدیگر می چسند در و استان باز شستن
 بحکایت فیل به پیل بچرخوری ای باده خوار و هم بهر بار و خصم پیل از تو دمار و خصم اینجا یعنی
 خاوند است و چند جاد و شوی باین معنی آمده گو با از انداد اللغات است در و استان مذکور
 آنکه مایه بوی حق را از زمین و چون نیاید بوی باطن زمین و آتی لا اظفر لرحمان من قبل الاین بن بک
 حضرت خواجه و پس قوی بود و در و استان مذکور و خود آید جواب آن دعا و چوب رو باشد
 جزائی بر دعا و اقتباس ازین آیت که در جزو قد افع در سور مومنون واقع شده قال خصوص فیما
 ولا تکلمن فیفسر این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در دهستان گفتن تا بیانی سائل که در کوری دارم
 در و استان امر حق بموسی که مراد بانی خوان به چون در آید نام پاک نذر دمان و
 فی لمیدی ماندونی آن دمان و اشارت مضمون این آیت است که در سور عدد و بسیار و با ابر
 واقع شده و الا انک لست تعلمن یعقوب بدانند که نیکر خدا تعالی آرام می یابد الهای مومنان در و استان
 بیان آنکه اند گفتن نیاز مند عین لبیک گفتن حق است و این همه اندگونی
 از عتو و خودی اندر لبیک گو و ترس عشق تو کند لطف ناست و زیر سر بار لبیک است و
 اشاره مضمون این آیت است که در سور بقره بسیار و سبوق و واقع شده که حبیب و عتو الداع
 از ادعان اجابت میگویم خواندن خواننده را چون بخواند مرا حاجت آورد و اسکندر در و استان
 مذکور رسه جان بده از بر آن جام ای پسر بی جاد و صبر کی باشد فقر و اشاره مضمون این آیت

که در سور عنکبوت و بسیار اهل ما و سر و واقع شده و ازین جا به و دنیا الهی نمیشناسد و آنکه کوشش
 نمایند که کار و اقامت دین ما هر آنکه راه نایم ایشان را بر بهای خود در و استان مذکور و
 جز کر مر س که کوشش و اوج و تا نگردد و کج زان دانه ملق و در و استان فریقین روستائی
 شهر رسه آدمی چون شتی است و بادبان و تا کی آید باد را آن بادبان و بادبان نام سر شتی
 که باد را بکشت آید و از جای بجای بر و نیز مراد از فاعل حقیق باشد در و استان مذکور و حرم
 آن باشد که ظن به بری و تا گزینی و شوی از بری و من کلام امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است که
 انهم سوء الظن و هو حدیث و لفظه ان من احکم سوء الظن در دفتر دوم دنا از امر کردن خادم تعهد بهر چه
 تخلف نمودن نوشته شده در و استان مذکور و کور زان و تبرس و احتیاط و بی نهد با تان
 در خیاط و در قصه اهل سیاه از بخواند فی قصه اهل سیاه یا بخواند و نهد بی جزمدا و اشاره بقیه
 اهل سیاست که در بسیار و من یقینت و سور و سیاه واقع شده و نقد کان سیاه فی مسکن بیت فبتان سخن
 یمن و شمال بکشتی که بود مراد و لاد سنا بن حجب بن یقرب بن قحطان را در سکنهای ایشان علامت
 و ولایتی و بر وجود قدرت کامله او و دوستان از راست و چپ منازل ایشان اگر چه هر طرف باغ بسیار
 از تقارب اشجار و بهر بنا یک بلع منموده و تمهید این قصه و بهرین ورق می آید در و استان قصه
 اهل سیاه و طاعی کردن نعمت ایشان و باز این در بار کردی زخمس و پیشین در و استان
 شدی نقصان چرخس و خرس یعنی گشتن است و خرس بصاد و تخمین کردن زراعت و اهل آن روستا
 جمع آمدن اهل آفت هر صبا به بر و موسی علیه السلام و حق تعالی بخیر
 آورد و از و نا گفت من او بی عهد غیر نا و اقتباس است ازین آیت که در بسیار و لیستندون در سور توبه
 واقع شده و من او بی عهد من الله فاستبشر و امیکم الذی بالیقین و کیت و فاکتند و تر بعد خود از
 خدا که کریم است و کریم خلق و روده رواندار و پس شادمان باشد بخیر و در وقت با نکه مبالغت کرده
 در و استان مذکور رسه آنکه مادر آفرید بشر و شیر و با پدر کوشش و تربیان
 خود گیر و پنج محولات شود محسوس و فاش و تا گزیری این اشارت را بلا شش و
 در معاصت قبضه انگیز شد و قبضه بعد از اهل زنجیر شد و لفظ من اعرض منها عنی که ناه عیثه
 فشکا و غشیرا لعلی و اشارت است بآیت که در بسیار و قال الم اقل لک و در سور طه واقع
 شده و من اعرض عن ذکر ی فان لا عیثه فشکا و غشیرا یوم یقیمه اعلی و سر که روی بر تابان و بی
 سبب یا کردن نیست یا عرض کند از کتاب من پس تحقیق مراد است از شتی تنگ و در دنیا یعنی

بره در پیش او بهر آن یاسه تحقیقندی برود و یاسه حکم و قانون سیاست و سلطنت و رقصه
 بمیدان خواندن فرعون بنی اسرائیل را به همچنان کاخیا مغول جلدوان گفت یحیی علیه السلام
 از مصریان به غیر عضدالدوله بخلفه کاخیا مغول را که درین بیت واقع شده جانمغول با هم موقوف
 و غنیمت منعم و مأمول و فرزندنگ خود یعنی حرامزاده تعییح نموده و درین بیت بنوی استسک
 آورده و بر طبق هر خلاف زاده ظاهرست که اینجی درین مقام حرامزاده است و اصلنا نسبت ندارد
 و بر هیچ فرسنگی این لغت باین معنی نیامده اگر جای دیگر این لغت باینجی ظاهر میشود و شعر دیگر
 مستشده می آورد و خطا در معنی بیت فقط می بود و حالا هم معنی بیت و علم لغت قیاسی ظاهر میگردد
 چه در حضرت مولوی محل تشبیه فرعون است نسبت بقوم بنی اسرائیل یا که مغول نظر بصریان چنانچه
 بر سابق سخن این معنی شاید است عدل و تصدیق و نقل مغول بصریان و غیر هم در توحیح معتبره
 مشهور و معروف است در داستان بازگشتن فرعون از میدان لشهرستان
 به خود کجا در خاطر فرعون بود و همچنین تقدیر چون عاود شود و عاود هم بود علیه السلام و شود قوم
 صلح علیه السلام بیت سر بریدندش که است این جنباط به تانرا یخضم و نظرا یخباط به جنباط
 کسباب و کزبایان چون در داستان بوجود آمدن موسی و آمدن خوانان
 عصمت یا نارکونی بار و لا تلکون النار حرا شار و آیت در سیاره اقرب و در سوره
 انبیاء واقع شده قلنا یا نارکونی بر و آیت در سوره ابراهیم و آیت در سوره که یحیی علیه السلام گفتیم ما که
 ای آتش باش خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم علیه السلام ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
 که اگر گفتی که سر و سلامت شو ممکن بود که ابراهیم علیه السلام از سر و باغیفسردی و خواستند نبرد و یان
 با ابراهیم کرد و رسوختن او پس ما که داندیم زبان کار ایشان را چه سعه ایشان بران قاطع
 بر حقیقت تول ابراهیم و بطلان فعل ایشان این آیت که یا نارکونی بر و آیت درین خطاب با موسی علیه السلام
 که موسی را زود و زود بنید از حرکت گسبانی عصمت این آیت خواهد شد آتش سوزنده و تندی
 در داستان وحی آمدن با موسی که در آتش افکن است شد بالای دست
 این تا کجا تا بنزدان که الیه المنهاج اشارت است آیت فوق فی علم کلیم که در سیاره ابراهیم و آیت
 در سوره یوسف واقع شده و در حکایت ما که گیر سکه که اثر و لامی اخسره را مرده چند
 سکه لنگ در دست و خفته شکل بی ادب و موسی او فیشر و ارامی طلب و در داستان مذکور
 گفت از روح و زلالا سوا چه هم چو که کرده پس و رسول و آیت در سیاره ابراهیم و سوره یوسف

در سوره یوسف
 و در حکایت ما که گیر سکه
 که اثر و لامی اخسره را مرده چند
 سکه لنگ در دست و خفته شکل بی ادب

واقع شده یا بنی اذیه و افسوس من یوسف و اذیه و لا تیا سوا من روح الله لایساکس من روح الله
 الا اقوم انکا فون ای پسران من برود پس شخص کینه از یوسف و برادر او را امید بنامید از رحمت خدا
 و فضل او بدستی که امید نشوند از رحمت و فرج خدا که کرده ناگزندگان و در داستان مذکور
 اثر و لامی چون ستون خانه به میکشیش از پی و انگانه و انگانه بکان نازی متاع و سبالبیت
 از جادی عالم جاننا روید و غفل از اجرای عالم بشنودید و فاش تسبیح حماد است آیت به دوسه تا و لهما
 بر ایدت و در داستان مذکور به این سخن پایان ندارد ما که به میکشید آن مار را با صد
 زحیم و الزحیر الصوت و انفس با این و سب طلاق بطن باشد تا موسی در داستان مذکور
 به حلقه گرد او چو گرد عرش و همچنان که بت برستان بر کشیش به عرش تا که بران شاخ انگور
 پیچید کشیش را به بت برستان در داستان مذکور به چون بنی خرافه جنبانید و به میکشید
 اول شکامه گلو به اثر و لامی که کرد آن کج را به سسل باشد خوری چنچ را به کج چیم فارسی دیوانه کجیم
 نازی خردم بریده حجج اما حجج ستاسنی نام شاه ظالم بیت در نزد اوزاقا و دنفون و در بیت
 کشته شد مردم زرق و عزت آن اوست و آن بندگانش به آرام و پلیس بر بخوان فاش کشید
 این آیت است که در جز و قسیم الله در سوره منافقون واقع شده و قسیم الله و رسول الله و المؤمنین
 و لکن المنافقین لایسلون و مر خدا یار است عز قدرت و ربوبیت و رسول او را عز نبوت و شفاعت و
 مر گردیدگان را غر ایمان و طاعت و لیکن منافقان حقیقت غرت را نمیدانند و در داستان
 جواب فرعون موسی را و وحی آمدن به موسی گفت نه نه منم یانیا و
 عشو با کم ده تو کم میای با و در این سوال و جواب مضمون این آیت است که در سیاره ابراهیم
 اقل ملک در سوره طه واقع شده فاجعل مینا و بنیک موعدا لا تخلفه نحن و لا انت مکانا موسی قال نعم
 یوم الزینة و ان یحشر الناس فحسب گفت فرعون موسی علیه السلام پی هر کس میان ما و میان خود
 بحجت معاوضه چنان وعده که هیچ وجه خلاف کنیم آنرا نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم و جای که
 مساوی باشد ساخت قوم ما و تو بآن مکان مستوی یعنی هموار که در پیشی و بلند می نباشد تا همه مردم
 نظاره توانند که گفت موسی علیه السلام زبان وعده شما روز آرایش قطعیان است و آن روز روز
 عید است و در اهل مصر را که همه آراسته و وضعی حاضر شدند و تماشا کردند و یار و زبیر و یار و زبیر
 را آنکه جمع کرده شوند مردمان در چاشنگاه که روشن ترست از باقی و در معنی موعده ما و زما و اجتماع او و میان
 بوقت چاشت حضرت موسی علیه السلام آمد و در اقصین که در تانرا و حق و زبیر و باطل علی را و زبیر و باطل علی را

سمت وقوع پذیرد و جز آن باطلا و انکاف عالم خبر رسد و در **استان مذکور** چون
 بقوم خود رسید آن مجتهد به شدت او گرفت و باز او شد عصاره خفته بیدار بای پیش ما تا بیدار
 بریند خواها به خفته خفته از اوضاع و احوال روزگار و بیدار بختان ملکوت و در **استان مذکور**
 هر که کامل تربود او در شهر او بختی پس بصورت بیشتر به راجعون گفت در جمع این جان بود
 که کله را گرد دو خانه رود و چون که را گردید کله از رود پس فتنه آن بزرگ پیش سنگ بود پیش افتد
 آن بزرگ پسین به انحراف از جی و جوه العالیین به درود فرو آمدن کله بر آب اشارت نمود
 این آیت است که در سوره مطففین در سیار هم وقع شده فایوم الذین استنوا من الکفار بحیوان
 پس روز قیامت آنرا که گردید انداز کاران میخندند یعنی در خنده آور و باز گشت آن بزرگ
 رویهای ترش رویان را بواسطه آنکه در باز گشتن از هم بیشتر شد و از آن پستری که در زمان رفتن
 سبب اندوه ایشان بود خلاصی یافتند و در **استان مذکور** هر پری بر عرض دریا
 که پرد و تالان علم لدنی می برد و در **استان مذکور** اخرون الساقون پس
 ای طریق به بر شجر ساق بود و سوره طه که قال ای صلی الله علیه و آله و سلم نحن الاخرون
 معنی این حدیث در دفتر دوم در قصه کردن غرغان که بختن کی تا دیگر ترسد نوشته شد و در **استان**
مذکور چون لا اله الا الله را که بگوید دست تو غمنا به این آیت در سیار آله و سوره بقره
 واقع شده قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما کنتمنا تقیه این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در قصه تیر انداز
 و ترسیدن او از سواری که در میشه میرفت بهیبت خاطر آرد پس شکل انجیا و لیک به بگشاید
 را استور نیک به اشکال رسن را می گویند بهیبت گوشه بی گوشه دل شده بهیبت به تاب الا شتی
 و لا غرب از بهیبت به ازین بل مراد نه مضغه منور بری ست بل مراد آن دل ست که این محم
 منور بری متعلق اوست و آن بهیبت و نه جسانی بلکه نورست از انوار حق و تاب الا شتی و لا اع
 که مصراع ثانی واقع شده مؤید این معنی ست در **استان مذکور** وقت مرگ و در آن
 موسی خدی که چون که در رفت چونی عجی به در **استان مذکور** وقت محنت کی به
 نماند بود چون که محنت رفت گوی راه که به اقتباس از مضمون این آیت ست که در جزو مال الا
 در سوره زمر واقع شده و او است انسان ضرر دعا به بنیاب الیه ثم اذا حو له نعمه منه لیس کان
 به عو الیه من بل و چون رسد کافر را مضرت میخواند پرده کار خود را از جهت زوال آن مضرت
 درین حال که راجع ست از غیر خدا تعالی بسوی خدا تعالی بعد از آن چون او خدا تعالی را

نشتی از نزد خود فراموش کرد خدا تعالی را آن خدای که میخواند او را و تضرع میکرد بسوی او پیش از
 رسیدن نعمت و ترک کرد عبادت او را و در **استان مذکور** واقع شده است
 این حکایت نیست پیش هر کار که در وصف حالت و حضور بار غار که ان اساطیر اولین که گفت
 حرف قرآن را به آثار لفاق به این آیت در سیار آله و سوره انعام واقع شده و نیز آله
 کفر و ان نه الا اساطیر اولین گویند آنرا که کافر اند نیست این کتاب تو که افسانه پیشینان در
 و **استان فرستادن فرعون** بدان **طلب احزان** چون که موسی باز گشت
 را و بان به اهل رای و مشورت را پیش خواند به جمع گشتند و بفرستند پای به هر کسی که در عسر
 فکر و راسه به اشارت نمودن این آیت ست که در سوره شعرا در سیار آله و قال لدین واقع شده
 قال للملأ و حوله ان هذا ساحر عظیم برید ان بحسب حکم ان حکم بجهه فاذ انما مردن قالوا ربه و اخاه
 و ابنت فی المدائن حاشین یا تو که کل سحاح عظیم بجهت لیسنا که بزم معلوم گفت فرعون مر اثر
 قوم را که اگر داد بود که بدستی که این مرد جاوید است و اما میخواند که برون کند شمار از زمین شما
 یعنی از دیار مصر بجای خود پس چه میفرماید مراد کار او بجز موسی و او را از اوج دعوی ربوبیت
 مشاورت با قوم انگیزد تا از شبهه انار بکمال استعزیز نموده از پرستندگان خود کار موسی علیه السلام
 و طلبید گفتند بصب کن او را و در او را یاد در وقت آنکه قتل شباب کن پیش از ظهور کذب ایشان
 تا مردم در گمان نیفتند و بر انگیزد و بفرستد در شهرهای ملک خود جمع کنندگان یعنی اهلچیان و ان
 بهر شهر که تا بیا رند هر جا که جاوید گریست و انا و ستر آمده و فرعون کسان بطلب جاوید گران
 فرستاد پس جمع کرده شدند جاوید گران برهنه گام روزی دهنه شده و وعده داده که یوم الزینه بود
 در **استان** استفسار کردن آن دو سحر از یاو کور پدر را و پرسیدن
 بعد از آن گفتند ای بابا به شاه و پیام فرستاد از دجا به دجائیس و انده است بهیبت
 جان بابا این نشان قاطع ست که که میریز حقش را به ست به تشبیه کردن قرآن مجید به عصا
 موسی و وفات مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر نموده بخواب موسی و قاصدان تعبیر قرآن را
 بان دو سحر که که قصد بر عصای موسی کردند چون موسی علیه السلام را خفته یافتند در **استان**
 تشبیه کردن قرآن مجید به عصای موسی و وفات مصطفی صلی الله
 علیه و آله و سلم به مصطفی را و عده که را الطون حق که میریز تو نمیرد این سبق به من
 کتاب و معجزات را حاضر و پیش و کم کن را قرآن رافضی به این آیت در سیار آله و سوره حجر

واقع شده تا سخن نزنند آنکه اگر آنکه حافظون برستی که ما فرستادیم قرآن که یاد کرد و موشان
 و نیز بر من شرف آمد یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است در داستان مذکور
 سه گفت پیغمبر که چشم من به یک کی خندیدم اندر حسن و قال العلی صلی الله علیه و آله وسلم
 تمام عینائی و اینام قلنی ترجمه این حدیث در دفتر دوم و بعد گفتن مهربان شیخ مرقوم گفت
 در داستان مذکور سه آنچنان بر فردا بر زبان عصا که کان و در جانشنگ گشتند از روایا
 و جایا که در المثنوی از خطی کردن و کشتن من صراح اما اینجا منتهی لازم مرادست یعنی ترک نشدن
 در داستان مذکور سه پس ازین رو علم آموختن به نیست منوع و حرام منتهی به نیست
 شیرینی چون جوب به جوف نام خویش از تقوی القلوب به در داستان سر کشیدن
 کشتن از نصیحت نوح علیه السلام به بین یادگشتی با ما نشین به تا نگردد
 فرق طوفان اسی همین به این قصه مضمون این آیت است که در سیپاره و ماسن و دانه و سوره خود
 واقع شده و نادی نوح انبیا و کان فی منزل یا نبی الکریم صناد و الا نمن مع الکافرین قال سادس
 الی جلی یعنی من الما قال الامام الیوم من امر الله الان من رحم و آواز داد و نوح مر پس خود را نبی گفتن
 و گویند نام او با هم بود و حال آنکه بود بر کنار کشتی و پدر را و را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت
 گفت ای پسر من سوار شو در کشتی با ما تا ما این باشی و پیش با ناگرو و یگان که غرق گردی آن یستاف
 بود با پدر را با سلام کردی و با کافران و کیش ایشان متفق بودی گفت در جواب به روز و باشد که
 باز گردم و پناه برم بسوی کوی که از غارت رفعت نگاهدار و مرا از غرق شدن و آب گفت نوح علیه السلام
 نگاهدارنده نیست امر و از عذاب خدا مگر آنکس که می بخشد یعنی خدا و در انشای این سکا له بیان به
 پس طوفان اشتداد یافت و در داستان مذکور سه نیستم سو و پدر اکم نیاز به نیستم والد
 جو انام که از پنجین سیداد و پند لطیف به چنان سبک گفت او دفع عنیت به اندرین گفتن بدند
 معنی نیز به بر سر کشتن زد و شد بر نیز به چینه آیات مذکور در سیپاره و ماسن و دانه و سوره خود
 واقع غده و حال شیا الموح کمان من المفرقین و حال شد میان پدر و پسر موح طوفان کج
 گشت از جمله غرق شدگان و در داستان مذکور سه واقع است نوح گفت به
 پادشاه بر و بار به هر مر آخیر مرد و سیلت بر دیار به وعده کردی مرا تو یار به که نیاید اهل از
 طوفان بر به آیت در جز و ماسن و دانه و سوره خود واقع شده و نادی نوح رب فقال رب
 آن نبی من اهل و اتان و عدل الحق دانت حکم الحاکمین قال یا نوح اذ لی من اهلک و عیالتی

و نوح اند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت نوح ای آفریدگار من برستی که پسر من گفتن
 از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او بپاک شد و پستی که وعده تو راست
 و تو حکم کنده گانی گفت خدا ای نوح برستی که پسر تو نیست از اهل من تو برستی که او خدا و نوح علی است
 و شایسته در داستان مذکور سه واقع است سه زنده از تو شادان از تو عالمی به مغتذی
 به واسطه بی عالمی به بی که عاشق روز و شب گوید سخن به گاه با اطلال و گاهی ماسن به را که اطلال
 لکنیم به به ندی بی ندائی فی صدائی میزند به مراد از اطلال درین بیت و دران و خراب است و
 در ابیات دیگر ویرانها و اثر مرای خراب توفیق میان و و حدیث حدیث اول که از رضا با لکفر کفر
 و توفیق میان و و حدیث حدیث که الرضا با لکفر کفر دی سوالی کردی
 مراد از آنکه عاشق بود و بر با جبهه گفت نکته الرضا با لکفر کفر به این پیغمبر گفت و گفت او است مهر به
 باز فرمود او که اندر هر قضا به مرسلان را رضا باید رضا به و حدیث دیگر من لم یرض بقضائی لم یطلب
 را سوالی ابیات فی قضائی حق بود کفر و نفاق چکر بدین راضی شوم گرد و شقاق به و نیز مراد یعنی
 بود آن هم زبان به پس چه چاره باشد اندر میان به گفتش این کفر قضائی قضاست به نیست اما
 قضا این کفر راست به پس قضا را خواه از مقضیه بدان به تا شکالت منع زد و در زمان به را نیم
 به کفر زاندر که قضاست به بی ازان رو که نزاع و نصبت ماست به کفر از روی قضا خود کفر نیست به
 حق را کفر نخوان اینجا بایست به در داستان حدیث دیگر که من لم یرض به
 کفر جهلت و قضائی کفر و علم به هر دو کی باشد با هم حل و خلع به وصف مطلوبی و حوضه طالبی است به
 دمی و برق نور سوزنده بی است به در داستان حکایت سه گفت کوران و حوضه قضا
 از حروف مصحف و ذکر نذر به گفت من پس نیم معشوق او به من به بنابر و مراد و رقیبه به خانه مشوق
 معشوق نه به عشق بر نقد است بر صندوق نه به یعنی بر ذات است نه بر حال و در داستان
 مشغول شدن عاشقی عشق نامه خواندن به این طایفه چون فرود صیاح
 میزند نغمه که می آید صیاح به هر که چیزی بهشت بی شک یافت او به چون بجد اندر طلب بهشت است او به
 کاظم چون آفریدی ای ملی به روزیم ده هم ز راه کاهلی به بیت اول مضمون این حدیث است که من
 طلب شیا و جد و جد یعنی این حدیث در دفتر دوم در داستان انکار کردن فلسفی بر قرآن همین گد
 مضمون این بیت باشد تفاوت و دفتر اول نیز گذشته در داستان قطره سحران موسی را اشارت
 که بر سر که در سوره بقره و جز و سیقول واقع شده و التو البیوت من ابوابها و التو البیوت من ابوابها و التو البیوت من ابوابها

که در سوره گفت در سپیده سبحان الذی واقع شد و لا تقول شیء الا فی ما علی ذلک خدا را نشان
 شد و مگوی چیزه و کاره که قصد داری بستی که من کننده ام آنرا فرما اگر آنکه خدا خواهد بین
 گوی که اگر خدا خواهد در بقیه قصه آن را به کوی که نذر کرده بود که میوه کوی از
 درخت باز نیکم نه زمانه حکم کار در دست من است به اختیار جمله گان بستان من است به
 مضمون این آیت است که در سوره قصص در سپیده اسن خلق واقع شده و ربک خلق بالایشا
 و اختیار با گان لم الخیر سبحان الله تعالی عايشه کون و پروردگار قوی آفرید آنچه میخواهد بوجه
 و مافی و بری گزیند بر کار خود برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 برگزیدنی است و دانشد مکران را چون ولید مغیره و سایر طغیان اختیار و دران پاسک
 مر خدا یست از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیار بود و بر ترست از آنچه شرک می آرند بستان
 شرک می آفریند و در داستان مذکور سه کل اصباح نشان جدید چنانچه شیخ من را و
 لایحه یعنی هر شیئی از خواش من میل نمیکند و بقیضی اراده من میرود و اشارت بکریمه که در جوف
 قال فما خطبکم و سوره حان واقع شده کل یوم هفتی شان هر روز و هر وقت او در ساختن
 و پرده نشن کار سیت و اعلی رادعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و در مانده را نجات بخشد و کلین را
 شان گردانند و بار صبح سازد و قوی را بر توبه وارد و گردوی را بیاورد و در داستان مذکور
 در حدیث آمده که دل هم چون پرست به در بیان اسیر مر مر سیت به مضمون این حدیث
 موافق است که مثل القلب که ریشته فی ارض فله قلبه الیای کینت یثا و مثل ل مانند پرست بر بیان
 میگردد و آنرا با دیر چون که میخواهد مر آواشت که دل من درید قدرت الهی ازین عالم است و در
 داستان مذکور در حدیث دیگر این دان دل چنان به کاب جوشان را نشاند
 قازغان به قال علیه السلام قلب المؤمن اشد نقیبا من القدری علیا نادونی روایت اخبر
 مثل القلب یعنی دل مؤمن سخت ترست از روی جوشش در داستان مذکور واقع شد
 نیست خود از مرغ بقران این عجب به گونه بنید و ام و افتد و عطف به دیدن آن بنده اسیر است
 بر گوی لبه جمل من مسدود به آنکه اشارت است مضمون سوره ثبت ید الی لب الی آخره
 در داستان تشبیه بند و ام قضا بصورت پنهان به دید بشت عیال
 بر لب به تنگ نیم گفت حماله عطف به مخلصان باشند و ام در خطر به امتحان است در راه
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان محکمین فی خطر عظیم ترجمه این حدیث در دفتر دوم در سینه

حدیث الشایخ ائمت مر قوم گشت در داستان مضطر شدن فقیر نذر کرده به غیرت
 حق کوشاش او در و به زانکه فرمودست او فو با بقوه و در دفتر دوم تغییر این آیت مضمون
 و تتر اعما و آن مغرور بر یقین خرس در داستان تهم کردن آن شیخ را با دزدان
 به اسه با مرغی ز معده در تنص به بر کنار بام بکس نفص که در داستان مذکور
 چون بریده شد جزای خلق نوبت به مرد نازد را در شکوه به بست به تینی شکوه که زان به بواسطه نفص
 از نفص خود داشت چون دستش در کفالت این عل بریده شد و آن بستان در داستان
 کرامات شیخ اقطع و زنبیل یا فتنه او که گز نام او ش خواهی روان به من برود
 بود الخیر نیایش خوان به تیان بهی است به به مغربی از معده و سبب جرات ساحران فرعون
 سه که بهرم دست پاتان از اخلاق و پس از آنیم نذر ممان حان به این آیت و سپیده قال لم اقل ک
 در سوره طه واقع شده فطرس ای که و اچکم من خلاف و اچکم من خلاف و اچکم من خلاف و اچکم من خلاف
 شامی لغت یکدیگر بنی بر دست است و بای چه بر آینه صلب کیم و بر شمشیر و بای چه بر آینه صلب کیم و بر شمشیر
 مذکور سه سایه خود را از خود انداخته و چاک و چیت و چش و جسته اند به معنی بستان
 میشود که وجود ظاهر می خود را که بمنزله سایه و عرض است و قانی از اصل جوهر و معانی خود که باقی است
 دانسته اند یعنی عوارض قانی تا جوهر باقی فتن کرده و در قانی وجود ظاهر می چاک و چیت و چش
 و جسته اند و فتنه علم باصواب و در داستان مذکور سه این جهان را که بصورت
 قائم است به گفت پنجم که حکم قائم است به این حدیث را حضرت امیر در صد کلیه خود نقل فرموده
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الناس بنام فاذا ماتوا انبتهوا فمروا بنیم علیه السلام که در دنیا
 خواب میکنند یعنی در خواب غفلتند پس چون بیدار میشوند و متنبه گردند و در داستان
 مذکور سه کوزه گر که کوزه را با شکند چون بخوابد باز خود قائم کند و در شکایت است
 پیش شتر به سیتوی الاغی لکم و البصیر فی المقام و النزول و البصیر فی المقام و النزول و البصیر فی المقام و النزول
 که در میان نزدیک شاد محل اقامت و فرود آمدن و راه رفتن در داستان مذکور
 چون چنین را در شکم حق جان دهد به جذب اجزا از مزاج او و به تابدانی کان از غایب باشد
 باز آید چون بفرماید که عد به اجتماع اجزای خرد غریب بعد از بوسیدن باذن الله عز و جل و در مقام
 مرکب شدن پیش غریب علیه السلام و اجتماع اجزای خرد غریب بعد از بوسیدن باذن الله عز و جل
 باذن الله عز و جل این عریز او را نگار خیرت که بوسیدت در زبیده به برت به اشارت

لا تعترف العرب اولها عابدين من نوح الخ الطائيف باليوت قايوس بدور و استان کور
 هر طوقی این فروتی کی شناخت بد چون و فوسنه تادین دولت شناخت بد طوق
 زهر و بختین نشیب آمدن و رفتن شتر براده در و استان قصه و قوقی و کراتش
 غرة المسکن احاذر انا بد القلی یا نفس سا فر لفتنا بد یعنی غفلت جای ماند و بود و غفلة
 شدن بان پر بزم میگم از ان یعنی از جای بجای بر نفس و سفر کن برای تو انگیز تا از نیاز
 آرام میکنم خلاص شوی در و استان مذکور لا اعود خلق قلبی بالکمان بد که
 کیون خالصانی الاتحان بد یعنی عادت منی سازم خوی دل خود را بجای عین تا باشد دل
 عادتند شدن یکانه در آرایش حق تعالی در و استان مذکور نیک و بد را
 مهربان و مستقر بد بهتر از ما و رشی ترا بد در بار کشتن بقصه و قوقی علیه الرحمه
 بد بچود اودم نو فوج مراست بد طمع در بچو جرمم بچاست بد این آیت در سیاره مالی
 در سوره ص واقع است ان هذا اخی لک قس و چون بچو بدی بچو واحد نقال الکفلیها و غنی فی الخطا
 بدستی که این مراد من است در دین مراد او و دوزخ بد یعنی مراد او و دوزخ بد و مراد این است
 پس گفت برادر من که ترک کن پیش خود یعنی زن خود را و بگردان مراد قبیل او و در کج من در آور
 غالب شد بر من و رحمت از برای آنکه او اقوی است از من و توانا تر است بر من و در استان
 مذکور آن کی حوس از کمان مردیت بد وین در کمر حصص و مقتلح و مردیت
 در و استان طلب کردن موسی خضر را با کمال بنوت بد میروم
 جامع البحر من بد تا شوم محبوب سلطان زمین بد جامع البحر عبارت است از طبعی بحر ناز
 در و دم و بطن در بند شروان نیز گفته اند این آیت در جزو سبحان الذی در سوره کهف واقع
 شده که اذ قال ربی انشاء لا ابرح حتی یبلغ جمع البحر او ایضا حصصا یا کون ای محمد چون گفت
 موسی علیه السلام شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون که طلب خضر همیشه خواهم رفت تا ببرم
 که مکان اوست و ان یطقی بحر فارس در و دم و در بند شروان نیز گفته اند انقصه موسی فرمود که
 مرا میروم تا ببرم بنزل او یا میروم زمانی در از که هشتاد سال باشد هیچ و در روی از فرزند نام
 تا او را نیابم بصیت جلیل الخضر لامری سببا بد فاک او ایضا و امری حقیقا بد یعنی بگوید ان خضر را
 برای کار من سبب تا آنکه میروم و سیر کنم زمانی در از دراز در و استان منودن
 مشال مهفت شمع سوی ساحل بد ششم بندی بد عجب در و دید بد بد نشان

انتفاع
سازگار

سیک و بیدر من یثا بد این آیت در سیاره و من یقنت در سوره فاطر واقع شده فان اشد
 یقنل من یثا و بیدی من یثا و لا تذهب نفسک علیهم حسرات ان انظر علیهم با یصنعون بدستی که خدا
 فرودار و درگاه گردانم هر که را میجو بد و راه نماید و توفیق بد هر که را میجو بد پس باید که نزد نفس تو یعنی
 پاک نشود و بگری ای ایشان بد حسرتی متوالی که میجو بد تا سفهای گوناگون کرداری بر فعلها
 ناخوش ایشان که هر یک از ان مقتضی حسرت است یعنی زحیره مجور ایشان و جان در سر کار ایشان
 کمین بدستی که خدای داناست با تو میکنند و بر ان ایشان را جزا خواهد داد و در و استان
 شدن آن مهفت شمع بر مشال یک شمع بد چونکه پایانی ندارد و در و الیک بد زبان که
 لا اخصه ثنا و الیک بد و من عانته رضی الله عنهما اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بجانا فاک
 عن حقیرک و اعوذ بک منک لا اخصه ثنا و الیک بد انت کما ائینت علی نفسک جامع صغیر از حقیر
 ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها مردیت این دعا ای بار خدا یا بدستی که من پناه میجویم بتو بنیاید
 از غضب تو و بعفو تو از عقوبت تو و در تقییم رضا اشارت است بسوی آنکه معافات از عقوبت
 حاصل میشود بر رضا و در بعضی روایت است ابد اسما فانت سست پشتر رضا از جهت هر دو از صفات
 افعال اند مثل احیاء و اماتت و رضا و محبت از صفات ذات است و در بعضی صفات افعال اولی است
 از رتبه ذات بد ذات مقدم است بر صفات بالذات پس ترتبی کرد از ادنی بسوی اعلی و چون بد
 زیاده گشت مقصود بنو و نظر را بر ذات و فرمود و پناه میجویم کمال تواز جلال تو و بطقت تو از هر تو
 و چون در بارگاه قرب راه یافت استیحا نمود از استعاذه بر ساطع قبل احتیاج او و بسوی ثنا
 و فرمود احصا و شانه بنیوان که دشوارا بر ذات تو و صفات تو که لا اوتی کمال کبریا فی تو و بودیل قرار
 نمود در اعتراش فرمود و بقصود و در استیسان ثنا و فرمود تو ای چنانستی که ثنا فرمودی تو بر ذات خود
 در و استان مخفی بودن آن درختان از خشم خلق بد گفت هرگز شکوفه
 آن حصون بد بدیدم یا لیت قوی یعلون بد این آیت در سوره ابریس و سیاره و دما بد لا
 واقع شده قال یا لیت قوی یعلون یا غفر لی ربی و جعلی من المکرین گفت حبیب بن ماری که گفت
 در تفاسیر مفصلا مسطور است ای کاشکی قوم من میدانستند که اگر ندیدم ابرو و دگر دگر داند مرا
 از اهل کرامت و از اهل بهشت از دو کرد و هستن قوم حال او را تا باشت باشد ایشان را بر ایمان عا
 چنانکه عادت اولیاست در ترجمه بر اعدا یا ما بدانند که ایشان بر خطای عظیم بودند و او بر حق بود
 در و استان مذکور واقع است با لکی آمد ز غیرت بر شجر چشم شان استیم

کمالا و در این آیت در سیاره تبارک در سوره قیامت واقع شده بقول انسان یومئذ ان
 الحق کلاما و در الی ربک یومئذ و المستقر میگوید آدمی یعنی کافر که مذنب در آن روز گنجاست جای گرفتن
 نیست مگر یی پناگهی نباشد کافر بسوی پروردگار است در آن روز درگاه خلق بهشت خود
 مقرر کس از بهشت و دوزخ مقرر کند و در **استان مذکور واقع است** هین بخوان
 استیاس الرسل ی عمود تا بگویند انهم قد کذبوا این آیت در سیاره و ما بری در سوره یوسف واقع
 شده هسته اذ استیاس الرسل غنوا انهم قد کذبوا جاجهم نصرنا فمن نكاشا و لا یرد بانسان العنوم
 الجرمین یعنی مغرور نشوند این کافران بجز در از نعمت و مال و تاخیر عذاب که عادت و چنین است
 استان پیشین را همت دادیم و عذاب را تاخیر کردیم تا زمانی که نومید شدند پیغمبران از نصرت
 بر کافران در دنیا و گمان بر نبرد رسولان بدستی که کند و بشد یعنی کافران جوعدایایان
 ایشان در وعد و وعید آمد بر رسولان و مومنان نصرت ما و عذاب بر کافران پس را بنیده
 بر کافران ما خواستیم یعنی پیغمبر و مومنان او و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران و گفته که
 بر ایشان فرود آید و در **استان یک خت شدن آن هفت و خت** ه
 یا و در م قول حق را آن زمان که گفت انهم و شجر السیاحان این آیت در سیاره قال لا یلمکم
 در سوره رحمن واقع شده و انهم و الشجر السیاحان و گیاه و درخت بود میگویند خدا یتالی را یعنی سحر و
 متقواند قدرت خدای تبارک و تعالی را بهیت گفتم آخر چون مرا نداشتند به پیش ازین
 برین نظر نداشتند و این مقوله خواه بطریق غیب و خواه خطاب بضمیر خود است چنانچه صریح
 اول بیت ما بعد از حضرت آن میناید و در **استان هفت مرد شدن آن هفت**
 و درخت ه از ضمیر من به استند و و یکدیگر را بگریزند از فرود و در **استان مذکور**
 ه گفتم از سوسی حقائق بشگفتند چون زاسم حرف اسی و افتند از اینجا تا شود محل آن صحت
 پاک بود و احتمال دارد هم ضمری توان گفت و هم مظهر یعنی خطاب بنفس خود یا آن هفت مرد **استان**
مذکور منتسب بر هر طویر الرضی و جز به ستوری نیاید را یعنی چه مضمون این آیت است
 که در سوره طه در سیاره هم واقع شده ان کل نفس لما علیها حافظ نیست هیچ نفسی الا بر ذری
 نگبان قول و کل نگاه میدارد و احصای نماید و در **استان مذکور واقع است**
 ه در زمان آخر جهان کز حق خوشند و گوشت افشار را دانوشند و در **استان**
 پیش رفتن و قوتی با ما است ه کور را بر پیغمبر خود انداخته چشم باشد اصل پیغمبر و خدا

در **استان مذکور** ه از غنوا غفنه البصار کم به هم شنیدی راست نهادی تو هم
 یعنی فرود آید فرود باینند چشمهای خود را اشارت است باین آیت که در سوره مومنان در
 سیاره قد افلق واقع شده قل للمومنین لیغضوا عن البصار هم و یحفظوا فروجهم تفسیر این آیت در
 دفتر اول نوشته شده در **استان** بدیه بر دین عرب بسوی باران و در **استان امانت**
 و قوتی برای آن قوم ه مدحا شد جنگلی آغشته به کوز یا در یک لکن در ریخته و اینجا لکن
 بکافران سی است و اگر بکافران نازی خوانده شود فور یا خواهد بود بجای کوز یا لکن بکافران سی
 رکابی که کوز را گذاشته شود و در **استان مذکور** ه همچو نور سی تا فته بر حلقه و حلقه
 آن نور را چون رابطه و در **استان مذکور** ه دام و در شرح این نکته شدم به مسلم ده
 معمر زنان تن زدم چتن چه میل و جان همچون خلیل و کرد جان تکبیر جسم نیل و در اقد
 کردن قوم ازین قوتی ه حق میگوید چه آوردی مرا و اندین همت که دادم من ترا
 این چند بیت اقتباس از مضمون این آیت است که در سوره نوحی اسرائیل و جز و سبحان الله
 واقع شده ان السبع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا و در **استان اشارت**
 سلام بسوی دست راست ه اینجا گویند و ز چاره رفت و چاره اینجا بود و دست
 رفت و دست افرازد اینجا کار کنند و در **استان مذکور** ه هر جزوئی تو مشقاریم ما
 با قضای جرم گوشه دیم ما به سینه با قضای جرم ازین حیثیت که صفت است شادیم و با جرم و
 اگر قضایا یعنی جزا گفته شود هم گنجایش دارد و در **استان** و قوتی در نماز افعان
 اهل کشتی ه هم شب و هم موج و هم اعظم و این سه تاریکی و از غراب هم مضمون
 این آیت است که در سوره قور در سیاره قد افلق واقع شده او کللمات فی بحر لیس الغیثه
 موج من فوکه موج من فوکه حجاب طلمات بعضها فوق بعض یا که در ایشان باشد چون تاریکی یا
 مترکم در دیا س عمیق که مدیم می پوشد آن دریا را موج از بالا س آن موج و موج دیگر از
 زیر موج یا سب و بر س که انوار نجوم را پوشد این تاریکیهاست بعضی بر بالا س
 بعضی مترکم شده یعنی طلمت بجز طلمت موج اول و طلمت موج ثانی و طلمت ابر و در **استان**
مذکور واقع است ه اهل کشتی از منابت کاسته به نوره و او را تا بر خاسته و درین بهشت
 و آیات و بعد اشارت است باین آیت که در سوره لقمان و جز و اقل ما و می واقع شده و او
 غشیم موج کا فظلل عواشه مخلصین لعل الدین فلما یجمعهم الی ابرهم منم مقصد مقصد میانه دو

و چون فرو گیرد و پوشاکی را از زبرایشان در آید صبح دریا و بزرگ مانند سایه بکند یا هر
میخواهند خدایا در حالتی که پاک کنند گانند برای خدا و این خود را پس آن هنگام که بر پا اند ایشانرا
دبر ساند سلامت بسوی بیابان و بعضی از ایشان بطریق توحید اندیشی عدل بعضی مال انداز
راه حق در **دراستان مذکور** گفت که بی فائده است این زندگی که آنرا ندیده
در این صدد زندگی به دیواندم از عداوت تیریزین به بانگ زد کای سگ پرتان حسین چه مرک
و سگ ای اهل انکار و نفاق به عاقبت خواهد بدن این اتفاق به ای عظیم انگاسان عظیم
تو توانی عفو کردن در جرم به جرم مراد عرصه است و جرم گناه در **دراستان آغاز**
و قوتی به یار باند رو به بان را در شکار به وان زوم و اندر رو به بان غار به غار بالکسیالی
و کار نا آزمودی و نادانی و غفلت صراح و **دراستان مذکور** در کوی و دوجی آفتاب
دست و او را از بسال دیگران به سال محروم و جمع سلب یعنی ثبات نیز در قانوس بنظر در آورده
و **دراستان مذکور** حق هیچگونه نظر بر دل است به نیست بر صورت که آن آب و
گست به اشارت به بیست ان الله لا یظفر الی صورکم و امواتکم و لکن یظفر الی قلوبکم و اعماکم که
بروایت ابوهریره در مشکوٰۃ واقع شده و احیاء محمد غزالی بزیادی لفظ بنا که بعد از قلوبکم بنظر آورده
و **دراستان مذکور** هرگز در این در دست و عهد به آن شارول بر آنکس برسد به
شتاب و دست رونده اسکار کردن آن جماعت بر دعاء و شفاعت به
نفعی افتادشان با هتک که کین فغولی را که در ازمانش به نفعی محرب است به کس است به این سخن
کردن و **دراستان مذکور** تو همان دیدی که ابلیس بعین به گفت من از انتم آدم
ز طین به اشارت به مضمون این آیت است که در سوره اعراف در سیاره و توانا واقع شده
قال انما خلقنی من نار و خلقته من طین تفسیر این آیت با گذشت و **دراستان مذکور**
به نیک بنظر اندرین ای محجب که دعا را است حق بر استجب به و جزو من عظم در سوره
سومن واقع شده و قال ربکم ادعوتنی استجب لکم و گفت پروردگار شما بخوانید مرا اجابت کنم شما
یعنی مرا بپسندید تا ثواب بهم و **دراستان** رفتن هر دو خصم نزد او و عزم به
دید یوسف آفتاب و اختران به پیش او سجده کنان چون جا کاران به این آیت در سیاره
و تاسن دایره در سوره یوسف واقع شده الی رایت احد عشر کواکبا و اثنتی عشر النجراتیم لی ساجدين
به رستی که دیدم در خواب یازده ستاره و آفتاب و ماه را و من بر کوه بلند بودم که در حالی آنها جاری

و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان در زیرین فرو آمدند و من در ایشان می نگریستم دیدم ایشانرا
که مرا سجده کردند یعقوب علیه السلام داشت که مرتبه یوسف علیه السلام بلند خواهد شد و **دراستان**
مذکور چون در افکندند یوسف را بچاه به بانگ آمد یوسف او را از آنکه مضمون این آیت
که در سیاره و تاسن دایره در سوره یوسف واقع شده و او حینا الیه نقضتکم با هر چه به او عزم را
و ما وحی فرستادیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را اندو هتک سببش که در
ترا از حقیض چاه بزرده سندها به رسانیم و بر او مان را بجا جتندی نزد یک تو آدمی هر آینه تو خبر
سیدی ایشان را باین کاری که کرده اند و رستگ که تیر سنده اند و حال آنکه ایشان ندانند که
تو لی بگویشان و نعت سکان در **دراستان مذکور** پای پیش و پای پس در راه
دین به می نهند با صد تر و سبب یقین به مضمون این آیت است که در آخر سیاره و تاسن
در سوره نسا واقع شده مذبح بین بین ذلک لای هو لا و لا الی هو لا و در حالتی که مستحضر و تر اند
سیان کفر و ایمان نه به مومنانند تا ایشان را باشد هر چه آنها را هست و نه با کفران اند تا ایشان
باشد هر چه بر کفرانست و **دراستان مذکور** کوری عشتی است این کوری من به
حبیبی و صمیمی است ای حسن به قال انبی صلی الله علیه و آله وسلم حبیبک الشیعی و صمیم منی ایت
در دفتر اول در **دراستان** دل ندادن با تاس زین خود سگند خور نوشته شد و **دراستان**
حکم کردن و او و علیه السلام به اینکه بخشیدت خریدی و دارتی به ریح را چون سیتیانی
حارثی به **دراستان** تضرع آن شخص از داوری و او و علیه السلام
به خوی دارم در نماز آن التفات به معنی قره عینی فی الصلوة به قال انبی صلی الله علیه
و آله وسلم حبیب الی من دنیا که نمک لطیفه النساء و قره عینی فی الصلوة این حدیث به نسیات
این القضاة احمد بن محمد بن یحیی و محمولات خلفا و ارباب و دیگر اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
و جبرئیل علیه السلام و حکایتها عن یطروا آمده و در کتب دیگر حدیث به هست و معنی قره عینی
فی الصلوة بعضه باین طریق گفته اند که مراد آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم از قره عینی شهود
جمال شهود و حضور کمال عبودیت که آن حضرت را در عین صلوٰۃ دست میداد چنانکه فرمود
عبد ربک کانک ترا هرگاه عبود است این امر فرموده باشند یقین که رتبه اعلی و درجه مقوس
این ویت بذات اقدس آن سرور علیه السلام الصلوة آنها بطریق اولی حاصل خواهد بود و بعضی گویند
مراد از قره عینی روشنی و خلی چشم است بنماز اهل بیت رضوان الله علیهم که آن حضرت عبادت

اول خود را متبعضای نفس قوا الفکر و الحکیم ناراقیاست دوست پیدا داشته اند جمیع مومنین این
استقامت باب اول بیت خود لازم است چه هرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
با آن کمال صوری و هنوی این معنی را محبوب داشته باشند بر عموم امت محبوب و مشتاق این احوال
خلع بود و باید دانست که حقیقت قره عین که عبارت از شهود حق است و در اول مذکور شد مخدوم در آن
سر و نیست بلکه هر مومن را بقدر معرفت میشود ازین شرف و ازین نعمت نصیبی است بهیبت
جمال یوسف نامی از می به بقدر خود نصیب هر کس زوی به در و **استان مذکور**
روزن جانم شاده است از صفای میرسد لکن واسطه نامه خدا به مقول حضرت داود است در
استان مذکور که نهم تا است که در این جهان به حرب خدا این بود ای پهلوان
عن جابر بنی الله علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الحرب خدعة جاری مشکوه قد
و در تاج اسامی در باب خامی به مضمون معنی آنکه مردم را بسیار فریبده و منظر در آمد به پس معنی حدیث
این باشد که جنگ بسیار فریبده است کفار را چرا که خدا را شرعاً و جبراً کفار در عین محاربه با
و عذر که عبارت از نقص عهد و پیمان است ممنوع که قال العنبنی صلی الله علیه و آله وسلم لا تقبلوا
و لا تشلوا یعنی سرقت و نفیست که عذر در جنگ ننمایید و شد که عبارت از قطع اعضا و تشوید
و چه است رواند در و در **استان گواهی** و اذن دست و پا و زبان بر سر طالم
سپس مملکهای دیگر روز حشر به هم تواند آفرید از بهر نشر به اشاره به مضمون این آیت است
که در سوره تیس در سیاره و مالی لا واقع شده الیوم یختم علی افواههم و یختمنا ایدیهم و نشهد اظلم
با کافران که بیرون امروز که قیامت است مهریم بر دهنهای ایشان و سخن گویند ما و تنهاس
ایشان با چکر کرده اند و گواهی دهند پانهای ایشان با چکر بیکدیگر در دنیا از شرک و کذب
رسول و کتب خدا تعالی در سوره حم سجده و جزو منظم ظاهر شده حتی اذ اما جاب و یا شهادت
سبحم و البصائر هم و جلو دم با کافران یلعون تا وقتی که بیایند با شکر گواهی دهد بر ایشان که گواهی
ایشان با چکر شنیده باشند و دیدهای ایشان با چکر دیده باشند و پستهای ایشان یعنی جوارح
ایشان و اول عضوی که از ایشان در یکم آید ران چپ و کف دست راست بوده و گفته اند فروغ ایشان
گواهی دهند و در **استان مذکور** که خطا گشته است بر مافله است به عاقبت جانی تو
بوده است از است به سلسله شریعت که در غنی که سوأ خطا واقع شده باشد ویت آن عاقل
است یعنی بر کتب و نوم و در **استان قصاص** فرمودن داود و غنی

دفتر سوم
لطائف الهنوی شرح شریف
شک با تو و سخن اند شیر که برای غرض تو هم بگیر به تو بر سنگ فلان مایه و صد هزاران مرد را برین
طاعت نام علی است که داود علیه السلام در تبت در زمان آن بوده اند و با داود و با داود که اشاع نام داشت
بجای جاورت رفته اند و از دست حضرت داود بگشته شده و آیت و قتل داود و جاورت و آیه الله الملك
و علیه ما شاء بر صدق این مقال تا من است در سوره بقره و در سوره بقره و قتل داود و جاورت و آیه الله
الملك و حکمت و علمه ما شاء و کشت او و این اشاع جاورت را بگ فلان و عطا کرد خدا داود را بعد از قتل جاورت
پادشاهی و ادرا حکمت و ادعای نبوت یا نبوت و یا نبوت را از این خواست یعنی صفت زنده گری و نبوت طیر در
سیان آنکه نفس آدمی بجا آن جنبی است به عقل سیرت به پیغمبر از حق به مدد می آید به نبوت طریق
در **استان مذکور** به شمر بسیار به در خود که از خوش بختان شرم آورده اند از خوش بختان انبیا علیه السلام
که بعد از آن حق بوده اند و بان علاقه خوش بختان گفته اند و در **استان مذکور** به سبب به بحر که گفته
بی زراعت چاش گندم یافتند به چاش عجم یعنی تو و غله در **استان مذکور** به گام گشته تر متغیر است
ما شود زنده به نام زدن و کفن به این اشاره بقصد کشتن گاو زنده شدن متغیر است که در حدیث موسی علیه
السلام واقع شده و در **استان مذکور** از سیاهی و ز سیدی ناخست به نورش بر آن جان با عیبت
در **استان مذکور** به گری جان زنده به بر تو کنون به چکر گفتی کافران را متغیر است به اشاره
باین آیت است که در سوره فاطر در سیاره و من یقین واقع شده و امانت بهیج من من یقین
نیستی تو ای محمد که نشانی آیات بنیات کسانی را که ندون اند و قبر را متغیر است کسانی است که احوانی باشد
بر کفر و دکان و سیافست است و تا امید ی پیغمبر علیه السلام از ایمان ایشان و در **استان**
مذکور نفس را بهیج صحت در عین به خنجر و شمشیر اندر آستین به شهر را بفریبید الا
شاه را چه روستا به زنده آگاه را به اشارت است با ستیبار که درین آیت واقع شده و مکر و نه
و فاطر الله گفته است قال رب بما اغویتني لا زین کم من الا من ولا غریهم همین الاحباب که
منهم المصلین و در **استان قصه اهل سبا و حماقت ایشان**
من مرد و خشک از زخم کلاغ به استخوانها را زکشته چون نخل غصه پناغ رشته و تا و شکرت بهیبت
یک پایالی کار و انما متعنه درین شکات که هست آن غنی به بر در بر وی یابی آن شکات به خفت ناپیدا
در چندین زفات و زفات آنجا بنی شتاب فتن و شتابان است من مراح و در **استان**
شرح آن کورین به او بر بند آمد و عریان رود و در غم و در غم جگر غم می شود و بهیبت
این آیت است که در سیاره و آیه الله و سوره انعام واقع شده و گفته اند بهیبت نافرمانی

تقدیر خوش و بدیل آری و آب چشمت میلان زمره در اضطراب چشمت بسنی ترس و درستان
 مذکور صد هزاران شهر را خشم شهبان در سرنگون کردست ای بگوهران چه مضمون این آیت
 است که در سوره اعراف در سیپاره و کواکبا واقع شده و کم سن قریه اهلکنا با نجا با باستانیا تاوهم
 تاکنون و بسیار اهل و بسیار شهر را از کفار و نجار که ما حکم کردیم بملاک کردن ایشان پس آمد باطل آن
 شهر و قریه عذاب ما در هنگام شب مانند قوم لوط علیه السلام با فرد آمد عقوبت بدیشان و بودند
 ایشان خفتگان و در نیم روز چون شیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان
 آسایش و استراحت است و در دوستان مذکور است کیت کوشید احوال شود به و اندک صبر
 عادیان را می ربود و از اهل نوح است علیه السلام چهار واسطه دینی شود که امت صلح اند و
 منسوب اند و صلح علیه السلام پنج واسطه بر شود میرسد و در داستان مذکور است صد
 سال که با یابا صد قور و حاسبا ماسن سبا یعنی تقدیر کنند و در دید پیچران بزرگ را ای
 اهل سبا و در دید روحی را که برده است او را کسی که برده است یعنی مششوق و در داستان
 مذکور است صد توهم هم شمس طالع به یو منو اک من فخرای القاعه به باور دارد ایشان را که
 ایشان آفتابهای طلوع کننده اند تا من و هند شما از سوا میهای قیامت و در داستان
 مذکور است صد توهم هم دور به دور به قبل ان یلقوکم بالسابره به باور دارد ایشان را که ایشان
 ماههای روشنند پیش از آن که ملاقات شود شما را بن من قیامت سابر و عبارت است از زمین
 که در روز قیامت خواهد بود و صد توهم هم سبایح الدجاء که بر هم هم مفلح الرجا به باور دارد
 ایشان را که ایشان روشنهای شب تارند که ام کنند ایشان را که ایشان کلید های امید اند
 بیت صد توهم هم به اخر که لا تفصلوا الا بعد و غیر که راست گردانید کسی را که امید نبی دارد
 شما را بنی از شما اجرت بخواهم بر تبلیغ رسالت چنانکه منطوق و ما اسالکم علیه من وجه ناطق بانست
 گواه نشود و باز غار به غیر خود را که بسبب کفر شما دیگر تقدیر شما میکنند پس گویشا مشی اسلام آن عجا
 میکند در داستان معنی خرم و مثال مرد حازم به که دشان آنجا بنده غار و زاده
 سالها بگریست آدم را زار به مضمون این آیت است که در سوره اعراف در سیپاره و کواکبا
 واقع شده فلما اذا قلنا شجرة بدت لها سوا منها و لفقنا یحسان علیه ما من ورق النجیة پس آن گاه
 که خشدید از میوه آن درخت منی فی کمال عقوبت آن ظاهر شد در ایشان را عوار ایشان
 یعنی باسل ایشان از تن ایشان بر سخت تا عورت یکدیگر دیدند و میبایستادند و قصد کردند که بگریه

به چسپانند بزرگ بر بالای برگی می نهادند و عوارات خوشش از بزرگ و درستان بهشت و درستان
 مذکور واقع است که سببی میباید شمار از کلمین که شما را یعنی مینید بین چه مضمون این آیت
 است که در سوره اعراف در سیپاره و کواکبا واقع شده اند بر یکم سوره قیامه من حیث لا تردیم بهر کسی که
 اطمینان می بینید شما را و شکرا و از جانی که شما ایشان را می بینید یعنی اجسام ایشان از غایت
 رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غفلت و کثافت می بینید پس
 خدا را از چنین دشمن احتراز لازم ترست و در داستان و خامت آن مرغ که ترک حرم کرد
 از حرس س این نظرها ان نظر چالیش کرد و ناگهانی از غر و خالیش کرد به چاکیش آینه ایشان
 و در داستان مذکور است گفت ان عدم کنز عدنا کذا به سخن ندجهما التخال بالبحر و در
 جزو سبحان الذی در سوره بنی اسرائیل واقع شده عسی یکم ان بر حکم وان عدم کنز عدنا و جعلنا جنة
 لکافرن حصیر نشاید که پروردگار شما بعد از عقوبت شما که اگر بکنند رحمت کند بر شما و باز شما را
 سازد و اگر باز گردید نوبت دیگر بنا فرماید باز گردیم ما نوبت سوم و عقوبت دیگر گردانیدم و درخ را
 برای آن گردیدگان زندانی که در اینجا میزند شسته شوند و بر خراج قادر بنا شدند در داستان مذکور
 است چند اندر بر خراج و در بلا گفته بران زد و ام ای خدا چه مضمون این آیت است که در سوره روح
 در جزو اقل ما و حی واقع شده و اذ اس الناس ضر و عوار بهم تبیین الیه ثم اذا اقم مندر حمت اذا
 فرقی منهم بر هم بیه کون چون برسد ارمیان را بنی مشرکان را بنی یاساری یا فخر بنو اند بزرگ
 پروردگار خود را از لشکار بسوق پس چون پیشانند بر ایشان از خدا از روی خود سالی محبت نگرانی از آن
 شدت باز شد آنگاه که روی از ایشان بر پروردگار خود شرک زند یعنی در مقابل جنات از پلچین عمل کنند و در حاکم
 افتر کردن سگان بزمستان به رفت گردانید در سایه کالی سیر می خود را یه غار اول مضمون یعنی
 در خایه را اول سوره فرقان کارناز موده را گویند و اینجا به دینی دست می آید در داستان مذکور است
 نعمت خوشتر از نعمت بود به شکری به کی سکنعت رود به باره به معنی آمده اینجا معنی است در داستان
 مذکور است شیر زنی از طعام فیل من و تار و از تو شکری از دوق و در جواب بنیامر حبریان را به
 رنجنا دامت کانا چاره نیست به آن مثل نگلی نقش عیبت نقش بهن بنی بنی شدن غلظ
 کورست انطس محتر که انطس تا موس حیت رنجنا دامت کانا چاره نیست به آن مثل
 نقوه و در دست به القوة داو کس تا موس حیت رنجنا دامت کانا چاره نیست به آن مثل
 علیه السلام در ایشان را سه امری را که کرده به را به میرسد بنیامر بنیامر رسالت ایشان

در حاکم

ایک هم میدان و خیران چو تیر به چو یک بن گفت حق شد نگزیر به در سوره مائده در جزو لایحبات
 واقع شده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی انزلنا
 بحق پرستان بکافه خلقت تمام آنچه فروی آید بتو از پروردگار تو چون حکم و قصاص امر و نیت
 نیت محض در کمال او حکم جاد و غیر آن را اگر چنین نکردی و تمام آنرا رسانیدی پس تبلیغ کرده باشی
 رسانتها به او را در داستان مذکور سه نیت دستوری در بیجا قریب باب به جز امیله اعلی
 بالصواب به قریب گفتن در داستان مذکور سه یا ندیدی کامل این بازار را به در و در
 انبیا و ادبیا به بیان حدیث نبوی علیه السلام که ان الله تعالی اولیاء خفیاء گفت پیغمبر علیه السلام
 بجهنمی که مرا حق سبحان تعالی راست و دوستان پنهان بخیر حق سبحان کسی اینان نشناسد و نداند
 در داستان بیان حدیث نبوی که انشاء الله تعالی اولیاء خفیاء
 یا نبی الدی که مای خدا به که ترا میخواند انشوک بیا به این فرمود بر تیر بیت اول گویا بدیدی اهل این
 بازار را بر باد می شود حکایت مندی و در تنور انداختن انس ضعیف اندر غنچه و ناسخ
 آن مندی که اول و شاد خوان در داستان حکایت مندی و در تنور انداختن
 سیزی چو بودا که او گوید به در رواند عین التشریف اندم به تیر سلطان به چرخ بیا که در تنور
 کندوی لفظ بند و است بهی دشت روان که موی و غیر شریک که در تنور انداختن چنانکه گرسنه گیر و کنار
 کندوی به در قفسه فریاد رسیدن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 کاروان عرب راسه جمله همان درو خیران شدند به انتظار در و کندوی بند به اندران
 وادی گردی از عرب به خشک شد از قحط باران شان قرب به قرب قدحها و مشکهای خسر و
 در داستان مذکور سه محض آنگاه گفت همین زود تر دویید به چشید باری سوی آن کجایان و بگر
 گویش رسد و العاد و کارست به ای تواند رعد و عذاب سخت به در بسیار به از سمع و اد
 سوره انعام واقع شده و بود و العاد و العاد و انهم لکان ذیون و اگر ایشان را باز گردانند به بنیای
 بر آینه خود کنند بسوی آن چیز که کشی کرده شده اند از ان یعنی شرک و حصیان و بهر سببی که دروغ
 گویانند در رعد آیهان در داستان مشک آن غلام از غیب پر آب کردن
 معجزه به یوسف شد و جمال و در لال به نقش کنون روده و اکوی حال به دلال که شریف
 بر دو بسته ناز آمده در داستان دیدن خواجه غلام خود را پسید و هم ملک
 هم عقل حق را و احدی به هر دو آدم را معین و ساجدی به نفس شیطان نیز زوال احدی به

بود آدم را عدد و جاحی و دایم باشد و جاحی بیان آنکه حق تعالی هر چه او را فریاد از
 سموات و ارض و اعیان و اعراض همه باشد عای حاجت آفرید و در
 محتاج چیزی باید کرد تا بدید به من بحسب مفسر از ادعاه مفسر اگر گواه استقامت این
 آیت در سوره نمل و در جزو اسمن خلق واقع شده امن بحسب مفسر از ادعاه و کیفیت استقامت
 خلفاء الارض و الروح الله فلیلا ما نکر و ان آیا کسی که اجابت کند فرمودانده را چون خواند مفسر
 مفسر کسی را گویند که او را بیج حید و رسید باشد بخیر خدا و دفع میکند از بدی را و میگردد اندیشه را
 ساکنان زمین به ملک کردن گناهی پیش از شما بودند آیه است خدا با خداست ای یعنی نیست خدا
 جز خداست ای اندکی اندک یاد میکنند نعمتهای خداست ای و شک آن میکنند در داستان مذکور
 سه آن نیازی مری بودست و در و به که چنان مطلق سخن آغاز کرد به اشاره باین آیت است که در
 سوره در جزو قال الم اقل ربک واقع شده قال الی عبدالله انانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مهابدا
 ایما گفت این آیت در همین دفتر نوشته در داستان خیر ناکردن شی بر برگ فرزندان خود و در
 داستان مذکور سه دست و پا شده بودند ای مری به منکر را چند دست و پا می به در
 سوره التین در بسیار و مالی لا واقع شده و کلینا ایدیم و تشهد ارجعیم با کافرا و کسبون تفسیر این
 آیت در همین دفتر واقع شده است در داستان گواهی دادن دست و پا و زبان در داستان
 مذکور واقع است سه تا سقیم بهم آمد خطاب به تشنه باش الله اعلم بالصواب به بسیار
 تبارک در سوره طه واقع شده است و سقیم بهم شرابا بطور تفسیر این آیت در دفتر دوم
 واقع شده در داستان اعتماد کردن آن شخص بر تکیه و وفای خرس و در داستان آمدن
 زن کافر با طفل شیر خواره به نزد یک حضرت علیه السلام سه آنکه تفریق نشدند
 خود کنند به جاد و میش مدد و حق زند و در گفت آوردن و خوشالافتن در داستان
 است عا و آن مرد از موسی علیه السلام زبان به اتم سه گرم ترش بر زبانش
 کرد و گرم تر کرد و همی از تنگ کرد و قال یعنی صلی الله علیه و آله و سلم الناس علیین لسان یعنی
 آدمی حریص و خواهان مزین را که متع کرده شد در داستان مذکور سه فقره
 فقر آمد جاد و ان به که بقوی ماند دست تا رسان به مقنن دین قول است که در همین
 ان لا تقدر و در داستان برودن عقاب زه رسول علیه السلام و در کون که در این
 سه که دو پاشست و بوزنه کرد رای به عوزه را بر یک عوزه را بی به در و ناز و عوزه را بیایا

و در

زان عنایت شد عقابش نیکو آه به عنایت اینجا بنشیند خواست است در داستان و می آید
 به موسی علیه السلام که پیامبرش آنچه استعدادهای معنی در دستش در از عجزش بلین
 تا که غازی کرد و او را راه زن به معنی است اختیار بد و از عجزش برادر در داستان مذکور
 تا که در مناشد آدم را اختیار به نیم زجر عسل نمیشد ماری در سوره بنی اسرائیل در جز و سبحان الله
 واقع شده و بعد که مناجاتی آدم الی آخره تفسیر این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در قصه بیکجایی
 مرغ خانگی برودشان در داستان مذکور که زنگه من خورد بگزیده نبات چنانچه
 نخل گشت دین او حیات به دین یعنی آب روان در داستان مذکور که باز کافر خود
 شربت از صدید به هم ز قوتش زهرش دردی به بد به اشارت است بآیت لیسق من ما و صدید
 تیغی که در بسیار و با بری در سوره ابراهیم واقع شده در داستان قلع شدن
 طالب بزبان مرغ خانگی به غاده سرفه بیفتانند و فدا به پاره نان بیات آثار زاده
 بیات نان مشب مانند در داستان جواب خردوس سگ راه است پیش گشتی
 سقط کرد و کجاست به کور اختر گوی محمدی ز رست به اختر نفیست معنی دارد اینجا معنی قالی است
 در داستان مذکور که زود اختر را فروشد یکان در حبس به یافت از غم و ز زبان آمد
 محیی به محیی معنی خلاص به بیت گفت او لغز و خشت اختر را شتاب به گفت فردا پیش غلام
 صاحب به متعاب یعنی ریخ رسیده وجه عبرت گرفتن از حکایت عقاب و معنی
 ان مع العسر یسر الله عزت این قصه ای جان مرزا به تاشی رانی تو در یکم خدا و بسیار
 هم در سوره الم نشرح واقع شده ان مع العسر یسر الله عزت این قصه ای جان مرزا به تاشی رانی تو در یکم خدا و بسیار
 که در حکایت آسانی بود در دین به بیت زان زمل که سر که برکش برکتی به خنده نگذازد و کرد
 نشی به ما التصوف قال جلدان الفخ فی الفوا و عند ایتان الترح به چسبیت تصوف گفت با حق
 سر در در دل نزد اعلی رخ و اندوه به بیت گفت لا تأسوا علی ما فاکم جان تا از غم رخ را می بینم چینی حق گفتا
 گفت است بخود به چیزهای که فوت شد شمارا اگر بیایید برگردانید که دلاک کند شمارا و خبر کردون
 آن خردوس از مرگ خواجده به پاری نمان دلاک طعام به در میان کوی باید فاس
 و عام به کوفتی است و خراجه تقدیر به کوفتی عوفن گوید که به مضمون این آیت است که در آخر
 سوره محمد در جز دوم واقع شده و الله العزیز و الله العزیز است از صدقات شاد و شعا
 محتاجانید آنچه نزدیک است از اول نعمت و خوار کرد است پس هر روز که به رسید و فراد و عوفن آن

بستانید چه از خزان کرم او که نشود در شمار اوقات و مقام خود فائز گردید و در داستان وین
 آن شخص به سوی موسی بزینهار چون خبر مرگ شنید به چاکس برزند تا سوسه
 و شاق به ساق می آید و به پشت ساق چنانکه باین آیت است که در بسیار تبارک در سوره
 لا اثم واقع شده و التفت اساق با ساق الی ركب یومئذین المساق و به ساق پای ساق
 دیگر از جهت نمی نفع پس قادر بنا شد بر جنبانیدن پای به سوی پروردگار و از آنرو باز گشت یعنی برانند
 ملائک روح را بجایی که امر کند خدا تعالی علین یا بهمین در داستان دعا کردن موسی
 علیه السلام آن شخص را تا ایمان برود و به معنی افشان برایشان هم کنون به زبان
 که این مضمون به در سوره ابراهیم در بسیار و نالی واقع شده و ان کل لما یسج لک دنیا و آخرت و بهیستی
 که به خلق مجبور گردانیده شده نزد ما حاضر گردانیده خواهند شد در روز قیامت برای حساب جزا
 در داستان آن زنی که فرزندش غیر نیست بنا لید و در لایعین رات در حکایت
 باغ به گفت تو غیب را زدن چراغ به معنی ابی هریره قال قال رسول الله علیه السلام قال الله عز وجل
 اعدت لعبادی العنا لبعین بالا عین رات و الا اذن سمعت و الا خط علی قلب بشر و صبح بخاری از
 ابی هریره روایت کرده اند که سید بن علیه السلام گفت که انصر خشانه و جل سجان فرموده بهیست که در هر یک
 خود که صلح الطمان و عنایات الهیه اند چیز را که چشم دیده است و نه گوش شنیده و نه گذشته بر دل آدمی
 از نعماء الهیه و الا غیر تناسیه یعنی این نعمتها را و بهشت برای خود پیدا کرده ام در داستان
 مذکور واقع شده به مثل نبود این مثال آن بود به تبارک و اولی که او حیران بود به اشارت باین
 آیت است که در بسیار و در واقع شده الله عز وجل لا یسجد و الا من مثل نور و کاشک و بهیستی
 معصیج خدای لورا سمانا و زمین است در راه نای باطل سمان و زمین بنور خود و عبادت خود راه می آید
 بحق اهل سمان زمین و نای است از تمام سمان سمانه و از هر چه قبلی است که در بهشت باشد یعنی هر که حق تعالی خود
 بی مثل دیده است و در آن به خلق تمییز کرده باشد اگر من جنت را به خلق تمییز کنم تصور می نماند در داستان
 و حکایت آمدن امیر المومنین حمزه رضی الله عنه به زره به فی تولا نقوا بایکم ام ای
 تمسک خواندی ز پیام خدا به این سوره بقره در جز و سیقول واقع شده و لا نقوا بایکم ام ای تمسک تفسیر
 این آیت در دفتر اول نوشته شده در داستان امیر المومنین علی رضی الله عنه در داستان مذکور
 به زین شش غمخوارگان بخبر به بند میدادند و از غیر به غیر به نفیست برانیدن و غمخوار
 در داستان جواب امیر المومنین حمزه مران خلق راه و حکم مردن پیش شو

تبع باب ۱۰۰ ساعه آید مراد از حساب ۱۰۰ سوره آل عمران جزایان قالوا واقع شده و صاعده الی غیره
 من رجم و جفته عرصه یا بسوات و لارض عدت للتقیرین و شتابید بان چیزی که سبب آزارش شده باشد
 از پروردگار شتابان باشد که رسانده مارا بهشت که از در بسته عفت پنهان آسماناست یعنی
 مانند آسمان را و زمینا صفت عرض بهشت که در جهت آنکه وصف طول آن در فیه شجره جنة یعنی
 برای پرستشگران از شرکت در داستان مذکور واقع است ۱۰۰ سوره الصافات صافات
 افروجا ابلاهی قهرمیان اترعوا اترعوا یعنی سرخ و اندوه و ملاک بیت الحمد ای مرگ میان بگذا
 بهیولی خشمین سارعوا با عراکشی و دوشید بیت اوزنا که در جزا صد چوب بود که گویا
 کی زد کمس و بعد از آب صبر آب جوی خلد شد و جوی شیر خلد مرست و دو و دو جوی دوستی
 در داستان مذکور واقع است ۱۰۰ آن درختان مرز افرازان برند چکان درختان
 از صفات پابرند و اشارت باین آیت است که در جزو تبارک و سوره اجماعه واقع شده یعنی
 بر صفتی جنة عالیة قطوفها و انیس لیس آنکس در زندگانی باشد پسندیده صفاتی از کدورات و عقول
 بحسب و شمت در بهشت بلند میوه آن نزدیک است یعنی دست عالمی باید و منقطع بود برسد
 در داستان مذکور ۱۰۰ کاسان را منتظر سیکشتی و تخم نروداره روم یکا شسته به مراد از
 آسمان عالم ملوی است و در داستان مذکور ۱۰۰ در زمانی این دو نکت از کمان و لا خدا
 کوی شتاب و مران چمن ابی عمر قال قال جل المصنوع علی الله علیه و آله و سلم الی الخ فی البیوت
 قال ادا البیت فقال لا ضاع و کان الرسل لعلوا کشف علیهم شکوه یعنی در هیچ بجاری و هیچ مسلم
 روایت نمود که گفت این عمر رضی الله عنه اگر گفت مردی برای غیر علی اسلام که من خدای می شود
 در یوم پس فرمود علی السلام چون بفرستی تو پس بگو که نیست خدای و فریب و بود آن هر که شکسته
 سیکشت این سخن را فانی اکبر ای روی ان حبان بن منفذ عمران الاضمار یعنی الله کان
 فی البیوت قال المصنوع علی الله علیه و آله و سلم اذ ابایت فقل لا اله الا الله و لی بخاتم الله و لی یحیی
 بزبان بجز جنة خرد و فرست هر دو آمده و اللغات است لیکن اکثر بینه فروخت می کند و در
 داستان حیل دفع مغبون شدن و برین و شری ۱۰۰ که تانی است از حاکم المصنوع
 است تمجیل است شیطان لعین ۱۰۰ سوره قاف و بر و حمد واقع شده و الله خلقنا السموات و الارض
 و ما بینما فی ستة ايام و برین که ما فرموده آسمان و زمین را و آنچه میان ایشانست در شش روز
 از روز یکشنبه تا شنبه در داستان مذکور ۱۰۰ تانی گشت موجود از خدا تا شش روز

این زمین و چرخها چمن انس یعنی الله علیه و آله و سلم قال رسول الله علیه و آله و سلم انما فی الارض
 و الجنة من الشیطان جاع صغیر مر و سیت از انس یعنی الله علیه و آله و سلم گفت انس که فرمود رسول علیه السلام
 آیت که از حق تعالی است و شتابی از شیطان است و در داستان مذکور ۱۰۰ اگر چه قادر بود
 که کن فیکون ۱۰۰ صد زمین و آسمان از دیرین و اشارت است بیکریم که در آخر سوره یسین بسیار
 و مالی لا واقع شده انا امره اذ ارا شیطان ان یقول لکن فیکون خیرین نیست امر او چون ارا که
 موجود گردانیدن چیزی را که که بگوید بر آن چیز را که وجودش و لیس موجود شود بی توقفت از برای آنکه
 افعال خدا تعالی را حاجت با سبب و آلات نیست بلکه مجرد تعلق ارادت بر او موجود و در حال
 بی توقفت و تحافت در داستان مذکور است ۱۰۰ این تانی از بی تعلیم است که طلب
 آهسته باید بی شکست ۱۰۰ در داستان وفات یافتن یال باشد ای طرب ۱۰۰
 تاکنون اندر حرب بودم و ز زبیت ۱۰۰ تو چو دانی مرگ به عینیت چیست و حرب یعنی اول فانی
 بجای می است یعنی شمشیر و غصه و بی خبر ماندن من صراح در داستان حکمت میران
 گشتن تن بمرگ ۱۰۰ که در دیران تا کند محمور تر و قوم اند بود و خانه محقر و بیکریم که اگر کسی
 اندازی جانب بخسید و شود و چسبیده و شمرده و فرام آمده بود مانند پوستی که گفت آتش آن
 رسیده باشد در داستان تشبیه دنیا که بطا بهر فرخست و بمعنی تنگ ۱۰۰
 که هر که مایه تر نیست و طول ۱۰۰ زان طیش تنگ آید جان کلل و کلل یعنی مانده شدن شیشه
 تنگ و درون جان چنگاک که کرد ویران تا کند فقر و کسب و چنگاک آدمی و حیوانی را گویند
 که دست و پای او بکوزد و ناله است باشد در داستان مذکور ۱۰۰ هر چه زریخ بهشت است
 از جاد و از نیمه و زینات ۱۰۰ مقول مولوی است بیت هر کی از روزی غیری غافل اند و هر کس که غیب و عاقل غیب
 یعنی گاه بیت بیکریم که طاهره خانه کسان ۱۰۰ بل از خانه خوشی از آن ۱۰۰ بیکریم که در داستان بیان نکند
 غفلت غمزه و تارکی است ۱۰۰ چون زمین برخاست از جوف ملک جل شنبلی سایه باشد و ملک
 و ملک زوال و غروب ملک سیاهی جو میانه بهیت دو پیوسته هم از نیمه بود و بی زان
 مستخرج بود و چشم بینه روشن بیت و هم افتد در خطا و در غلط و عقل باشد و احاطه بها
 فقط ۱۰۰ در داستان مذکور ۱۰۰ چون دوم بار آدمی زاده بزاده پای خود فرق علمها
 نهاد و قول عیسی است علیه السلام من یلع ملکوت السموات من لم یولد مرتین یعنی هرگز زنیاید
 ملکوت آسمانها را یکبار زانیده نشود و دوبار یعنی یکبار از زانیده نشود و بار دیگر از طبیعت خود

و دعوت خود بر آید و ترک زاده و اختیار نماید و از خود میرود و بحق زنده شود یا در ملک استیلا گذریابد
در داستان مذکور سه علت اول نباشد و دین او و علت آخر ندارد و دین او و مذمت حکمت
که خداست و تعالی را علت اول گویند و دیگر عالم را علت ثانی گویند هر یک از خانه شک و تاریکی بر آید
با این چیز با کاری ندارد و فایده ندارد از این تشبیه با قیاس اینجا را از تشبیه بیان حقیقت نفس
با قیاس است نه تمثیل چنانچه ابیات داستان ناطق برین معنی است در داستان تشبیه
نفس با قیاس سه مجتهد هر کس که باشد نفس شناس چه اندران صورت نیندیشد قیاس
چون نیاید نفس اند صورتی به از قیاس آنجا نماید عبرتی به نفس می روح قدسی دان یقین
آن قیاس عقل جزوی تحت این عقل از جان گشت باوراک و فرجه روح او را کی شود زیر نظر
در این ابیات مضمون این حدیث است که ان بنی آدم نفسان هم مثل شعلات هم
فانفس اتی بها العقل الباقیه الروح التي بها النفس الحيوة فیه توفیق عند الموت و توفیق
النفس عند النجوم بدستی که در بنی آدم نفس روح است مثل نور و نفس روح مثل شعلات آفتاب
است بر عالم چنانچه در شعلات آفتاب عالم روشن است و در میت موجودات بدان شعلات است و اگر
آفتاب و شعلات او نباشد هیچ موجود بر نظام خود نماند و چنانچه شود پس نفس فایده است که در نفس
جاری است در ابدان بنی آدم و حیات که بدو حس و حرکت و ارادت است پس قوت میشوند
و منتفع میگردند نفس جاری و حیات نزد صورت طبیعی که مقدر شده است و مقرر رسته چنانچه
حق تعالی فرمود ان اهل الله اذا جاءه لا یجسره فیه یفوت و نفس تنها نزدیک خواب یعنی محض
گرد و از ادراک باز ماند در داستان آداب متعین و المبرین سه لیک
بابی در تعبیرهای ضمیر به صدقه سلطان بهیشتان و الیک و نعم جوینی در کنارش گشت بهیشتان به از
سر زبده نظر کن در دمشق و نیش اسوخی از پنج دین به که اگر تازه نکشی آن کس به دین کن
لا حول عمران زاده ام به که لا حول این طرف افتاده ام به طفل ماسیت نمائند طمٹ را به جز که
بهست چون حلوا اثره و عمران یعنی محو طمٹ یعنی فروغ عین در داستان فرق میان
و استن چیز بی مثال و تعلید به عجز از ادراک ماهیت عموم به حالت عامه بود و در باب
سیف و این عجز از ادراک ماهیت حالت عامه است چه باسیات که مرتبه یقین ثانی و صور علمیه حق
و مرتبه برتران که کنایت است از مرتبه غیب بهیبت پیش چشم کمالان طریقت که وجود خود را فانی
کرده نبات حق بقایافته اند عمران است چه عدم ادراک ماهیت و کنه حق سبحا و تعالی بحجت

منابر و تئیسیت است هرگاه در مرتبه فانی اند و بقا با الله میان مددک و مددک منابر بی تشبیه
نماند و اتحاد ذاتی بهم رسیده و عجز ادراک بر طرف شد و موافق این اعتقاد است آنچه در فانی کس لغت
نظر بر آمده که بعضی از متکلمین نقیص بر آنست که شاید بالهام و وحی ضروری که حق تعالی در تشخیص
بیافزیند بواسطه ریاضت و تصفیه باطن بکنه معرفت حقیقت ذات باری تعالی تواند رسید عایش
از سر حق و ذات حق در وجود بعینه وجود مطابق که ادراک عوام طوالت انام بان نمیرسد و از احاطه
در یافتن هر ناقص بی بکنه آن خبر و چه افشاء و ایضاح اسرار ذات حق پیش نامه بنابر نقیص فهم انمای
شمر و متوج انواع فساد است و هرگاه این مرتبه لا یقین که سر حق و ذات اوست از زحمان اسرار او که
فانی اند و بقا با الله یافته اند نفسی نباشد و ذات معنی که عبارت از اعتبارات ذات اوست به شرط
ثبوت اعتبارات غیر شناسیده و متعلق این اعتبار ظهور ذات است چگونه از کمالان اصل تحقیق می شود
و عقل شکی که کنایت از شکلی است و حکما و اسلامیه است میگوید دریافت ستر ستر با سنجاست
حق در وجود از احاطه ادراک بشری بیرون است ولی تا وی این محال را ذکر ننمود اند که در تطبیق
که در ادراک اسرار ربانی است و واقف استار جانی میگوید آنچه فوق حال رباب قال است که
رشته به موت و نزد انما حال بنیاد هرگاه رفعت عالم ظاهری قال این طبقه شود حدیثی
و کشف این حال بر ایشان ظاهر میگردد و الله اعلم بالصواب داستان جمیع و تفریع
میان نفسی و اثبات سه بعرفون الانبیاء و الله اعلم بالصواب داستان جمیع و تفریع
انبیاء و الله اعلم بالصواب داستان جمیع و تفریع انبیاء و الله اعلم بالصواب داستان جمیع و تفریع
نماینده در داستان مذکور سه پس چو بعرف گفت چون جایی دیگر گفت لا بعرف
غیر سه قدره مراد آنست که حق سبحا تعالی یک جای فرمود گفت و جایی دیگر لا بعرف غیر فرمود
پس این عرفان و غیر عرفان یعنی انبیاء و اولیاء با نسبت باشند و اینها رقت قیاس حق اند و حق یکانیت
ایشان را می نمایند یک نسبت نمیدانند چنانچه ابیات مابعد و بعد از این سخن است و در بیان مسئله فانی و الله اعلم
در پیش چون باشد پیش آفتاب نیست باشد بهست در صف صلاب و در نور و جزو معقول و معنوی
انعام و جزو اذ سمعوا و هر دو واقع شده الذین اینها هم الکتاب بعرفون انما بعرفون
انما هم آنکه داده ایم ایشان را توریست می شناسد ایشان قرآن را و اصح آنست که بعرفون
همچنانکه سه شناسند پس ان خود را و میان که دوکان یعنی شناختن در داستان
مذکور سه انهم تحت قبالی کامنون به جز که نیردان شان نمائند از مومن به حدیث بیست

اورایا بی تحت قیالی لایعهم غیر سے دوستان میں پس بروہای مسند بنی شناسند ایشان را
 غیر از من در دوستان مذکور سه دروہ صد من شد یک اوقیہ مثل چ چون در انگلی
 دورو سے گشت حل چ اوقیہ نیم وز نیست مقرر در عرب والا و قیہ اربعین در ہما تا موس
 در دوستان قصہ وکیل صدر جهان کہ مہتمم شد و از بخار اگر بخت ہ گفت
 تاب فرقم زین پس نماند بہ صبر کے داند خلعت را نشان داد خلعت بالکس وقت و رسیدن
 از فراز و پریشانی عشق و غم آن وار من غم خوردن در دوستان مذکور باد
 جان افزا و حم کرد و با آتش خاکستری کرد و ہما بخار چون جنت شود و از المرض
 زرد و زردی ان برگ اواند رسیدن بہ سرس تباہی و فساد بیت ہمچو کوی پیش از فوت
 ملک چ نفس را کالو دیا رحمت مشککہ در سورہ کریم در سیارہ قال الم اقل کاتق شد
 و از کفی الکتاب یکم اذ انتہی بہ من اہلما کما اشر قیانا تحت من و ہمچو جانا فارسلنا اہلما
 روحا فتمثل ہما لہ رسو یا قالت الی اعودیا لرسن مشکہ ان کنت اقلیا و یا و کن ای محمد
 در قرآن قصہ مریم را وقتی کہ در شد از اہل خود در مکانی از جانب شرق از برای آنکہ میخواہست
 ناخسل کند از حیض پس دور شد در جانب شرق سرای خود و بیت المقدس پس فراگرفت از جانب
 پیش اہل خود حجابی و پردہ کہ مستور باشد از ایشان پس فرستادیم ایسوی مریم جبریل پس مشور
 بصورت آدمی راست قامت و تمام خلقت گفت مریم بدیستی کہ من پناہ میگرم بجدایتعالی از تو
 ای آدمی اگر تو مومن خدا می ترسی پس درو شوی از من بہ پناہ و من من بجدایتعالی از تو در دوستان
 پیدا شدن روح القدس بصورت آدمی بزم مریم از پناہ حق حصاری بہ ندیدہ
 یوز تکر نہ دیکہ آن ذہر گزیدہ یوز تکر بچہ حجرہ یوز خانہ خرد و حجرہ بیت خود باشد اقبال
 را دلیل چ جز کہ نور آفتاب بتفیل چ بتفیل یعنی در از بیت بانگ بزوی زود در کرم
 کہ امین حضرت از من مریم چ متفقون این آیت است کہ در سورہ کریم در جزو قال الم اقل ملک
 واقع شدہ قال انا انار رسول ربک لایسب لک غلاما زکیا گفت جبریل کہ من رسول پروردگار
 توام آمدہ ام تا بچشم ترا پسری پاک از گنا و کمال و غیرہ باشد یعنی آمدہ ام تا سبب بچشم ترا
 پس تو بچ کردن من در جائہ توصیت این حکمت و زبالہ نور پاک چ از بکش میشد پایے
 بر سماک چ زبالہ فکند و شعلہ لازم آست در دوستان غم کردن آن وکیل از
 عشق سه ای خاک آنرا کہ ذلت نفس چ دای آنکس را کہ بروی رفتہ چ رفتہ یعنی نسبت

ببر روی بینی بانگ کند فسق اورا مرد از من شہوت ست بہیت حقن لی یا میتقی لمن الفسوق
 ایسک یا تاقی تم السورہ سرود کن از برای من ای آرندوی سرود زندگی کہ سبب و مرد و زندہ
 گرد و نشین ای شتر من کہ تحقیق تمام شد خوشحالی دارین نشان کن بخت سواری ست بجانب
 خلد و بہستان مذکورہ ایی یا رض می فکلفا بشری النفس و اقصافا فرہ برک زمین آبخ در آنکس
 من تحقیق پسندہ است نبوش لی نفس دوستی را کہ تحقیق صفا شدہ بہت بہت عدت یا عدت
 البنا خربا نہم ما رجعت یا رجع الصبا بہ بازگشتی توای عبد براحت بسوی ما خوش آمدی نیکی
 آمدی نیکی چیزی ست کہ خوشبوی ساختن توای با و صبا در دوستان منع کردن دوستان
 اورا از رجوع بخار اسہ پند داد القصہ عاشق را پس بد عادل پیدر تو تحقیق چ عادل
 بسے ملاست کنندہ در دوستان لا ابالی گفتن عاشق ناصح عادل را اسہ
 ہر کی جان راستاند چہا از نبی خوان عشرہ امثالہا در سورہ انعام در سیارہ و او انشا
 واقع شد من چا بہ الحندہ فلم شرا امثالہا تفسیر این آیت در دفتر دوم تحریر یافتہ در دوستان
 بزہ کردن شاہ کی را از ان دو غلام و رسیدن از ان دیگر در دوستان مذکورہ
 یا سیر الخدای روح البقاہ اجتناب روحی و جدلی باللقاہ ای روشن رخ دای جان پائید کے
 کبش روح مرا بخش کن مرا بدیدار سمیت ل حبیب حبیب بشوی الحشا ہو نیا شیشی علی بسینے
 شاہ مرا دوستی ست کہ دوستی دی بریان سیکند دل مرا اگر نخواہد کہ برود بر چشم من برو
 در دوستان مذکورہ در س نشان آشوب و چرخ و زلزله فی زیادات ست عباہ
 سلسلہ زیادات نام کتابیت در علم فقہ از مصنفات امام محمد علیہ الرحمہ و مذہب حنفی
 و در دوستان مذکورہ سلسلہ این قوم جد شکیبارہ سلسلہ درست لیکن در بارہ
 تعریف در و تسلسل با چہ نزد ارباب مقبول قرار یافتہ الدور ہو توقف اشقی علی یا توقف علیہ
 ذلک الشی بمرتبہ او مراتب و تسلسل ہو ترتب امور غیر متناہیہ پس بہت چنین تواند بود
 کہ سلسلہ این قوم جد شکیبارہ درین صج مصنفات الیہ قوم واقع شدہ و بدون این محل صریح ثانی
 درست نمی شود اما در بیان تسلسل کہ در اصل عبارت از ترتب امور غیر متناہیہ است نزد
 قوم شقاق درست لیکن نہ در متعارف ارباب عقل اصحاب نقل غنی چنانچہ در توقف شیشی
 کہ آن شی سو قوت ست بران چہ چہ چیز عشاق سو قوت و راجع بر یارست در دوستان باب مرد
 عادلان و نصیحت کران را صد ہا آن چہ از سپند ان تا بعد و نام جلد چیز یوسف کہ در

[illegible][illegible]

سخن علی بن ابی طالب گفتند که در این سوره آمده و ایشان پنج هزار یا هشت هزار
 بوده در داستان مذکور که گفت حادثه ای سرافرازه که در این چهره تو می بینی
 اینچنین چهار آیه از این سوره است که در این سوره درین بیت عبارتست
 از شیطان که از کبریا قبال عرب بود و شیطان بدو پیش تمیز شده و غرضه بدو مقرر
 گشته بود و حادثه یکی از اسامی شیطان هم هست و در لغت معنی شیر آمده و در حیوانه الجیوان مذکور
 که شیر در لغت عرب معنی نام دارد و این از آن جمله است بهیچ گفت این دم من می بینم
 حجب چه گفت می بینی جهاشیش عرب چه جهاشیش جمع جهاشیش و جهاشیش که در داستان
 مذکور است وی همی گفتی که پانصدان شدم که بود آن فتح و نصرت و مددیم به وی ز عیم
 بود که ای لعین به این زبان نامزد و ناخیز و مدیدیم به تا بخوریم اندم و نوایم که تو توان
 رفتی و ما نیز می شدیم به پندیدن ضامن ز عیم مقدم و پیشوا تو کن گفتی در داستان مذکور
 که خدا آن دیوار خفاص غمنا که کور آن کار شیک را با نده اشاره باین آیت است
 که در سیاره عم در سوره ناس واقع شده انکس الذی یسوس فی صدور الناس من اشیای
 و حق که یا خدا کند عادت شیطان است چون بنده خدا را یا کند بگریز چون از کون غافل
 باشد بوسوسه و آید آنکه وسوسه میکند در سینه های مردمان از جهلیان و آدمیان یعنی شیطان
 انکس و الحن در داستان مذکور واقع است در خبرش تو را بنیاد کند
 بنی خبیث که اعدا و بد قال البنی علی الله علیه و آله و سلم اعدا و بد که نفک الی بن خبیث
 فرمود پیغمبر علیه السلام دشمن ترین دشمن تو نفس است که میان دو پهلوی است و در آنجا امر شایسته
 و نوا است دست و نهی او امر الی و باز دارنده از افعال حسنه و خیرات و مبرات و طاعات و
 عبادات الیه چنانچه فرمود و ترشانه ان انفس الاماره بالسوء و سابق نیز در دفتر دوم ترجمه این
 حدیث تحریر یافته در داستان مذکور واقع است که گفت پیغمبر که ان فی البیاض
 سحر او کن گفت آن خوش بیدار آن به کن بن عمر رضی الله عنهما قال قدم البنی علی الله علیه و آله
 و سلم رجلا من اهل مشرق فخطب فحمد الله و انشأ فقال رسول الله علیه و آله و سلم
 ان من البیان لیسو آراءه البیاضی مشکوه در صحیح بخاری روایت نموده از ابن عمر رضی الله عنهما
 گفت ابن عمر رضی الله عنهما که آید پیش پیغمبر علیه السلام دوم از مشرق یکی زیر قان بن بدو
 و عمر بن ابراهیم پس مکر کردند آن هر دو مرد در میان یکدیگر گویند که زیر قان یکم کرد و فضائل و

طالع مثنوی شرح مثنوی شریف
 کلمات خود بکلمات نصیح و کلام بلایع و عمر بن ابراهیم گفت که نیستی تو که بدین بزرگی نمایی
 زیر قان گفت که این از حسد است پس عمر دومی مرتبه جواب کرد و عبارتی که این بود از عبارت اول
 پس تعجب نمودند مردم از گفت و گوی آن هر دو میان هر دو و عبارت بیغ و کلامی صحیح و قش
 الفاظ و استعارات و ذوات معانی و تشبیهات پس فرمود رسول خدا علیه السلام بدستی که پیغمبر
 است هر آنکه سحر بینه یعنی از زبان چیزی است که تصرف می سازد مغلوب سامعان را بوسه
 حق اگر چه غیر حق بود و بینه گفته اند که مراد از بیان چیزی است که کتاب میکند بدو صاحب
 ادراک گناه آنچه کسیکند یا سحر بر کسی یعنی علمای برانند که مقصود ازین کلام مذمت بیان است
 که در نخستین کلام تصنع و کلف نور زد و اما قول پیغمبر علیه السلام ان من اهل مشرق حکمت و قول علیه
 و آله و سلم لیسو لیسو لیسو است نه هم فافهم در داستان جواب گفتن مهمان ایشان را
 و مثل آن وردن بدفع حاکم کشت بیا ننگ و فتن شتری را به پیش و وجه بود
 بتوراک تو طفل که کشد و طفل سلطان بیت کفیل به بتوراک بتنگ و طفل خرد و در زینت
 بنظر و آمده که بتوراک نام دو چوبیت در باغها و مزایع بر یکدیگر زنند تا مرغان از بیا ننگ وی
 بگریزند کفیل با کس بهر مند و فامده مند و حصه و اینها را درایت چند و چیزه که ننگ برستور
 قرار نتوان گرفتن صراح در داستان مذکور است گفت پیغمبر که جا و فی اهلست به بطیبه
 من تعین بخلت به جا و صیفه مانسی است از جویشی جو که در در زمانهای پیش بطلان و شش
 کسیکه جزم کرد و بخلت یعنی بپادشش و ثواب آن در داستان مذکور است هر که بین
 مر عطارا صد عوص به نو و در باز و عطارا ازین غرض و جمله در بازار از آن گشته بند به تاج
 سودا و آمال خود دهند به زور و اینها نشسته منتظر به تا که سودا بیدل آید صحره چون بر بند
 کا و در پنج پیش به سر و گرد و عشقش از کالای خویش مگر زمان ماندست بآن کونده به کالای
 خویش ارج و مزید همچنین علم و هنر و جز و چون ندید افزون از اسناد و درشت و تابه از آن
 نیست جان باشد غریزه چون به آمد نام جان شد جز بیز و چیز بیز بفاعت و جزات در
 داستان مذکور است مال و تن بر فتنه ریزان فنا حق خردیش که الله شتری
 اشارت است باینکه در چند جا تحریر یافته است قال الله تعالی ان الله اشترى من الکونین
 انفسهم و اموالهم بان لم یجدوا در داستان مذکور است ان الله اشترى من الکونین و انکون
 از پس کلام پس و انکون که در جزو عم واقع است انکون حتی زخم الاصابه مشغول کرد

که ترسبوت بدیشانی را اتفاق کنند بر آنکه بیاورند با خدا این قرآن در فصاحت و بلاغت
و حسن نظم و کمال معنی و خبر از غیب بیاورند مانند او را در صفتها با آنکه در میان اینان نصیب او بجا
عرفان هستند و اگر باشند در سر از ایشان مر بر سر را هم پشت و مددگار ایضا در وستان بخور
تفسیر این خبر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که آن ملقرآن نهاراً و بطناً و لیلته یطین الی سینه
البطن در وستان مثل زدن کور رسیدن کوره اسب از آب خوردن
سه آن شیخ کیدن بکوه میر رسید چرمی برداشت و از خود میر رسید به شیخ کیدن بهینه
صغیر زدن و بانگ کردن در وستان مذکور سه پی روی پیران ره سپرد طعن
خلقان همه بادی شمره اشارت بمضمون این آیت است که در جزو تبارک در سوره نمل
واقع شده و اصبر علی ما یقولون و اجمروهم بحاجتکم آیت و اجلب علیهم خیلک و جاک
و شارکم فی الاموال و الا لا و وعدهم و ما یعدهم الشیطان الا غروراً این آیت در جزو تبارک
در سوره نمل آیه شریفه واقع شده و بر انگیزان برایشان سواران و پادگان خود را خطاب
بالمیس است علیه السلام یعنی دیوانی که معاون تواند در سوره و اخوانهم را جمع کن در سطر ایشان
و شرکت با ایشان در مالک که از هر جمع کنند یا بر باد دهند یا در مصیبت صرف نمایند و در
فرزندان نیز شریک شوند تا از زنان حاصل شوند و وعده ده ایشان را بکفر و فساد و در وستان
تفسیر آیت و اجلب علیهم خیلک و جاک و شارکم فی الاموال سه
توجه عزم دین کنی با اجتهاد و دیوانگست بر زنند از زناده اشارت بمضمون این آیت
که الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الشر لیکم مغفره من ذنوبکم و در وستان
مذکور واقع است سه تا چنان نومید شد میان شان زفره که روان کافران
زایل شود بمضمون این آیت است که در جزو قد سمع الله در سوره ممتحنه واقع شده یا ایها
الذین آمنوا استمعوا لقرآن غضب الله علیهم قد یسوا من الآخرة كما یسوا من الدنیا و استمعوا
ای گروه مؤمنان دوستی کنید با گروهی که خشم گرفته خدا بر ایشان برانگیزد تا امید شد بود از
ثواب آخرت چون دانستند که بسبب عناد و کتمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا
بیچ نوع خطرات و شوایات اخروی نخواهد بود و لا یمرونا امیلاً از ان بچنان که نا امید شدند
کافران از اهل قبور یعنی از رجوع ایشان بدینا در وستان مذکور واقع است سه
عکسبوت دیو بر چون تو ذباب که ز فرودار و بر کبک و عقاب و اشاره بجهان استثنایست که

در دفاتر سابقه و همین دفتر نیز گذرشته در آیت قال رب بما اغویتني لا بد منی لهم فی الارض لا یغویهم
و یجین الاعداء و انهم یخلفون در وستان رسیدن بانگ طلسم نیم شب همان
سجده را سه همچو دوی بود آن سود بخت که کاشی دید او بسوی آن درخت چون فانی تبار و
موقوف بود و نارسه پنداشت آن خود نور بود و اشارت بمضمون این آیت است که در جزو قال
الان قالک در سوره طه واقع شده و ازای نارا انقال لا یلکون الی انست نارا علی بیکم من انیس
او اجد علی النار بزی در وستان ان عاشق با صدر جهان سه من تبرسم
واقع یاده را به آنکه ترسد من چه ترسم و راه بر فلک بر است از انبار و قاده اصلاً ثابت و
فرعانی السما و در سوره ابراهیم در سیاره و ما ابره نفسی واقع شده ضرب الله شاکله طیه
کسب طیه معلما ثابت و فرعی فی السماء و فی کلما کل جین باذن ربها و یضرب الله الامثال
لناس علیهم ینذرون آیا نیدی خطاب با هر سخن خطاب ست میفرماید بکندی و نداشتی ای
بنده دانا و دنیا که برای تنبیه شان چگونه زود خدا مثلی دید اگر دانید که یا کین و را که کله تو حیدست
یا دعوت با سلام مانند درخت پاک که آن نخل است یا شجره است در بخت بیخ او در زمین استوار
و شلخ آن در بختی سید به میوه خود را در هر دمی که خدا حکم کرده میوه دادن بارادت تو کون
آفریننده خود و منیر خدا را شلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان را یابند
در وستان مذکور سه متصل نبود فقال و درخا و نورشان منروح باشد درخا
سناغ بنه روان شدن بهیت جمل از برای جهان زان حکم میش به جنت جنت و عاشقان
جنت خویش بمضمون این آیت است که در جزو قال فما خطبکم واقع شده و السما و بیننا یا ایها
المؤمنون و الارض فرشتا با نعم الما بدون و ن کل شیء خلقنا و کلکم تذکرون و اسما را
بنار که دم بقوت که بر آفرینش آن دو ستیم و ما توانیم بر بنادان یاکشا و کشته ایم روز سه را
بر بندگان چنانچه خدا ساخته ایم آسمان را بکست و دیم زمین را پس نیک گسترانده ایم و از هر چیز
از اجناس موجودات بیا فریدیم و در نوع کی می مروج و دیگر است باشد که شایسته بر شوید و دانید
که دعائیت و فدائیت من است و تفصیل این در تفسیر حسینی مذکور است ان شیت ظلیط
در وستان مذکور سه برج بادی ابرسوی او برده تا با جارات و خم او بر کشد و هم کران
او هم گفت الرطل لثیل قاسوس در وستان منجذب شدن جان نیز
بعالم ارواح سه میل عان دیکت است در معلوم و میل تن در باغ و راغست و گرم

بر زمین درین طرح تعقید واقع شده معنی بیت چنین میشود گفت من و این بانگ و چنین
 من بمنزله عدست از این بخت بیا بر زمین بیار و دروستان حکایت عاشق و دراز
 به جز بیار امتحان سه بود اول نموس غم انتظار به آفرین شکست که هم انتظار به بیایی
 اول در غمش انتظار نموس او بود که شاید انتظار نتیجه بخش رسال گردد و خود را بکانت می خوش بیا
 آفرودا که شکست همان انتظار در صرع نانی کانت یعنی موصوله است یعنی همان انتظار جنوب
 شکست بنای صبر و اندام اساس طال او شده عاقبت پای بر کس غریب بباخت چنانچه
 آیات بالعبد مویکد این معنی را که در بیت اول واقع شده قائل شکست مراد شده
 هم وجه دارد ایضا در دستان که کورس از مقامات تبیل تا قناده پای به پایا ملاقات
 تبیل باشد اگر دیدن کار که خاصه بر اسه خدا کردن و تبیل مل از دنیا بریدن اینجا
 همین معنی مراد است بیت یکم سنائی اینست که مویکد صفون آنرا بسته اند به بیت
 عجیب که از قرآن نصیبی نیست بجز نقشه که از خورشید جز کره نیاید چشم تابینا به کاس
 و افسانه نرند به نیست بختی و تمیق بلند به نرند اینجا یعنی بیت است قاصدا ان بذا
 الا ولین چند جا از قرآن واقع شده ایضا در دستان که کورس ذکر عیبه و عروش
 بر سما ذکر ذوالقرنین و خضر و اریا به اریا یعنی نام الیاس و قبل خضر علیهما السلام



بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن الحمد لله حق حمده همه ستایش و سپاس مر حناب مقدس از شواحب نقص و مضر ایضا
 کمال منزه از حد و او الصلوة و درود و رحمت خاص علی خیر خلقه بر بهترین آفرینش و محمد
 که نام با احترامش محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و ذریاته و بر اولاد اعدایان فرزندان او اما بعد
 هر چه که باشد بعد از حد و درود و مصطفی و هذا طعن اربع طعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ
 کردن یعنی سفر چهارم سفر نیست متوجه الی اسن المراج بسوی نیکوترین منزلها و اول طعن
 و بزرگترین فایده تسکین طوب العار فین شاد میشوند دلهای عارفان ببطاعت بطاعت و دیده و رسته
 آن طعن کسر و الریاض همچو شاد شدن بوشتا نه باصوب النعام بقطره آب بر دلس ایمن
 و همچو آرام گرفتن چشمها بطیب النعام بخواب خوش نید در آن طعن ارتیاح الارواح رحمت
 جانهاست و شفا و الاستیلاج و شفا و تنها و بهو و آن طعن کما انشیه الخاصون همچنان است که
 میجویند و در آرزو میزنند بکمالان چونند دوست دارند ایشان آرزو بطلبه اساکون میجویند و در آرزو
 و متوجه می کنند آرزو آن طعن البیون قرة چشمها را روشن است و شفا و تنها و بهو و آن طعن
 بطیب قمره شمس بود است این چنین کسی را بختا کند بچندین طعن اجل المرات بزرگترین خواهشها
 و امنی و آرزو و آن طعن بصل العلیل رسانند و بیاست اسه طیبه بسوسه طیب و

و آن معنی باری الهی جیب راه نایب و دوست است بسوی دوست و محبوب و دوست
 و آن محمد متین اعظم العوالم بجه خدا از بزرگترین بخششاست و انفس لرغاب و از
 انفس ترین عطا باست و آن فطن محمد و محمد الاله فو کشفه و تاز و سازنده عهد الفت است
 یعنی زمان الفت با قول و قرار الفت و مسلح عسره و آسان کننده و شوری اصحاب کلفه
 اهل پنج و محنت است و آن فطن یزید النضر افزون میکند بنیای قیام اسفادان فطن حشر
 و باست لمن بعد کسی را که دوست و سرور را و سکر و شادی وستی است لمن بعد کسی را که
 سعید است و یکنه فطن صدره و دیگر نه است صدر و سینه آن فطن با چیز بر که کم فطن
 صدر و انانیا با دیگر نه نیست آنچه بر سینه های زنان فطنه و سر و گون فطن که آن چیز
 حلما باشد جز اول اهل علم و اهل در حالی که آن چیز جز او با و پیش است مر خدا ندان دانش و
 کردار را فطن پس آن فطن کبیر طبع همچو ماه شب چهاردهی که طلوع کند و بدرج و همچو بخیتی که باز گرد
 نماند علی تا میل آلامین بخیتی که افزون است بر آمد داشتن امید واران با آن فطن افزون
 بر جبار امید واران را که در دوا معالین بخیتی که دفع کننده باشد دفع کردینهارا همچو دفع کردن
 عالمان و حکام با آن فطن دفع کننده است و در معنی عطینیز آمده در آن صورت را که بخیتی
 عطا کننده خواهد بود دفع اهل بر صیدار و عمل را بعدا تخفاه بعد از فرو شدن آن عمل و محیط
 اگر چه و فراخ میسازد امید را عند القبا نه نزدیک تنگ شدن آن امید که شمس اشرف تپو افتاد
 که روشن بر آید بین غما نه تفرقت از میان ابری که تفرق شود و آن فطن نور اصحابنا نور
 است مر یاران و مصاحبان ما را و کنز الاعقاب با و کجیت مر آیندگان ما را و نسال الله و نرجو اجمع
 ما از خدا توفیق و در اشته از برای شکر آن فطن فان اشکر لله لعلین پس بدستی که شکر قدرت
 و کما پادنده موجود را و عید سینه جانور رنده است و اینجا در زندگی که جو در ازل اهل عالم اهل عالم
 را از جو دست مناسبت تمام دارد و صید الاله و شکار کننده است هر مزید را و لا یكون دینی باشد
 هیچ چیز را الا برید که آنچه بخیر اند الله تعالی و ما بخیرانی انی کنت ناگاه و از آنچه اند و گین می سازد
 مرا این است که بدستی که من بودم خوابان اهل من بر و طبیب استبسم ششول میا ختم خود را از
 خواب بخوش نفسی یعنی بخنجان خوب خواب را از خود دفع میکردم الی ان دعت و دعاء الی من فطن
 ما آنکه خواند که بر تیرایم خوش آهنگ در شاخ میشه نفر و میکا با محسن الترم که فرو و متنازست که از او
 بسر و نیکو فو قبل میکا با کیت صبا به پس اگر پیش از گریه اگر یکدیگر از روی خوش یا عشق

بسیدی شغیت انفس قبل التندم بعدی شفا سید ادم انفس پیش از ریشمانی و زداست و لکن کیت
 قبل منیع الی البکاء و لیکن گریه او پیش از من پس کیت مر اگر میکا با فطن التندم گریه آن کیت
 پس کیت که فطن مقدم است رحم الله التندمین رحمت فرماید خدا تعالی پیشانی را و التا فزون پس
 و التبحرین و در یادان و دشووران را و التبحرین و کوشش کنندگان را و التفضل فطن خود و کرم
 و کرم خود و جزیل الا که و نما فطن بزرگ خود و نعمت های سرگ خود و فو خیر رسول پس و بهترین سوال
 کرده شده است و اگر مامول بزرگترین امید داشته شده است فاطمه خیر حافظا پس و ایجالی
 بهتر است در حالی که حفاظت و نگاهبانی فرماینده است و هو ارحم الراحمین و او مهربان ترین مهربانان
 است و فخر المومنین و بهترین مومنان و آرام و سپیدگان است و خیر الوارثین و بهترین وارثان است
 و خیر الخلق لا ازاق العبادین و بهترین عباد رساننده روزیای عبادت کنندگان است و از ارحم
 و دوری و سان نراعت کنندگان و الحارثین و کشت کنندگان و صلی الله و در و رحمت فرستد
 خدا تعالی علی محمد و محمد صلی الله علیه و سلم الا که من و بر اولاد او که بزرگترند و علی جمیع الانبیاء و بر همه
 پیغمبران و المرسلین و بر جمیع فرستادگان آمین رب العالمین

شرح ابیات فارسی آغاز دفتر

سه شنی را چون تو سبدا بوده که فرزون کرد تو پیش افزوده و در نعمات الهی مذکور است
 که سبب نظم شنی آن بود که چلی حسام الدین که بعد از فوت صلاح الدین بیابان و خلافت خدا
 مولانا با و منتقل شده بود و پس اصحاب با الهی ناسر حکیم سنائی تو خلق بطیر فرید الدین عطار و صیبت نما
 وی دریافت از خدمت مولانا در خواست که اسرار غزلیات بسیار شد اگر چنانچه بطیر ز الهی تا سرین اظم
 کتابی مشغوم کرد و تاد و دستان را با دگاری بود غایت عنایت باشد حضرت مولانا فی الحال از
 سر و تار خود کاغذ بدست چلی حسام الدین را در اینجا نهاده بیت از اول شنی نوشته از اینجا که
 بشنوازی چون حکایت میکنند تا آنجا که پس سخن کوتاه باید و اسلام بعد از ان خدمت مولانا
 فرمود که پیش از آنکه از غیر شما این و ادعیه سر بزنند از عالم غیب و در علم افکار کرده بودند که این نوع کتابی
 نظم کرده شود و با تمام تمام و نظم شنی شروع کردند گاه گاه چنان بودی که از اول شب تا مطلع فجر
 و در وقت مولانا املا میکرد و چلی حسام الدین می نوشت و مجموع این نوشته را با و از بلند بر خدمت مولانا
 میخواند و این بیت اشاره باین معنی داشته بر عقیده است ایضا و آغاز دفتر سه شنی

این دم در نظر شد مثل سحرگون اندر سفره ای عیار الحق تویدی حال او حق نوروت پانچ فانی
 در نجات الناس مسطورست که روزی علی حسام الدین بر من مولوی رسانید که وقتیکه صاحب اسنوی
 مخدومی را میخواستند اهل حضور در نور مستغرق میشوند می بینم که جماعتی غیبیان بکف دور باشند و
 گرفته حاضر میشوند و دیگر از سر اخلاص هم فانی میکنند و امان و شایخای دین او را میبرند و نشان کف
 بمسقر سقری اندازند حضرت مولانا فرمودند که چنانست که دیدی و این دویست در آن وقت بزبان
 انجلیان مولوی جاری شد و بقیه قصه مسجد اقصی سه زان که چنته را نه زالت بسته اند
 بلکه از اعمال و نیت بسته اند با اعتبار اعمال و نیت عباد که در علم حق بوده فرموده اند و الا شخصت
 که ایجاد چنته قبل از خلقت عبادست در قصه عطاری که سنگ ترازوی و کل سرشوی
 بود و سه گزنی چشم خطی سبزی بی کباب از بلوی خود بخوری پانچ از راه چشم اگر رای هر
 باشد و اگر گزنی حجه خوانده شود و زنا خواهد بود در و استان آزاد شدن بلقیس از
 ملک و مست شدن او از شوق ایمان سه چند صنعت رفت ای انکار تا جواب و
 کل انکار زوایل آنی و آب گل سگفت خود انکار نیست با نیک نیز و بخیر کاخبار نیست هیچ از دست
 در جواب بر این انکار را در دست اول به تمام انکاری ملائکه در خلقت آدم علی بنیاد علیه السلام
 که بچشم نیاسن نیست دنیا و انکار ابلیس در سجود او که ابلی و استیکر و کان سن انکار فرین شرح کرده و آب
 و کل را در دست ثانی با استدلال دوم و جامعیت امر در شرح با نیک نیز و بخیر کاخبار نیست بلقیس که
 او از کمال آدم بخیر و تفسیر نمود و این هیچ مناسبت بوضع و محمول درستان و مقول حضرت بود که
 ندارد بل مراد مولوی انکارات نشأت خلقت انسان است که در هر مرتبه از نشأه آخری انکار داشته
 اول خاک از جسد آدم که ابوالاباست بعد از آن در ذرات غلظه از مضمه از غلظه و جاری از جویانی
 الی اخر این مقدمه را شبیه بلقیس انکار سلام سلیمان علیه السلام تعلیق او بخت گردانیده
 حشر و جاه و دین منمن زمین فرموده و همان انکارات نشأت را در این بخت اقرار ساخته که لا ینفخ
 عنهم منظر العاد و در استان آموختن قابل پیشه گور کنی از زناغ سه
 چون از ترک فکر این عاجز شدی و از گناه آنکه هم عاجزیدی چون بدی عاجز پشیمانی زنجیت و
 عاجزی را باز جو زنجیت است و عاجزی بی قادری اندر جهان که کس ندیدست و نباشد این
 بدان و توجیه این سه بیت و در طریق میتوان کرد که آنکه چون از ترک فکر پشیمانی بی عاجزست
 بعد از عاجز شدن از ترک گناه که ترک گشت شدی عاجز بودی و هم گناه هم پشیمانی اختیار از تو واقع شده

پس با وجود عجز و پشیمانی از نصیبت چه در امری که با اختیار نباشد و از روی عجز صادر شود و پشیمانی
 و بی نداد و بنا بر حق این امر با وجود عاجزی و اختیار و ترک از جیب کسبت چه اگر عاجزی بی قادر
 نمی باشد درین صورت مقرر شد که هر دو از امر قضا است و با قضا حق کسی را چاره نیست پس رضا
 بقضا باید داد و خود را در جمیع امور تسلیم باید ساخت و این حق غلطه است و غلبه و قدر ندارد
 در اینجا مطلب ثابت غلبه قضا و عاجز بودن آدمی است و قضا حق و این را جبر محمود میگویند
 دوم آنکه چون از ترک فکر پشیمانی و عاجز شدی از ترک گناه هم آن وقت که ترک گناه شدی
 عاجز بودی و هر دو هم گناه و پشیمانی اختیار از واقع شده پس با وجود عجز و پشیمانی از ترک اختیار
 از نصیبت درین صورت شد که یک گونه اختیار مرعوی و بجزیر داشته چه اگر اختیار بی و پشیمانی
 نمی شدی و در امری که بی اختیار از روی عجز صادر شود و پشیمانی و بی نداد و بنا بر حق این مقدمه
 ترک پشیمانی جای ندارد نه چه اگر عاجز مطلق می بودی از گناه معرض گردید و پشیمانی نمی شدی پس
 چنانچه از گناه پشیمانی آمدی از پشیمانی گذشته کار نیکوتر و باریکتر اختیار کن و از گناه و پشیمانی بگذر
 نهایتش این عجز از تاثیر قضا و جیب حق است چرا که صفت عاجزی بی قادری نمی باشد و اشیا بعد از
 سبب میگردد اگر دو تا قادری نمی بود عاجزی نمی بود پس اینها از عجز نیست بلکه از قضا است و انکار
 با صواب و در قصه رس خرو ب در گوشه مسجد اقصی سه چون ربی از ترننگ
 بی رشد که خدا هم منت او میکند و انجام او از منت که خدا میکند قبول التماس و شفاعت است
 و در و دست با بعد معنی رضا و خوشنودی و جانان بادی نزدیک است اما اگر بقیه واقع کرده شود
 ختی که حق سبحانه و تعالی از انبیا بکشد در معنی ختی است که از خود خواهم کشید چه این گروه پر شکوه از خود
 خانی شده و حق بقایانند اندو ذره از سستی ایشان باقی نمانده درین صورت هر ختی که حق از ایشان
 بکشد از خود خواهد بود و منت را بر معنی که گفته شود درست است و در جالیس عقیل با نفس همچو
 تمارع مجنون با ناقه نیست بروی من هر دو ماره کرداید از تو صحبت اختیار و
 قاعده مقرر نموده است که هرگاه صلا این قسم افعال چون واقع شده از اصل خود تجاوز نمود و چنانچه
 متعکس شوند چنانچه شغل و رغبت عبارت سن شغلک عن الله من غیب عن ختی معنی امر است
 درین صورت اینجا اختیار معنی ترک باشد و نیز این مقام متعکس معنی است و در استان
 نوشتن غلام قصه شکایت نقصان اجری سومی بادشاه سه بن بیانی
 که پشیمانی که هم می بهتر که جنس تنی چنانچه چون جوال و د و عاریتی خود را نمی توانی که از چهار مرتبه

حقیقت پر کنی بتزلزلت که از بخت تن حیفه خالی که عبارت از غذای حیوانی و مستلذات شته است
 حق باشد و استان خمره دادن ابو یزید از زادن ابوالحسن خرقانی قدس سره
 بوی را برین میرسد از جان کویس و بوی یزدان میرسد هم از اولیس و مقررست که را برین نام
 عاشق و معشوق نام مشفق است و معنی این بیت تقاضا آن میکند که بر عکس باشد چه مراد است
 که بوی معشوق میرسد از جانب عاشق گویند حضرت مولوی اتحاد عاشق و معشوق و کشش عشق را از جانب
 معشوق است و از طرف معشوق و صورت ناز و از جانب عاشق بصفت نیاز ظهور می نماید منظور
 در کشته ذکر عاشق و محل معشوق فرموده اند چنانچه در آخر دفتر سوم میفرماید بیت حاصل آنکه هر که
 او طالب بود و جان مطلوبش بر در غلب بود و پیچ عاشق خود نباشد و چنانچه که در معشوقش بود و چنانچه
 و بدون این هیچ احتمال دیگر ندارد و از آیات ما قبل با بعد نیز همین توجیه بر می آید عیاذ الله
 من عکسها که مستلزم سنا و جلست بخت مولوی درین مقدمه و هرگاه در محل میگرد و فرموده باشد
 مع که تو را برین جو مجرب دلیله است و قطع نظر از آن چه گنجایش دارد که درین قسم مقدمه سهل از آن حضرت
 و سهل واقع شود و الله اعلم بالصواب و رقصه سبحان ما عظم شأنی گفتن بایزید و
 اعتراض مریدان و جواب او و مرایشان را سه شیر گیر از شیر کی ترسد بگو به شرح راه
 آنکه هر که پرسد بگو به معنی شرح راه که عبارت از حفظ مراتب عبودیت باشد از دست مشغولیت
 که کوری سکر دارد و چشمش از راهی پوشیده است و در بیان رسول الله از لیس و در خود
 که بود و چه که عقلش نیست و افلاشی بود و گویند شیطان درگاه غفاری معروض داشت که در مقام
 مجید رحمتی و محبت کشتی واقع شده و من نمی آید و بوی این نص الهی و در مغفرت می بینم از کین
 غضب الهی حکم صادر شد که ما را از شسته هم بیرون کردیم اینکه حضرت مولوی درین بیت اطلاق
 لاشی بر شیطان فرموده اشاره باین مقدمه است در استان و می حضرت آفریدگار
 عز شأنه را که ای موسی من که خالق و دوست میدارم ترا به چنانکه میباید
 و چنین و در بلا از غیر توانستین و قاعده کلیه است که تقدیم با حق را خیر و موجب انحصار حق بر ایا
 نبه و با یک تعیین نقطه ای که مفعول است و چشم تاخیر از فعل ماضی مقدم واقع شده افاده صبر
 میکند و حضرت مولوی طایب این قاعده تفسیر نمودند در خواست قبضه دعا و خیر و بد است
 از سبیل و دعا کردن سبیل را با بفر و نیست مریم بوی مشک و باید و تری و سو و شام
 خشک و معنی شام خشک بفر و نیست مریم بوی مشک و تری و میوه یا بد یا بخار آید است که بک

ج

و دعای سبیل خطی از ضلالت کفر داراست به سعادت ایمان را بجا بد ایضا و در استان مکرر
 کات کافی آمد از بهر عباد و صدق و عده که بعضی حروف مقطعه در زیرت میان حق میانه
 و حبیب علیه السلام و این حروف از آن جمله است بعضی گویند اینها اسامی الهیه اند و از بعضی علی
 کرم الله وجهه بقول است که بعضی از عیبه نیز اند و با بعضی با معنی و گفته اند کات منقطع هم کافی
 و کسیر و کرم است و اما اشارت است با هم باری و چون مبدأ هیچ یکی از اسامی حروف یا واقع نشده
 گویند ایامیت بانکدیه الله فوق اید هم و عین از غریز علم و عدل است و صاد از صادق و یشاید
 ک نام سوره باشد و در استان و دعا کردن موسی علیه السلام و سبیل شدن
 کشت زار است چند و تری سیر خوردند از عطا آن دمی و آدمی و چار یا و آن دمی عبارت
 از طهور است که ایما و آئنا از با دست چنانچه مولوی جای دیگر فرمودند مع از با دست کی ماند با و
 در اطوار منازل آدمی و خلقت از ابتداء آمده اول با تعلیم حماد و مراد از اولیاء
 خاک است باعتبار اصل که خلقنا الانسان من سلاله من طین و لطفه نتج آن که تا بر شیبائی
 نرسیده و قابل نمونده و نیز که جاری اعتبار نیامند و در جاری در بنائی او فساد انتقال از
 مرتبه طیف است بر مرتبه علقه که خلقنا النطفه علقه مع سالما اندر بنائی عمر کرده عبارت از طول است
 که در محارات این قسم الفاظ معنی طول مدت می آورند مع و در بنائی چون بخیوانی خدا و کائنات
 از خلقنا المصفی عطا ما کسونا العظام لحامه باز از حیوان سوی انبایش و یکشدان سلف
 که در نیش و اشارت است ثم انشانا خلقا آخر و آنچه مولانا میر حسین سیدی صاحب فوایح شرح
 دیوان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که شرح بر ایه حکمت نیز از دست در فتح جعفر از فاطمه زهرا
 که بیان جسم مرکب بیناید مکه این مراتب است که میگوید اول برستی صورتی ناقص میشود که فقط
 ترکیب اوست بعد از آن خلق آن صورت و نفس بنایه میکند پس خلق آن و نفس حیوان
 میباید پس بعد نفس ناقص میشود و نیز میتوان گفت که حضرت وجود مرتبه تنزل فرموده بعد از
 تعینات شکسته در نشاء یعنی خارج از جادای بنائی و از بنائی حیوانی و از حیوانی بظهور انسانی
 که نشاء صورت بشری انسان است ظهور فرموده و این بیان مراتب تنزل حق است تا مرتبه انسانی
 در استان نمودن جبریل خود را به پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام بصورت
 خویش گفت احمد نان نظر بکوش گشت و چنانچه از مهر کف چوین گشت و همه
 گفت و می نور باش و بار را که گفت نباشد که مباحث گفت در بیت اول یعنی هدایت و هدایت

لکن با ایشان ای غریب مسافر فردا دینده در سر ایشان ایضا در داستان مذکور
 سه عطا مآشاد و او را مود و صمیمیت با طبعینا ساکنانی از هم به به ایشان را آنچه خواستند بطلبند
 و راضی دار ایشان را ای مسافر سکونت دارند و در زمین ایشان آیات قرآنی آغاز
 و فقره زانکه شاکر را زیادت و عداست به آنجا که قریب مزد و عداست به مضمون این آیت
 است که در بسیار و آبروی در سوره ابراهیم واقع شده لکن شکرم لازمه که اگر شکریه بکنند
 من هر آینه افزون کنم بر ثمانفت را ایضا در آغاز و فقره شکر اقرآن منیا فرام
 ای چند و دان قرآن نور خواند این را که اشارت بمضمون این آیت است که در بسیار
 بعذر رون در سوره یونس واقع شده هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و است خداوند
 که بقدرت گردانید آفتاب را خداوند روشنی و ماه را خداوند نور علم را اندک اگر روشنی بالذات
 باشد ضیاست و اگر بالعین باشد نور است باقی حکایت که آن عاشق از محسن
 اگر محبت و در عنوان دمس آن که بواشیا و به غیر لکن این آیت در سوره قمر و جز و سوره
 واقع شده در عنوان مذکور است و تفسیر این آیت در دفتر سوم تحریر یافته در داستان یافتن حق
 مستغرق را و بیان آنکه جوینده یا بنده بود حکایت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
 گفت نزد آن وصفت آن جای حج که بهر محشر لاری فیما عرج به در بسیار قائل که آنکه
 در سوره طه واقع شده و یا انک عن الجبال نقل شیخ فاری نسفا فیندر با قاعا صفتا ان
 بهما عرجا و لا استا ویرسند ترا از کوهها یعنی تا حال آن پس بگوید جواب ایشان که بقدرت
 پر کننده سازد آنرا آفریدگار من پر کننده ساختنی صاحب لباب آورده که بکند آنرا از پنج پس
 اجزای آنرا زیزه گرداند چون ریگ پس باد و بور و بفرستد تا آنرا استغرق سازد پس بگذارد
 ترا گاه ایشان یعنی زمین را خالی هموار نمینی در آن سستی و مناره و نه بلندی و پشته و در
 داستان معشوق را زبر چا در پنهان کردن حجت تبلیغ این آیت
 در بسیار و دامن دایره در سوره یوسف واقع شده و در عنوان مذکور است که آن که بکند عظیم
 بدستی که بکند شازمان بزرگ است زود در دل می آمیزد و در نفس شیر میکند و داستان
 سمیع و بصیر گفتن خداست عالی را عزوجل سه قسره و ظنی بود آن یا جنون
 پاک من عما یقول اطاعون به اقتباس است از آیت که یک در بسیار به همان الذی ذکر
 سببه استرا یحل اتع شده بجهان توالی عما یقولون علوا کبیر پاک است خدا بر ترست از آنچه

و در

ایشان میگویند برتری بزرگتر و داستان مثال نیا چون کلمن و تقوی چون حجام
 سه هر که در حجام شبیه ای او به هست چید از رخ زیبای او به اقتباس است از مضمون این آیت
 که در بسیار و هم در سوره قمر واقع شده سیاه من فی وجههم من اثر السجود علامت این مومنان غایت
 در رویای ایشان از اثر سجود بسیار تفسیر این آیت سابق نیز نوشته شده در قصه آن و باغ کلام
 با زار عطاران به پیش و در محور شده الحشیات الخبیثین بخوان به روایت این
 سخن را باز در آن به در بسیار و قد افصح در سوره نور واقع شده الحشیات الخبیثین و الخبیثون الخبیثات
 تفسیر این آیت در دفتر دوم نوشته شده و گمان بر آن کار و اینان که بهر صورت از یضاد
 قصه مذکور سه چون زعطوی که گشتند و کم به فغان شان که تطیر ناکم به در بسیار و در حقیت
 در سوره یونس واقع شده قائلو ان تطیر ناکم لکن لم تلتفتوا لمرکم بحکم مناعذاب الیم تفسیر این آیت
 در دفتر دوم تحریر یافته در داستان آمدن دوستان بر بیارستان بایات خواجده و انون مصر
 رفته اند علیه در داستان سحاح که در آن برادر و باغ و باغ را به مشرکان از آن
 نجس اندست می به کاندرون بشک زانده از بسق به در بسیار و اطعوا و سوره توبه واقع شده
 انما المشرکون نجس خراین نیست که مشرکان بپیدایسب ناپالی عقیده یا بسبب آنکه بیگانه
 العین اندانند کلاب و در داستان رد کردن معشوق غده و تبلیغ عاشق را
 رنبا تا طلعتا گفت لبس و چون که جانداران بنید از پیش لبس به در بسیار و دوانا در سوره احزاب
 واقع شده و بهر باطلما انفسا تفسیر این آیت در دفتر اول همین گشته و در قصه حضرت آدم علی نبیا و علی
 و بستر قضا نظر او را در داستان گفتن جهودان علی رضی الله عنه که اگر اعتماد
 داری بر جانی خدا از سر کوشک خود را بنید از سه احتمالی گردانست و بدید که
 نقاش آن بروی کشید به اشاره باین آیت است که در بسیار و مالی لا در سوره صافات واقع شد
 و الله خلقکم و ما تعملون و خداست عالی آفرید شما را و عمل شما را از ترشیدن تبار و جمیع اعمال شما را این
 آیت دلیل بر سنت بر آنکه افعال عباد مخلوق خداست و حال است پس لازم شد به ایشان حجت و دلیل
 و معاینه نتوانستند که دین آیت در بسیار و هم در سوره حجرات واقع شده و در عنوان مذکور است
 انما المؤمنون اخوة خراین نیست که مومنان برادرانند یکدیگر را و دینی چه بهر منتسبند باصل و احد که
 آن ایمان است ایضا و عنوان این آیت در سوره بقره در بسیار و تمکال از رسل واقع شده
 لا نفرق بین احد من رساله میگویند بی مومنان که با جدا نمیکنیم و ایمان میان هیچ یک از رسولان

بلقیس بهر ایمان پس بگویش بیا اینجا تمام به زود و زان الله یرون و اسلام چه صراع
 اول مضمون این آیت است که در سوره نمل در سیار که و قال الذین واقع شده الا تعلو علی و اتوس
 مسکین برین بزرگ میکنند گردن مکشید و بنیاد برین گردن نهادگان و فرمان برین گان و جبر
 ثانی اشارت است باینکه در سیار که یکنه زون در سوره نمل واقع شده و الله یرون و اسلام
 و خدا میخواند بندگان خود را بسوی سرک سلامت که بهشت است یعنی خواهد که موجب دخول بهشت
 و استان آزاد شدن بلقیس از ملک و مست شدن او از شوق ایمان
 و چون بلقیس از دل و جان غم کرد که بر زمان رفته هم آنسوس خورد و اشاره به مضمون این
 آیت است که در سیار که و قال الذین در سوره نمل واقع شده قالت رب انی ظلمت نفسي و ان
 مع سلیمان ثمر رب العالمین گفت بلقیس کرای آفریدگار من بگردی که من گم کردم نفس خود
 به پیشش آفتاب اسلام آوردم با سلیمان علیه السلام یعنی بر دست او تسلیم کردم مرا خدا را
 که پروردگار عالمیان است ایضا آورد استان مذکور آن که گوید راز قاتل ملک
 هم بداند راز این حقایق که در این آیت در سیار که و قال الذین در سوره نمل واقع شده حتی ان
 الله وادی انزل قالت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحیط بکم سلیمان و جنودهم الا بشعرون و ان
 آتئذ و زوادی که سر و چرخ بسیار در آن بود و آن وادی نزدیک شام است و مورچه آن مثل گیس است
 که پروردگار گفت مورچه که ای مورچگان در آئید در مسکنهای خود تا پایمال نکنند شمار سلیمان
 و لشکر او و رجال آنکه ندانند ایشان که بشا پایمال میشود که اگر بدانند نکنند از برای آنکه نمیدانند
 از ظلم او و ایضا آورد استان مذکور چند صفت رفت ای انکار تا ارباب کل انکار زد
 از بلقی که این بیت و ابیات دیگر تمام مضمون این آیت است که در سیار که و قال الذین در سوره نمل
 و انفع است بل انی علی الاثنان صین من الهم لم یکن شیان کورا انا خلقنا الا ان یخلفنا
 و مشایخ بنیله فعلنا و سمیعا بعیرا انا بدینا و سبیل اما شاکر او اما کفورا انا ابد استقامت و تفرست
 یعنی تحقیق آنکه پروردگار علیه السلام بیگامی از زمانی که در آن بنو جنیری یا کرده شده یعنی پیش سال
 میان که و طاعت افتاده بود و قبل از نفع و در دو کسی با شایسته او را یاد میکرد و بدستی که آفریدیم
 آدمیان را که اولاد او نیند از آبی اندک که منی است آمیختها یا مرد و احوال است که منی مرد و حیوان را
 زن زردست و بعد از آن از اجتماع سیر میشوند از نایم او پس گردانیدیم او را شنوا و بینا
 تا ممکن شود از شایده دلائل و استماع آیات و بدستی که راه نمودم او را راه راست نصب دله

قدرت و انزال آیات تا باشد یا سپاس از نده یعنی مومن سید یا سپاس یعنی کافر شکر در وستان
 چاره کردن سلیمان علیه السلام و چمنار تحت بلقیس پس سلیمان گفت بشکر
 عیان و تحت او را حاضر آید این زمان چمنار این آیت است که در سیار که و قال الذین
 در سوره نمل واقع شده و قال یا ایها النمل انکم بائنی بعرضها قبل ان یاتونی سلیمان قال عفریت
 من انجن انا انک بر ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی امین قال الذی یخنده علم من انک
 انا انک یقبل ان یزید الیک طرفک طاراه سقر اعنه قال نه اس فضل ربی یسلونی بشکر
 ام انک و من شکر فانما شکر لنفسه و من کفر فان بلعنی کریم گفت سلیمان کرای جماعت من
 از شما تو آنکه که بیاورد و من تحت بلقیس پیش از آن که او با قوم خود بیاید و مسلمان شود و از برای
 آنکه در حال اسلام جانز نیست گرفتن اموال ایشان و مقصود سلیمان علیه السلام از آوردن
 تحت آن بود که بنای بلقیس بعضی آنچه مخصوص گردانیده خدا تعالی با دوازده عجب که دلالت میکنند
 بر عظم قدرت خدا تعالی و بر صدق نبوت سلیمان علیه السلام گفت خدیش قوی از جن که من با و در
 تحت بلقیس و از توای سلیمان پیش از آنکه برخیزی از مجلس حکم او از صبح تا نصف النهار بود و در
 که من بردارم آن تحت اهر آینه قوت و قدرت دارم و اینم بر آنچه بر تخت است از جواهر و زینها
 سلیمان فرمود زود و تر ازین خواهم گفت آن کی که زود او بود و علم هم علم که در دست بود از کتاب
 خدا تعالی و او صفت بن برخیا بود که در سلیمان بوده و قرأت کتب آسمانی کرده بود من
 بیاورم نزد تو تحت بلقیس را پیش از آنکه باز گردد بسوی قوط و چشم تو بیند درین مقدار زمان
 که نظر کنی بخیری پیش از آنکه برداری نظر از آن چیز حاضر گردانم پیش تو آن تحت را این نهایت
 سرعت و اسراع ازین تصور نیست پس آورد صفت آن تحت را پیش سلیمان بیاطر یعنی
 پس چون بدید سلیمان تحت بلقیس را نهاد و زود او حاضر گفت سلیمان از جهت شکر خدا است
 بر نعمت که این نعمت را از فضل پروردگار هست که تفصیل کرد برین از غیر استحقاق حق نیاز را
 مرا که در مثل این امور یا شکر میگردم یا ناسپاسی پیش می آورم و هر کس پاس نری کند نعمت خدا را
 پس جز این نیست که سپاس میدارد از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب بزرگداشت
 و هر که بکفران دردد پس بدستی که پروردگار من بی نیاز است از شکر گزاری و ناسپاسی و مردم کم
 کننده است و انعام پرستخان در مثل قلع شدن آدمی بدینا و حرص او و طلب
 دنیا و این آیت در سوره النمل در سیار که و قال الذین واقع شده و در عنوان مذکور است قال یا ایها

لطائف الهنوی شرح شریف

در دفتر سوم تحریر یافته در داستان سر کشیدن کفان از تعینت لوح علیه السلام و تفسیر
این حدیث که ان الله تعالی خلق الملائکة و کسب فیهم العقل و الخلق البهائم
و کسب فیها الشهوة سه شورت از غایت شود پس کمتر است چنانچه از این بشیر زان
که تفسیر این آیت است که در سیاره قال الملأ در سوره اعراف واقع شده و انک
کا الانعام بل هم اضل تفسیر این آیت در دفتر دوم مرقوم گشت در داستان بیان حال خود
و ناشکری در نعمت الاضواء و تفسیر مذکور سه دین بشیر هم از استخوان قسمت شدند چنانچه
شکل ندیده امت شانه به ترجمه این آیت است که در سیاره قال فما خطبکم در سوره واقعه
واقع شده و کمتر از اوجا ملته فاصحابها همینه ما اصحابها همینه ما اصحابها همینه
والسابقون اولیک المقربون و بشیر شما ای سگهان در آن وقت اصناف سه گانه بشیر
سرگروه باشند و در مرتبه پس اصحاب دست راست چه اند اصحاب دست راست این تکرار محبت
تعلیم است و اصحاب دست چپ چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج و زیارت
در شمال آدم بودند و آن کسانیکه سابق شده اند بایمان و طاعت بعد از ظهور حق سبحانه
ببرکت خدا تعالی و بهشت ابدان گروه نزدیک گردانیده شدگان اند بر حمت و کرامت و آن
آیت مناسب است که در جزو من یقینت در سوره فاطر واقع شده که منم ظالم لنفسه و منم مقصد
و منم سابق بالخیرات پس یعنی از انندگان ستمگارانست بر نفس خود بقیصه و عمل کردن
بر قرآن و بر سنن ایشان میان روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و بعضی از ایشان
بیشی گیرنده است به نیکویشان که پیوسته عمل نمایند با حکام قرآن الاضواء و تفسیر مذکور سه
نام کا الانعام کرد آن قوم را چنانکه نسبت کو بقیصه نوم را در سوره اعراف در سیاره قال
واقع شده اولیک کا الانعام بل هم اضل تفسیر اینک در دفتر دوم شرح گشته و در داستان بیان
حال خود پرستان و ناشکری در نعمت الاضواء و تفسیر مذکور سه لایم پس اول خود را
چون تکرار کن لاجب الاقلین در سیاره عم در سوره و استین واقع شده و بعد از خلق الانسا
فی حسن تقویم قوم و دناه اسفل ساطعین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات بدستی که ما آفریدیم
آدمی را و رنگو تن رنگاشنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات با متصاب قاست و
حسن صورت و اعتدال مزاج و غیره که درین مختصر تحریر آن گنجایش نیست پس باز گردانیدیم
او را برترین همه فزوتران مگر آنکه بگردیدند و در علمهای ستوده شایسته و در داستان

و تفسیر

چالش عقل نفس متخیر مانع مجنون با ناله جان کشاید سوی بالا الهام و زرده
تن در زمین چنانکه الهام ترجمه این آیت است که در سیاره قال الملأ در سوره اعراف واقع شده
و در سنن ارفعناه با و لکنه اهل الارض و اتبع هواه و اگر میخواستم با سر آینه بر میداشتم و در سبب
آن آیات صحت با کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بر لب علیه و درجات سینه که منازل ابرار و مسکن
ایستاد و لیکن او بواسطه نات بهت میل کرد بسوی زمین یعنی بخصیض روزالت و پیروی کرد
آرئوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن و شهرت است که این آیت در شان طعم با عود آورده
و تفسیر فاحس فی نفسه خیفه یوست فلنا لا تحف انک انت الاعلی این آیت در سیاره قال
اقل ملک در سوره طه واقع شده و در عنوان است پس دریافت در دل خود خوف موسی از ان که
نظاره گران میان سحر و جحره فرق نکنند یا که متفرق گردند از انقای عصا و چون این وهم بر پیوستی
طاری شد تفسیر ما مترس از آنکه ترا دریم انداخته که امر تو از غایت و ضیح بر عام و خاص طبیب شکر است
بدستی که تو برتر است از ایشان و غالب بر ایشان و حرکات آن ملجح که از جهت
ناموس شکر مدح و میکرد و ملجح آنرا از حد و بی عدوبه که ترس داشت و در بعضی دیگر
درین بیت و آیات ماقبل و مابعد مفهوم این آیت است که در سوره بقره در سیاره تلک لارسل
واقع شده مثل الذین یحقون اسوالهم فی سبیل الله لعل یتقوا سبیل الله فی کل سبیل
ما یتقوا و الله یضاعف لمن یشاء و قد و اسع علیهم فقه کردن آن کسانیکه بی شایسته غرض
و داعیه عوض بیرون میکنند و مرت می نمایند الهامی خود را در راه خدا بر غایبان و مجاهدان فزود
جبه همه ابواب البرا خدا است و بر سر تقدیر مثل نفقه کردن این منافقان چنانچه مثل جبه است
که در زمین طیب بکارند و آن دانه بر و دانه بیفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل او
منشعب گرد و در سر هر شعبه خوشه بود و دانه کی را به قصد حاصل آمده باشد و خدای زاده گرد
این شخص را به قصد نیز از و بیشتر برای هر که خواهد از منافقان بحسب نیت و خدا بسیار بخشنای
ست که یکی را به قصد زیاده میدهد و اناست بنفقه کنندگان و غنائم نیات ایشان الاضواء
و حرکات مذکور سه و در سوره عاریه که ساکن کل از عین جاریه و جزویم
در سوره غاشیه واقع شده و میا عین جاریه دران بهشت چشمه روان بود که آب آن قطع نود
الاضواء و حرکات مذکور سه مقصد صدق که صدیقان در و جمله سر سبزند و شاد و تازند
اشاره باین آیت است که در سیاره قال فما خطبکم در سوره واقعه واقع شده ان المتقین فی جنان

فواکه و ادراک نزع و معرفت صاحب سنین و شهر و ستارگان برای شناختن راههای بی بدین
همه مشارافع میرساند و حالتی که هستند رام شده گان با مر خدا که بر در کار به است ایضا در
داستان مذکور است چون فکر که امر شنید و شکاف پس دو نیم گشت بر رخ و شتاب
این آیت در سیپاره قال فافطیکم اول سورة قوا قع شده اقتربت الساعة و اشدن القهر
تفسیر این آیت در دفتر اول مرقوم گشت در داستان مکر کردن فرگوشش با خبر و لیس بردن و در
دهری که منکر او بهیت است و عالم را قدیم میگوید سه نهری که کس را که کج ستم
از ان چه باید زد و یا فزاید در بیان به اشارت است بهضمون این آیت که در سورة حم
در جزو و با واقع شده اما نحن نزلنا الذکر و انما لکما فطون تفسیر این آیت در دفتر سوم تحریر یافته
در داستان تشبیه کردن قرآن مجید را به سمای موسی در تفسیر این آیت که در سورة احقاف در
جزو و تم واقع شده در عنوان است ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما الا بالحق نیا فریدیم با اینها
وزین را مگر حق یعنی برای بیان حق تا دلالت کند بر وحدانیت خدا تعالی ایضا در تفسیر
که چون که سدی پیش سبکس نماند به شد گذاره چشم و لوح غیب خواند به اشاره باین آیت
که در سیپاره و من یقنت واقع شده و جعلنا من بین یدیم سدا و من خلقنا سدا فاعشیا
هم لایعرون تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان مرتد شدن کاتب و مرقوم گشت ایضا
و تفسیر مذکور است قدر بهیت باشد این چه دعا به لیس الان ان الاله است به این آیت
در جزو قال فافطیکم در سورة و آنچه واقع شده و ان لیس الان ان الاله است تفسیر این در
بهین دفتر و تفسیر گشت انرا مخفیا تحریر یافته و در داستان مطالبه کردن موسی
علیه السلام از حضرت عزت جل جلاله این صد فانیست در یک مرتبه در یکی
درست بعد دیگر شب بهضمون این آیت است که در سورة بقره و جزو و تلک لرسول الله شده ملک
الرسول فاعلمنا بعضهم علی بعض منهم من حکم الله و رفع بعضهم درجات آن پیغمبران و فرستادگان که درین
سورة مذکور شده افزونی دادیم بر سه از ایشان را مخصوص فضل بر بعضی دیگر از پیغمبران
کسی بود که خدا بادی سخن گفت بوسطه چون آدم علیه السلام گفت اسکن انت و زوجک الجنة
و چون موسی علیه السلام که اقی انما یکون پیغمبر صلا الله علیه و آله و سلم گفت فادع الی عبده
ما اودع و برداشت بر سه از ایشان بیابهای بلند و در مثال دیگر بعد ازین معنی
افو که و افند و کز سر او باش نیست به ازجی برای هر قلاش نیست به صریح اول اشاره باین است

که در سورة احراب و سیپاره و من یقنت واقع شده از کوه و افند و کز سر او سجد و مکره و میسلا
ترجمه این آیت در دفتر دوم در عنوان انکار کردن فلسفی بر قرآن بیان کرده شد و صریح خواند
باین آیت که در سیپاره تم و سورة و افند واقع شده یا اینها النفس المطمئنة الی ربک رافیه
موضیعه تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان گرفتار شدن بازمیان چندان بویانه تحریر نیست
در حکایت آن بادشاه زاده که بادشاه حقیقی بومی روی نمود این آیت
در سیپاره تم و سورة عیس واقع شده در عنوان این حکایت یوم یقر المومن اخیهم و ابریه
و صاحبیه و بهیه ترجمه این آیت در دفتر سوم در داستان رسیدن فرج و توش به مرقوم گشت
ایضا این آیت در جزو قال لم اقل ملک در سورة حم واقع شده در عنوان این حکایت
و اینها ان حکم صیاد ما و ایدیم بحی راحکت و فتم تورت در حالتی که کودک بود سه ساله یا سه ساله
در داستان استجاب شدن دعای بادشاه در خلاصی فرزندش به
دست بر بالای دست است ای فتی به دفن و در زو و تادات خدا اشارت است باین و توت
کل ذی علم عظیم ایضا در داستان مذکور است منتهای دستا دست خداست به
بجز یک منتهای سیداست به اشارت است بهضمون این آیت که در سیپاره تم و سورة
قع واقع شده به اشد فوق ایدیم قوت خدای یونفا کردن و عده خود در ثواب آخرت با نصرت
پیغمبر زبورتی ایشان است در وفا بهید و در یاری دادن پیغمبر و حقیقت و ما بهیت
شاهزاده و شرح آن و در بیان آنکه شاهزاده آدو سنی بچا است به تازی
اندر نفوس زوجت به کای شمه سحرانیک فخر جت به اشاره باین آیت است که در سیپاره تم
در سورة کورت واقع شده و اذ النفوس زوجت الی اخره در نگاه که نفس را بخت گردانند
یعنی هر کس را با نسل او چنانچه صایح را با صانع و طالع را با طالع ایضا در داستان مذکور
که چون که نصرت نیست زین آب سیاه به صبر چون داری از ان چشمه آله به اشارت است باین
فیها عین جاریه که در سیپاره تم و سورة فاشیه واقع شده و سابق تفسیر این در بهین دفتر
نوشته شده ایضا در داستان مذکور است خفته می بیند عطشهای شدید به آب
اقرب منه من جبل الورد به این آیت در جزو تم و سورة ق واقع شده و کن اقرب الیمن
جبل الورد و مانند دیگر هم بان از کج جان دی روی داین نزدیکی بعلم و قدرت است بیک
و سافت در بیان آنکه عقل جزوی تا بگوشش بنیده سبزه و ریانه فکرت

ان دلیل چیست که از اسم جبرئیل به مناسبت این آیت است که در قصه سامری در سیاره
 قال الله اقل لك در سوره طه واقع شده قال فما خطبك يا سامري قال بعثت بالمرسل و اقم
 من انزل رسول فبذره كما وكذا كسولت الى اقصى قال فاذهب فان لك في الجحيم ان تقول ان
 گفت موسی چیست این کا عظیم تو ای سامری بانی این چیست که کردی گفت سامری که میناشدم
 بان چیزی که مینا بنودند بنی اسرائیل بان چیز یعنی جبرئیل علیه السلام را دیدم و بشناختم پس
 فر اگر فتم مشت فاک از ان هم است رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که فاک بر شتم
 اسپ وی گرفتم و با خود دوشتم چون گو ساله را از قابیرون آوردم پس افکندم از اوردن
 گو ساله تازنده شد با دوشتم چنان که فتم بسیار است برای من گفت موسی مر سامری را که چون
 مرا از قتل تو منع کن پس بیرون رواج میان ما پس بستی که هست ترا عقوبت در زندگی
 تو آنکه گوی هر که از نزدیک تو آید من کن مراد و روشو چه مقرر شده که هر که نزدیک او شود او را
 و آنکس را بر دوش گیر دپاره از آخرین آیت سابق گذشته این آیت در سیاره هم اول سوره
 جبرست واقع شده و در عنوان مذکور است و در بیان آیت یا ایها الدین استوا لا تقد مو این
 باری الله و رسول و اتقوا الله ان الله سمیع علیم ای آن کسانیکه گزیده آید پیش سر بر توال
 خود را پیش از قول خدا و رسول خدا یعنی سخن بگویند یا تعجل نکنید و امر و نهی قبل از و
 و تبر سید خدا را در تقدیم بروی قول الله فلا بد کسی که خدا شنواست مرا قول شمارا داناست
 با فخال شما ایضا و در داستان مذکور سه همچو کفاح سکو هر کوی مروی از بنی
 لا عاصم الیوم شوند در سیاره و ما من دایره در سوره هود واقع شده قال لا عاصم الیوم من
 امر الله الاس من رحم تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان کرشیدن کفاح از نصیحت نوح
 علیه السلام مذکور است و در قصه شکایت استر ماستر که من بسیار در روی افتدم نورضت جبرئیل
 تو نصیحت و هم نصیحت بشو اما مناسبت بنون این آیت است که در اوجان بخت پرستان در سیاره است
 و سوره حج واقع شده و ان یسلم الذباب من الله لانه یؤمنه من منعت الطاعت و الطلوع اگر بیاورد
 از خوشی که بران تان الیه انداخته اند که باز گیرند از انکس از جنت عذرا و اتقوا ان تان نصیحت شد
 عابد و بود و طالب گسست طلب میکند از بت آنچه بر و الیه انداز جنت از خوشی و گسست طلب میکند
 طلب میکند از من شفاعت و نصرت و مطلوب نیست و تفصیل این در تفسیر مذکور است و در قصه یق کر
 استر هو ایها می شتر است از علی چون فی عبادت یاسف و در عذرا جنت دریافته

این آیت در سیاره هم در سوره هود واقع شده و ادخل فی جهادی و ادخل جنتی تفسیر این آیت در
 و نزل اول در داستان دل نهادن عرب بانما سن خود و سوگند خوردن تحریر یافته و در میان
 لا بکردن قبطی سبطی را که یک سبوی بنیت خویش از نیل برگین سه بن
 شنیدم کا ندر آمد قبطی و از عیش اندر نفاق سبطی و این قصه موافق این آیت است که در سیاره
 قال الله هود سوره اعراف واقع شده فارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل الصغار و ادم
 امانت مفصلات فاستکبروا و اکانوا قوما مجرمین پس فرستادیم باران شان طوفان و آن چیزی
 باشد که طوفان کند بر اماکن و فر گیر دهم آنرا چون باران و سیل فرستادیم بخ پرنده و مخ پیاده یا کند
 یا سبس و بزغ و فون و دعالی که این شبها آینه و قدرت مالد و دند از یکدیگر جدا باشد یعنی مدت میان
 هر دو آیت یکجا بود و استنداد به تری یک هفته پس ایشان گردگشتی کردند از فرمان برداری بودند
 گردی محرم یعنی معاند نگردد که با دود و تطاهر امانت و تلخ آن ایمان نیارند ایضا و در داستان
 مذکور است گفت نزد ان که تر نیم نظردن نقش همانند هم لا بصرون و در سیاره قال الله
 در سوره اعراف واقع شده و تر نیم نظردن الیک هم لا بصرون و می توانی محمد ایشان را
 بریدهای فاکر کی نگردد بسوی تو و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا به بصیرت و بحقیقت تو نبیا
 نیست پس اگر ترا می بینند بصورت کسب می بینند و در داستان در خواست قبطی
 و عا خیر و بدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را سه یا بقر دست مرم دی
 مشک و باید دتری و سوره شاخ خشک و اشاره باین آیت است که در سیاره قال الله انک
 در سوره قمر واقع شده و هنری الیک مجمع الخلق تساقط علیک و طبا جلیا و گفت جبرئیل میگرد
 که جلیان بسوی خود درخت خمارا که زور زدن از ان درخت خمارا بر تو طلب تازده جیده ایضا
 و در داستان مذکور است که مان در چشم ما آید تا خند ما بیند اندر بل الی اشاره
 بسو بل آتی است که از سوره دهر گویند و سوره غاشیه و تمتهای بهشت در ان هر دو سوره
 مذکور است و در حکایت آن زن پلید کار که شوهر را گفت آن خیالات از
 سر امر و دین یتماید استر او را سب و فرم میکند و شلخ او انی ان الله منیر و اشاره
 باین آیت است که در سیاره هم اس خلق در سوره قصص واقع شده و انی ان الله رب العالمین
 تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان رفتن و زلفیق منانقان حضرت رسالت را
 ضرر بر نه تحریر یافته ایضا و در حکایت مذکور شد درخت که مقوم عی ناه اصله

ثابت و موعظی اسما و در سیاره و ما آری و سورہ ابرہیم واقع شد کہ شجرہ طیبہ اصلها ثابت
 و فرعها فی السماء ترجمہ این آیت در دفتر سوم در داستان ملاقات آن عاشق با صمد رحبان
 تحریر یافته در تفسیر قصہ موسی علیہ السلام کہ سیر قصہ ایشان بہت مست
 ۵ کا مدش پیغام از دست مسم که گزنی بگذرا کنون فاستقم بہ مفهوم این قصہ است کہ در
 سیارہ قال لعل و سورہ اعراف واقع شدہ فارسیا علیہم الخوفان و الجراد و القمل و الصفا
 و الدم آیات مفصلات فاستکبروا و کانوا قومًا مجرین و لما وقع علیہم الرجز لم یؤمنین لک لرسول
 ملک ہی اسرائیل فلما کشفنا عنهم الرجز الی اہلبہم بالغلوہ اذا هم یکتبون فاستقمنا سنم فاغفرنا ہم
 فالیم ہم کذبوا بآیاتنا و کانوا عتیا غافلین و ہر گاہ کہ واقع شدہ فردا بر فرعونیان عذاب
 ازینجا کہ مذکور شد گفتند از روی تصریح کہ ای موسی بخوان برای ما آفریدگار خود را یا بخند کہ
 و آن عهد نزدیک است یعنی خدا می تواند وعدہ کردہ کہ چون اورا بخوانی اجابت کند کہ اگر از برای
 و زائل گردانی از این عذاب ہر آئینہ ما ایمان آیم و تصدیق کنیم مرزا و ہر آئینہ بفرستیم یا تو
 یعنی اسرائیل را تا ہر جا کہ خواہی بری پس وقت کہ ما بر دیم بدعای موسی علیہ السلام و رفع کردیم
 از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم تا مدتی از زمان کہ بی شبہ ایشان رسدگان اند بدان
 ما معذب گردند در آن پس ایشان عذر را می کشند پس انصاف ستیم و اراوہ انتقام کردیم از
 ایشان پس غرق ساختیم ایشان را در دریای تلزم نیز دیک مصر بسبب آنکہ ایشان بدین وقت
 آیات قدرت ما را و بودند از تامل در آن بخیران و سنی آیت اول تا قوم مجرین در ہمین دفتر
 انشاء قوم گشت فلما نعبدہ ایضا و رقصہ مذکور ۵ بود اول برگ نشان برہ را بگشت
 معجز آن کردہ غرہ را بہ مفهوم آہش بہا علی غمی است ایضا و رقصہ مذکور ۵ زان
 تغافل کن چو داعی ای رہی بہ امر بیخ بہت نبود آن تہی بہ اشارت مست کہ یکہ کہ در جزو لایک
 در سورہ مائدہ واقع شدہ یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فلما بلغت لیلۃ
 ترجمہ این آیت در دفتر سوم در داستان نوسید شدن ابنیا علیہم السلام از قبول پذیراے
 شکران تو لغز دل تحریر یافته در داستان طوار منازل آدمی و خلقت
 از ابتدا ۵ زن لعب خواندست دنیا را خدا بہ کہین جزا لعب است پیش آن جزا بہ تصریح
 اول معصون این آیت است کہ در سیارہ قال فلما خطبکم و سورہ حدید واقع شدہ و علموا انما
 الحجۃ الدنیا لعب و لہو الی آخرہ ہا ایند ای طالبان دنیا آخر کہ زندگانی این سرای بازیچہ است

و ہودہ و حج عتید و طالب متاع اولعب کہ کانت در بازیهای بجاصل در داستان نون
 جبرئیل خود را بہ پیغمبر صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم بصورت خویش ۵ اوست
 بہ تفسیر لا شریک لہ کہ زبیدی کہ لا غرثیہ بہ این آیت در جزو اولع و سورہ نور واقع شدہ و بقا
 سن شجرہ مبارکہ زیتون لا شرقیہ ولا غربیہ تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان ظاہر شدن
 نفس و بزرگی یقمان پیش امتحان کنندگان مرقوم گشت ایضا و در داستان مذکور
 ۵ موسیاد پیش فرعون زن بہ نرم باید گفت تو را لینا بہ در سیارہ قال لعل لک و سورہ
 طہ واقع شدہ و قولہ لا توالا لینا علیہ کراہیست پس سخن گویند با سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نماید
 باو شاید کہ او بپند کہ بکلام شاید ترسد از عذاب خدا ایضا و در داستان مذکور ۵ ایہم
 خواندی فروخوان کمین بہ تابدانی لہج این کہ کمن بہ در سیارہ عم دول سورہ بنیہ واقع شدہ
 کمین الذین کفروا من اہل الکتاب و اشکین تنفکین حتی یتاہم البینہ بنودن آن کسانیکہ
 کافر شدند از اہل کتاب کہ یهود و نصاری اند و بنودن دشمنان کہ عایدان بتان اند شک و جد
 شونده از وعدہ و بتابع قیا از دین خود کہ آمد ایشان را رسول کہ بیان کنندہ حق است در
 بیان اعتقاد نصاری پیش از بعث صدر رسل صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 ۵ تا بنام احمد از یستفحون بہ باغبان شان میشندی سرگون بہ در سورہ بقرہ سیارہ
 الم واقع شدہ و کانوا من قبل یستفحون علی الذین کفروا فلما جاہلہم ما عوا کفروا بہ فلفطہ امتر
 علی الکافرین فتح و نصرت سیکردند بدین کتاب کہ کسی کہ این کتاب بر دوزد و آید ہر گاہ کہ کفار
 عرب قصد یود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستا برداشتہ گفتندی ہا خدا ما نصرت
 سنجو اہم از تو محمد صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بی آخر از زمان است بر آنانکہ نگردید خدا و مشرکان
 عرب پس آنوقت کہ آمد بر ایشان آنکس را کہ شناختہ بودند کافر شدند زود ایشان را کہان بود
 کہ آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواہد بود چون از بنی اسمیل بود کافر شدند بہ و پس نعمت خدا بزرگوار
 کہ بدش خود کار نکردند و عباد و زبید و نیز در سیارہ قدس اللہ و سورہ صفت واقع شدہ
 و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل الی رسول اللہ الیکم مصداقا لما بین یدی من التورۃ و مبشرا
 بر رسول یا ای من بعدی اسمہ احمد و اذ کن ای محمد کہ گفت عیسی پریم قوم خود را کہ ای فرزندان
 یعقوب بہرستی کہ سن فرستادہ خدایم مسوی شما بخت و برمان در حالتی کہ باور دارندہ ایم کہ کتاب
 را کہ پیش من است و آن توریت است و فرزدہ دہندہ ام فرستادہ کہ سے آید بدین کامل شرح

ان پس من کرنام او محمد است علی الله علیه و آله وسلم یعنی سوره ترین بنزد آیت مناسب
مفهوم آیات ظاهر میشود اما آیت بیست و نهم است اخادیش نبوی و بعضی احوال
او کلیاً و برعکس کرون برادر و بلای و باغی را چون بزرگدین شارسش نوره او هم
جسمت بی دل چون قشوره اشاره بنور شمس است که درین حدیث واقع شده و سابق در دفتر
دوم تحریر یافته ان الله خلق خلقی ثم رشح علیهم من نوره در قصه آغاز خلقت امیرالمؤمنین
عثمان رضی الله عنه قول امیرالمؤمنین عثمان است که درین خطبه خوانده اند و در
عنوان مذکور است اتم بام فعال احوج شکری بام قول شمای مردم بام صاحب کوا و انیکار
حتاج ترید از احتیاجی که شما است بام بسیار گفتار نصیحت شاد و در بیان آنکه حکما گویند
آدمی عالم منغیر است و حکماء الهی گویند آدمی عالم کبیر است مصطفی بن
گفت کادم و انبیا و خلایق من باشند و زیر واده عن ابن عباس رضی الله عنهما قال طبع ناس
من اصحاب رسول الله علیه و آله وسلم فخرج حتی اذا اذا انما منهم من هم تندر و ان قال بعضهم
ان الله اخذ ابراهیم غلیل و قال آخر موسی کلنه کلیم و قال آخر فعیس کلنه تندر و قال آخر
آدم طغافه الله فخرج علیهم رسول الله علیه و آله وسلم و قال سمعت کلامکم و حکمکم ان ابراهیم
غلیل الله و سبکد کلک موسی کلیم الله و سبکد کلک عیسی و در سوزانک و اخروا حال نواد او و احوال موسی
سخته آدم و من دوز و لا فخر و انا اول خلق و انا اول متشفع یوم القیمة و لا فخر و انا اول من یرکب علی
و یلقی الله فی غلیلها و من یلقی الله فی غلیلها و لا فخر و انا اول من یلقی الله فی غلیلها و لا فخر و انا اول من یلقی الله فی غلیلها
رواه الترمذی مشکوٰۃ ترمذی و در ای از ابن عباس رضی الله عنهما رواست نمود که گفت نشسته بود
بزرگم از اصحاب پیغمبر علیه السلام پس برآمد پیغمبر علیه السلام از خانه مبارک خود تا آنکه چون پیش
از من جا می نشینید آن سرور ایشان را که مذکره میکردند گفت گوی می نمودند و در تفصیل انبیا علیهم
السلام بعبس گفتند که ابراهیم غلیل الله و احمق است و در گرفته و او را غلیل الله نام نهاده و بواسطه آنکه
محبت حق در دل و جمیع جوارح و قوی او را بر تنیده نبوی که در دوستی حق جمیع مال خود را صرف
فرموده و چنانچه مشهور است و دیگر گفته که موسی بزرگ است که کلام کرد و بلا و خدا تعالی کلام کرد و داندا
او را کلیم الله میگویی و دیگری گفته که عیسی کلامه الله است که وجود او بکلام و کلام است از غیر و در انکار
او را بسوی مریم در روحی است از خدا که مخلوق او است تعالی شانه و اضافت بسوی حق از غیر شرف
و تعظیم او است مثل ان الله وسمیته و ابرو روح الله بواسطه احیاء موتی است و دیگری گفته که

[illegible]

تخلف کرد از آن پاک شد یعنی هر کس که بتبعیت اهل بیت من کرد از فضیلت نجات یافت و هر که
 نکرد و گمراه شد و پاک گشت در قصه عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود
 این نظر از دور چون تیرست و سم و عشتقت افزون میشود و صبر تو کم به قال البنی صلی الله علیه
 و آله و سلم انظره ستم سموم من سهام الیمن فرمود و غیر علیه السلام نظر کردن امره صبر را تیرست
 زیر برآورده از تیرهای الیمن امید که حق تعالی جمیع مومنان را از تیرهای الیمن و حفظ خویش بدارد
 بینه و کرمه ایضا عینان ترینان واقع شده در خبر یافتن جد مصطفی علیه السلام
 عبدالمطلب از کرم کردن خلیفه مصطفی را از کان بود آب و گل ماز کرم پاکش
 خنخال و گرفتیم بریم به قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم اناس معاوان الذی هم و الفقهه من
 این حدیث در دفتر دوم در ترک کردن آن نامح بعد از مباهلت بنده آن مجرور و خرس نوشته شد
 در دوستان باز آمدن شاعر بعد چند سال بامید همان صله خلق با رحمت
 خود و در حق به رصفت ماز و صفت او که در سبق به مقصود این حدیث است که ان الله خلق آدم
 علی صورته فرمود و غیر علیه السلام بدستی که خدا تعالی پیدا کرد آدم را بر صورت آن آدم که در علم
 الهی بوده و قبل بر صورت خویش یعنی بر صفات خود آفریده و جمیع صفات را در آدم تعبیه نموده
 چنانچه فرموده و علم آدم الاسما و کلماتی تخلی کرده جمیع اسماء را در وی و حضرت خلائق نباهی مرتب
 ساسی عارف بامی علیه الرحمه لبس نیکو فرمود و سیت آدمی چیست بر رخ جامع به صورت خلق و حق
 در واقع به نسخه محکم است و مضمونش به ذات حق و صفات بیچونش به یک صفت نیست از صفات
 خداوند که ذات او بود پیدا به هم علم است هم سیم و تعبیه به شکل مرید و سه و قدیر به در تقسیم
 یا آیهما المزل به هر که او را قبل کام کوری پاکش به کشت آمرزیده و پادشاه به مقصود این
 حدیث است که من قادم کفو فاربعین خطوه غفر له تا قدم من فرسود و تا آخر گفت و غیر علیه السلام
 که کسی که کشته شود بر اهل کام بخشیده شود و گنایان گذشته و آینه او در یافتن طبعیایان
 الهی بقیاس ازین قول است قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله جالس علی الصدق فاجلسوا
 بالصدق فانتم جالس علی القلوب و یخولون فلو لم یکن و منظر و ان الی ما یکون تفسیر این حدیث
 است که در عنوان است ان الله تعالی خلق الملائکة و رکبهم من طهر الشجرة فمن علی علقه
 شجره فوالی من الملائکة من علیت شجره فعلقه فوالی من الیها هم بدستی که خدا تعالی
 پیدا کرد و فرشتگان را در مرکب ستم در ایشان شجرت را پس ایشان مشغول اند به شجرات ایشان

و غیر خردون در نشیدن هیچ کاری ندارند و آفرید فرزند آدم را و ترکیب کرد و ایشان عقل شجرت
 را یعنی هر دو را و طبعیت ایشان خمر ساخت پس کسیکه غالب که عقل شجرت او را پس نکلان علی
 از عالم از حجت آنکه با وجود شجرت که مانع قبولیت پیروی عقل میکند و طاعت و عبادت بجای آورد
 و کار آخرت را میسازد و ملائکه هیچ مانع ندارند به است که بجز طاعت بامی دیگر مشغول نشوند و
 هر طاعتی و عبادتی که با وجود مانع می آورد افضل باشد چنانچه فرمود افضل العبادات اشقیها ای شد با
 حدیث بیچ شک نیست که ایات طاعت عبادت با شجرت ایات و شوارست و کسیکه غلبه کند شجرت او عقل را
 پس او ادنی و در ذل است از سابق از حجت آنکه با وجود عقل مانع شجرت شود و بامی چون عقل ندارد ملائکه
 که اینها مانع شجرت باشند از آن که غیر از شجرت چیزی دیگر ندارند و کمال انعام بل هم صل صدق حال آن
 است و بر بیان آنکه عارف را غذائی است از نور حق و عرفان واقع است که است شجرت
 بطبعی و بعضی تفسیر این حدیث در دفتر اول در دوستان خداوند حق ختم در وی علی علیه السلام
 نوشته شد و قول الجور و طعام الله یجی بر اید ان الصدقین ای فی الجوع یصل طعام الله و قبل
 و قول آن بزرگ و جمع و اگر سنگی طعام است از جانب حق که زنده میشود و بدو ابدان صدایقان
 مراد از دانست که در جوع میرسد طعام خدا عز و جل و آن القاد انوار است در باطن که بدان
 نور قوت زیاده میشود و در لقیه قصه نوشتن آن غلام رقه بطایع جری به
 و انگهان گفته خدا من حافرم به سنگم ظاهر باطن ناظم به اشاره باین حدیث است که ان الله
 لا یطیر الی صورکم و لا الی احوالکم و لکن ینظر الی قلوبکم فرمود علیه السلام بدستی که خدا استیلا
 نظر میکند بسوی صورتهای شما و نه بسوی احوالهای شما و لیکن نظر میکند بسوی شما و نه شما
 مراد از نظر حق مجازات است یعنی جزا میدهد بگنایان و در دلهای شماست چنانچه فرموده علیه السلام
 نیت المؤمن خیر من عمله و در شکوة بردایت ابی هرزه الی صورکم و احوالکم نظر کرده و در حدیث
 اعمالکم بعد از تلوکم دیده شد و در قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عز و جل
 است که الی لا یقبل الرحمن من جانب الیمین و در روایت دیگر من قبل الیمین معنی او احد
 فرمود علیه السلام بدستی که من هرگز نمیبینم یا من نفس رحمان را از جانب الیمین یعنی گفته اند مراد
 با و انصارند که حق تعالی بصیرت داد و ایشان دور فرمود از مومنان محنت و شدت را و ایشان
 یانی اند از آنکه ایشان از داند و آن قبیل است در یمن و بعضی گفته اند که هرگز نمیبینم یا من نفس
 رحمان از جانب الیمین و اشارت است بوجود حضرت خواجه ولیس ثقلی قدس الله روحه و اهل الشیاء

علامت آن نورانیت که بکوت ارا دی و اختیار می نماید و پیش از موت طبعی و از اراده و اختیار خود
برآید و تبرک اختیار شود و موت قبل آن قوت و قوی نماید و در اختیار کردن پادشاه
و خسر زاهد را از جهت پسر گفت رو بر گردید و باقی عهد امان از وی برآید
اشارت است بحدیث من قبل الهوم سما و احد افکاه الله تعالی جمع هموم که در مثل دیگر با ترجمه تحریر
و حقیقت و ماهیت شایسته در شرح آن سه زادن و دنیا را سحاره خوانند
که با فسون خلق را در چو نشانه و قال الهی صلی الله علیه و آله و سلم الدینا سحاره فرمود پیغمبر علیه السلام
که دنیا سحر کننده است یعنی که گفنده و فریب دهنده است و کارهای او همه مانند سحر و جادوی بود
اینی بریست و عنوان است که انی الاستغفر الله فی کل یوم سبعین مئة فرمود پیغمبر علیه السلام هر روز
که من بر آن استغفار میکنم در هر روزی هفتاد و بار و فقط سبعین در کلام عرب سبک انگیز استقال
میکنند چنانچه در کلام مجید واقع شده و انی استغفر الله سبعین مئة فلن یغفر الله لکم پس اگر کثرت
و چون حال آن سر و چنین بود پس بر سر نشان واجب لازم است که در هر لحظه و لحظه استغفار
میگفته باشند و در بیان آنکه عقل جزوی تا بکورشش نه پیچیده گفت آنکه است
خوشید ره او چه حرف طوبی هرگز دلت نغسه و قال الهی صلی الله علیه و آله و سلم طوبی لمن ذلک
فرمود پیغمبر علیه السلام که شکلی و راحت برای کسی است که بخارشد نفس اماره او یعنی از شرارت
محفوظ گشته و عبادت و عبادت پذیر گزیده و در بیان آیت یا ایها الذین آمنوا
لا تأخذوا الی آخره و همچنین فرمود آن شاه بعل که ستم گشته درین دریای گل و آب
است بجا برین شلی کسبینه نوع من کرب فیها سبعة و ن تخلف منها غرق که در یکی از عتبات اناس
همین دفتر گذشته با خلاق لفظ است و در خواست قبضی و دعا خیر و دعا ایت از
سطح و دعا کردن سبطی که در یکسان پیش چشم ما و روضه و حفر و چشم اولیا
قال الهی صلی الله علیه و آله و سلم القبر مار و فقه من ریاض الجنان او حفرة من حضرات الشان
فرمود پیغمبر علیه السلام که قبر باغی است از باغهای بهشت چون میت از اهل تقوی و اهل تقوی
بود و یا گوی است اگر کسی در روز چون میت از اهل عقاب و خط بود و العیاذ بالله من ذلک
حکایت آن زن یلید کار که شوهر را گفت آن خیالات از سر
امر و دین مینماید گفت بنما جزو از فوق نیست و اینجا آنکه پیش تو آن امر است
قال الهی صلی الله علیه و آله و سلم انما حقائق الاشیاء کما هی یعنی این حدیث در دفتر دوم

در دفتر

در تمام قصه زنده شدن آن جوان ایدم عیسی علیه السلام نوشته شد و در بیان آن که
خلق از دوزخ نالانند و گرسنگانند زمین وصیت کرده بار ارمی صلی الله علیه و آله و سلم
که جوید و در ذات خدا و قال الهی صلی الله علیه و آله و سلم تفکر و انی الا الله تفکرونی ذات الله
فرمود پیغمبر علیه السلام که گفنده و در نهتهای خدا متعال صفات او در اسرار و انکال عظمت الهی بر شما
تجلی اندازد و معرفت کلمات اسما و صفات رو نماید و فکر کنید شمار ذات حق سبحانه تعالی
که تفکر و در ذات از قبیل محالات و متعذبات است و همین معنی حق تعالی فرمود
بجذر کم الله نغسه فافهم در رفتن ذوالقرنین بکوه قاف
عنه لا احصی گوید او ز جان و کز شمار
حد بر دست این بیان و اشارت
لا اله الا الله و محمد و آله و سلم
یا فیه

تمام شد شرح دفتر چهارم

یعنی زمین را بود ایشان روشن میکنی و الله اعلم بالصواب و در مناجات دوم است
 صد چندان میان من و تو ای که از این آبا و اجدادین و یعنی بعد میان آن طرف من و تو ای که
 از عالم بی نام نشان باشد و در آیات سابقه ذکر آن شده صد چندان بعدیت که از اسکان تا
 لامکان باشد و الله اعلم بالصواب و در بیان آنکه گشتن خلیل علیه السلام خروس را
 سی اسد لال زل پیغام کرد که بر آواز تو هر چه گفتی که در عالم یعنی آنکه شیطان بی سجا
 استعدا کرد و سوسی اسد لال انک شاره نمود که با اسد لال زل امر فرما که از تو هر چه گفتی که در آینه
 بحر انبوشش در آید و اگر این تاویل کرده نشود با آیات بعد مناجات پیدا میکنند و تفسیر
 لا الذین استمروا علوا الصالحات بیت آن جمال و قدرت و فضل هر چه از آفتاب حسن کرد آن
 سفره باز میکردند چون استار با نور آن خورشید زین دیوار با بلندی جمال و قدرت و فضل هر
 که از آفتاب حسن انیسو سفر کرده اند مانند نور ستار با نور خورشید ازین دیوار با وجود بر میگردد
 یا گویم تشبیه ستار با در جهت محض است که خسته تیره را واقع میشود و جهت نور خورشید از دیوار
 هر روز تشبیه آن امر است ظاهر در بیان خلق ارجان من مانع من نار است عشق
 ای فتدق تن دوست و جانت جوید مغز گوید دوست یعنی ای آنکه فتدق تن دوست
 عشق ارجان خود بدان که آن عشق مغز ترا میجوید دوست ترا میگوید در داستان پادشاه
 قبول توبه نمایان است خون بها جرم نفس قاتله است بر عاقل است بر عاقل است
 نفق است که در دلتی که خطا واقع شود کفارت بر قائل است یعنی عشق رقیبه یا صیام شهرین تنهایی
 و دیت بر عاقله اگر نقد بگیرد زار دنیا رخ یاده هزار درم سفید که در هزار و با نقد روپیه میشود
 و اگر جنس صد شتر چنانچه بتغاست تفصیل در کتب نفی مذکور است و اگر قائل زایل دیوان
 باشد عاقله و اهل دیوانند که اسامی آنها در دیوان ثبت باشد یعنی نوکر یک صاحب اگر اهل دیوان
 نباشد اهل حرفه خطا و قتل و قس است یکی آنکه گمان شکاک کسی تیر بر آویزند یا در شای انداختن
 بهد و قتل بر آویخته و تاویل این سبک درین بیت چنین تواند بود که خون بها گناه قاتل بر طم
 حق است دیت بر عاقله است و عاقله بنده علم حق است چنانچه در دفتر سوم نیز میفرمایند بیت
 که خطا گشت دیت بر عاقله است و عاقله جانم توبه ای از است و در داستان مجرم
 دانستن آیار خود را درین شفاعت کوی که آخرین و داستان این دفتر
 است ۵۰ اختر را بود چون مغرب است به مشیری را چون ولی الاقریت به این بیت

و در دفتر پنجم

و آیات مذکور مابعد درین مقوله واقع شده که شتوی در برج چرخ جان مانند آنگهن است و در سی
 بغیر از حس ستاره شناس از ستاره راه بمقصد میرسد و قسم هر کس از ستاره و ستاره چیز نیست
 بعضی نظاره قائلند از سعد و حس عاقل بعضی بهره تمام از تاثیرات آن دارند و سادات
 و خواست بپیمانی باشد یک چیز نسبت یکی سعد و نسبت دیگری حس پس شتوی هم نسبت با نجم
 شناسان فلک سنی عین سادات و نظر مگر امان تیه نسلالت محض فناء و ساد است پس محض
 بیت چنین تواند بود که اختر اگر یاد بود که عبارت از شیطان باشد بحسب جم مانند عقربیش زن
 و زهر پاشست اما مشیری را که کنایت از طالع بد میارست مانند دوست اقرب همده و
 و لئو از ست بیت قوس اگر از تیر دوز و دیوار را دو تیر آکبت نزع و میورا به مناسبت قوس
 با تیر کسب است در دوختن و دوختن دشمن ظاهر است و با صلاح نجوم زیاده برین که در باطل عطار
 در قوس است که خانه به قوس است و دو خانه زحل و زحل را در پرورش زراعت و امید و فضل
 تمام است مناسبت دیگر نیست به نام او حضرت مولوی مناسبت الهوی بیش نباشد پس خلاصه
 مدعا این باشد که قوس از بروج هنگام خزان و ایام برگ ریزی در خزان است اگر چه نسبت
 با شجارد و دوز و ست منماید یا همان دیوار تیر برجم مید و ز و اما برای مزاج و فو که دو تیر آکبت
 یعنی سامان بخش مزاج و فو که است چه بهار و نشو و نمای اشجار و ثمار بی آن متعذر و محال است
 حوت اگر چه گشتی وی بکنند و دوست را چون نور گشتی میکند یعنی حوت که از زمستان است
 اگر چه گشتی ویرا که عبارت از زمستان می شکند و نسبت زمستان باین جمیثیت بهست اما بر
 دوست مانند فو که هم بحسب است و هم با صلاح نجوم سامان زراعت و شکر و ثمار متعلق
 با دوست گشت را میکند یعنی سر انجام زراعت و محصولات آن مینماید بهست شمس اگر گشت با بدر
 چون اسد به عمل را از خلعت طلسم سده به مناسبت شمس با برج اسد که خانه اوست ظاهر است
 این بیت از ان اهرست بیت صورت خرنج اگر چه کجاست و بهست میزان از ان
 بیرون شوست بهیچ صورت سرطان اگر چه بظاهر کجاست با نقش میزان که مینماید
 از ان بیرون شونده است به و وجهی آنکه بظاهر اگر چه کجاست مینماید اما مانند راست روان
 کامیاب خود را بمقصد میرساند و دوم آنکه از طریق حرکت و رفتار او صورت باین میزان گشت
 راستی است و بظاهر هر دو نقش میگردد و بهست اگر چه در تاثیر خسل و فعل و دقت نماید از
 و عمل به زحل بطی السیر است و دقت فکر را با بطو اندیشه مناسبت تمام در طالع هر کس محل و اشیاء

دقیق الکفری باشد میفرماید اگر چه اصل شخص است اما در ماده وقت فکر سعادت می بخشد بهیت
 ما هم از مهر او گوشت بریم زنده به زهره بود زهره را تا دم زنده چنانک نقطه ماه و ماهی که درین بیت
 هر کدام بدو منصفه واقع شده و کف زدن مطلوب که معنی شادی و وصول غریب است و قرب فاک
 شمس با فاک زهره اطهر من شمس است و معنی که ازین مستنبط میشود امین من اقل بل عطار دانه
 خود کم کنند و ازینون از جو زهره را بکنند میگویند چه زهره که مطهره با نواقصه عقل است بل عطار
 که درین فاک است خانه خود کم کنند و ازینون می گویند که طرب جو زهره که خانه اوست بشکست بهیت
 نیز طار را بریزد بر شرم و در طبع تنین شود چون سوم نرم و در طار را در واقع دو ستاره
 بصورت کرس که یکی نزدیک قطب شمالی و دیگری نزدیک قطب جنوبی واقع شده و تنین
 که در لغت معنی اثر دماست با اصطلاح نجوم بدو معنی میتوان بود یکی صورتی که از تقاطع حامل
 کوکب با منطقه حامل میشود و دوم صورت مار که در برج قوس واقع است و خاصیت مار
 سرد و خشک پس مراد این باشد که از دو کف بریم زدن ماه من لفظ را با وجود ثابت بودن
 از اثر او طرب و طیران آمده بر بریزد و از او که بدو معنی در صدر مذکور است با کمال انفسر و سگ
 و خشکی مانند سوم نهم شود بهیت و در گذر زمین بریزد با سگ باشد که کشتان از سبب پراکندگی
 کشتان که صورت نجوم آن مانند دانه های کشتن ریخته بر صفحه مینا رنگست از سبب که کاه و
 دانه را با آن نسبت تمام است پراکندگی شد یعنی از غایت طرب با تقطیل بریزد و انار نجوم که کشتان
 از برج سبب که از آن توقع دانه بوده کاه پراکندگی شد و خلاف چشم داشت از دانه و سبب
 و سبب از بهیت پر دانه بودن افتاده بر پراکندگی تبدیل یافت این چهار بیت آخر مقولم
 دیگر است و ابیات سابق که تشریح یافت مقول سابق را می پروردان در دست فاعل من
 بهیت این شیا که لایدرک و علم و ان کله لایدرک یعنی هر چیزی که کل نرا نتوان وقت
 پراکندگی کل آنرا نتوان ترک کرد ترجمه عربی در آغاز دو استان در میان
 آنکه چون که خدا سه جایست غذا ای جسم جسم سه شود سه یا حریص البطن
 عجب که از انما المنهاج تبدیل الغذاء ای حریص با لار و از بهیت عشق دنیا با حریص من
 یعنی همچنین یعنی اندک اندک نمی بخشیش جز این نیست که راه مستقیم بدل کردن خیر و
 یعنی تبدیل طعام جسمانی به ستلذات روحانی که شراب عشق است بهیت یا حریص البطن
 عجب للبلعاج و جمله التبریر و التبریر ای عمار دل تعمیل کن از برای روان که کوشش در راه

که یکی تدبیر بدل ساختن مزاج جسمانی است بزاج روحانی و ایها الجوس فی بین الطعام
 سوف نخوان تحت الطعام ای زدن از در طعام نند و باشد که نبات یابی ازین زدن اگر
 بر داری استخوانها را یعنی نظام هم درست است که عبارت از ترک شیر باشد بهیت ان فی الجوع
 طعاما و افرا و افقد و اراج یا افرا چه برستی که در سنگیت طعام بسیار بی آب آن گرسنگی را
 و امید و ران طعام را که در انست ای گریزان از ان دولت خوشگوار است اقتدا بنور کن
 مثل البصر و وقت الاطلاق یا خیر البشر و پرورش کن بنور باش مانند دیده که غذای از ان نور
 موافقت کن با فرشتگان در اخذ بنور ای بهترین آدمیان تمثیل و شمای مختلف
 و همتهای گوناگون باختلاف بحری بحران در وقت نماز قبله را بوقت
 تاریخی و شری خواصان و قعر بحر که با نبلو هم با ساه و فتنه ذات مقتضای
 قاهره و تخته همچنین ای از انیم ایشان را زمین ساه که زمین شمرست از مودنی غایب او
 رسوائی در تفسیر آیت یا حشره علی العباد و غلت الارواح خسرانها و چشمتی شکری
 الی الله العلی که شسته است و در زیان و تادان شکایت میکنی شکایت کردنی بسوی خدا عیب
 گوری را دان فاده ندارد در و قیامت بهیت جند اروح اخوان ثقات و سلامت مومنان
 بناسات و فوشا اروح برادران اتوار و حالی که آن اروح مسلمانانند گردانند مطیعانند
 در تفسیر قوله علیه السلام لا بد من قرون یلقن معک و موقتی بهیت استعدوا فی الحرف
 یا ذا الالهنا چون کریم صالح من اهلها استعانت و مد و طلبید در آموختن بشیها ای خداوندان
 خود از بزرگ شایسته که از اهل حرفها باشد بهیت اطلب الدینی و سطر الصدق و اطلب
 من ارباب الحرف و طلب کن در راهی برادر میان صدف و طلب تا مهر از صاحبان بشیها
 و مهر بهیت ان را تمیم معین الصفا و باور و تعلیم تشنگان و اگر بر جنبه ایشان را از سبب
 انصاف و صید مبادرت کنید و سرعت نماید تعلیم را از ایشان و تنگ نکنید در بیان آنکه آنچه
 بیان کرده میشود صورت قصه است و اب حسی من اشارات اکنه
 شد غایت البقار فی الفلک یعنی که اخته شد جسم من از اشارت محض تا معاینه کردم من نقایا
 را در فنا ایضا در بیان مذکور سه یا مجیر نقل فنان الحجاز و اسواک لفقول مرعجا
 ای پنا بخش خرد و فانی زانیده عقل نیست جز تو مر خرد و اما امید گاهی بهیت یا اشتیاق نقل
 مذ حقیقه و محبت است غرض غرضی که از زویر و هم عقل را از ان زمان که زینت داد

مرا به دیوانگی سمیت بل جنوبی فی هواک مستجاب به قبل بی و الله بزرگ انوار به دیوانگی من
در دوستی تو بکینه و دشمنی بیست بگو آری و حال آنکه خدا تعالی جز امید به ترا پادشاه نیکو
و در گفتن خولیشا و ندان مجنون را که حسن لیلی باندازه است چندان سمیت
به یا الکی سکر است اصرار ناپذیرت عفا ثقلت اوزار ناپذیری خدا صبر کرده شده است
بینائی چشمان مالس عفو کن و در گذران از ما که گران کرده شده است با گنا مان با سمیت
یا خضای قیامات الخافقین به قدر علوت فوق نور المشرقین به ای پوشیده از نظر معرفت حق
بر کردی مشرق و مغرب را تحقیق بر سیده بالا که نور مشرق و مغرب سمیت است سر کاشف
اسرار ناپذیرت خیر معجز آهنگار ناپذیری توئی صاحب رازی که کشف کننده اسرار باری ما تو خدا
را نمی میرانی جو بیای ما را سمیت یا خفی الذات محسوس اعطای است کالما و نحن کالمرء به
ای پوشیده ذات دریافته بخشش تو همچو آبی و ما همچو آسمان سمیت است کالمرء و نحن کالانوار
تشفیع الی و غیره چهار به تو همچو بادی و ما همچو غبار نهان میشود و باد و غبار و آشکار است و در حکایت
آن زن که شوهر را گفت گوشت را اگر به خورد شوهر گریه را به ترا زو
بر کشید گریه نیم من بر آمد به لبس یا لبس بر لب جسته به لبس یا لبس نفس قره
خست که گفت گریه و با الفت داده شود تن او نیست مگر بخلی نفس تمت او در دوستان
انداختن مصطفی علیه السلام خود را از کوه حره از وحشت ویر
نمودن دیدار و نمودن جبرئیل خود را به یکرانی از حو اهل الهوس به
شاهنم در الهی بعد الهی به ای بزرگان من در کینه اهل هوا را لبس بر کسانیکه جویش نفس
روند زیر که کار ایشان در دو دلاکی ست پس از دلاکی تمثیل فکر هر روز نمیکند اندر دل
آید بهمانی نو و از اول روز در خانه فرو آید به که انداختن خافتی من مشرق به
لا تحسنه اهل من بر به پناه ده مرا ای آفریننده من از بدی آن فکر محروم ساز مرا برسان
من از تنگی آن فکر سمیت رب او ز عینی ان الشکر باری به لا تقب حسرة لی ان مضی به
پروردگار من انعام ده مرا تا شکر کنم چیزی به را کی بنیم از نعمتها و از به مکران مرا انفسوس
اگر بگذرد آن نعمت در ایشا کردن صاحب موصول آن کینشک خود را خلیفه
به مرکب عشقش دریده صد کلام به نغمه میزد و ابالی کالمقام به قریا و میکرد همچو کبریا که باک
ندارد سمیت ایشا ابالی با خلیفه فی الهوس به استوی عندی وجودی و الهی و چنانکه ان

از پادشاه در دوستی برابر است نزد من هستی من و دلاکی من در دوستان محرم و سمیت
ایا از خود را درین شفاعت گری و عذر جرم خواستن به چون خلقت الخلق
که هیچ عذر به طاعت تو فرمودای قوم به چه آفریدم خلق را تا سود کنند آن خلق برین سمیت
لا اله الا انت عظیم جودت است به که شود و جلد ناقصها درست به نه آفریدم من از برای آنکه سود
کنم بر ایشان ایضا در دوستان مذکور به خالدین فی فناء و سکریم به من یفانی
نی هوا که لم یقیم به جاوید ماندگان در فنا هستی ایشان است هر که فانی شد در عشق نه ایستاد
آیات قرآنی این آیت در سوره بقره بسیار که ملک لعل واقع شده و در عتبات
قال فخذوا زینتکم من الطیر فمن الیک ثم جعل علی کل جبل منین جبرئیل و من یاتیک سعیا
و اعلم ان الله عز وجل حکیم گفت خدا ابراهیم را که اگر شایده این حال آرد و در پس فراگیر
چهار عدد از مزارع ان کبوتر و خر و کس تراغ و طاوس و غیر این نیز گفته شده پس پاره پاره
کن آن مرغها را و جمع کن نزد خود و بشتاس علامات هر یکی را تا التباس نیفتد بر تو بعد از
احیا بعد از ان مشرق کن آنرا و بگردان بر سر کوهی یک جز از ان پس بخوان این مرغها را
بنامهای ایشان تا اجابت نموده بسوی تو بیایند و بشتانند شتافتنی و بدان از دوسه
یقین آنکه خدا تعالی غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حکم را برست در هر چه میارزود
تصدقه فیصله و تفسیر حسینی و توضیح سبب شسته است فلنظیر فیها در آغاز و دفتر از بنی نشو
که شیطان در وعید به میکند بتدبیرت از فقر شدید به اشاره به معنویان این آیت است که
در سوره بقره بسیار که ملک لعل واقع شده و شیطان بعد الفقر و با هم که با معشایه الله
بعد کم مغفرت منه و فضلا و الله واسع عظیم دیو سرکش یعنی ابلیس عده میکند شمار فقر و محتاج
یعنی میترساند و حین اتفاق از درویشی و محتاجی و میفرماید شمار ای بخل اساک من صدقات
و خدا و عده میدهد شمار بر صدقه دادن آمرزش از خود و مکران شمار را و عقیق افزونی روش
و مکافات بخیر در دنیا و خدا بسیار فضل است بر شفقان و انا باستحقاق ایشان مرحمت
فضل و مغفرت را و در دوستان حجره کشادن مصطفی علیه السلام میهمان
و خود را اینهمان کردن به ای عمر که مر ترا حق عمر خواند به پس خلیفه کرد و بر کرسی
نشاند به در بسیار پاره را و بعد در سوره حمز و واقع شد که انهم یعنی سکرتم میمون سگند بجات تو ای محمد
برستی که قوم تو همچو قوم تو طوط و کرکری حیران در گردان اند و در سبب رجوع کردن

طالع اختری شرح شریف ۲۱۸ دفتر پنجم

معنی چشم بد آخربازدان بدان یکا د از چشم بد نیکو جوان بد در سیاره تبارک در سوره
توبه واقع شده وان یکا والذین کفروا لیسر فونک با بصیرت هم لما سمعوا الذکر و یقولون انه
مجنون و ما سوال الذکر للعالمین و بدستی که نزدیک است که آن کسانیکه کفر شدند بر آنست بفرستند
و بیگنند و پاک کنند ترجمه های خویش آن هم گام که شنیدند قرآن را که تو سخوانی میگفتند
که این مرد را دیو گرفته است یعنی او جنیست که او را تعلیم میداد و حال آنکه نیست قرآن
که سیدی مرعایان را نیست محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر شرف عالمیان بد و تفسیر
وان یکا والذین کفروا الی آخره از الوهیت زنده و جاهلان بد و طاع
شرکت کجا باشد معاف چه اشارت است بآیت که در سوره نسا در سیاره و المحصنات واقع
شده ان الله لا یغفر ان لیسرک به و لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء بیتی که خدا استعاضه
یعنی آمرز و شرک آوردن با دومی آمرز و گناهی که غیر شرک است مغیره باشد یکبار و مگر نیک
و مکنیب قدریه است درین آیت که ایشان میگوزند غوازی که به جائز نیست بغیر توبه و در
قصه آن حکیم که طاوسی را بدید که پراز پاسه خود بر میآید مرده و تالیف
الحی الصمد و زنده زین مرده بیرون آورد و اشاره باین آیت است که در سیاره ملک لعل
در سوره آل عمران و نیز در سیاره اقل ما و سه در سوره روم واقع است لیکن در سوره
اول بصیغه خطاب واقع شده و در سوره دوم بصیغه غائب و کبرج الحی من الهیت و کبرج الهیت
من الحی بیرون می آید و خدا زنده را از مرده چون آدمی از نطفه مرغ از بینه نخل از رسته دین
از کافر عالم از جابل و بیرون می آید مرده را از زنده یکس آنرا که زنده کور شد ایضا و قصه
تذکره وی شود یعنی تو خارج بهار یک کردی منی ایلاج نهار به اشاره باین آیت است
که در سیاره و من یقینست در سوره فاطر واقع شده و کبرج الیل من النهار و کبرج النهار من الیل
و منی آرد شب را در روز یعنی مقدار از شب و در الیل میگردد و از روز را در شب یعنی از ساعات
روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب را که بود از ساعات روز و بیان قول
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا ربیائنه فی الاسلام الله القوا گفت
بس که بی بکن و ناکه بنود خرج بی قول کن بد و سوره بقره و در ملک لعل و واقع شده
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله انکم کما یرزقون من قبل ان یالی یوم لا یعب فیہ ولا یخلو ولا یشتغل
ای آن کسانیکه ویده اذ الله فقه و حید از ان چیزه که شما عطا کردیم یعنی رکوعه ال بدید

کتابخانه

۲۱۹ دفتر پنجم طالع اختری شرح شریف

پیش از آن که بیاید روزی که از بول آن خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب
باز خرد و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند و نه در خواستی بوقت حلول عذاب ایضا و در
بیان مذکور سه همچنان چون شاه فرمود امیر و اختری باید که ان تالی تور و اشیاء
یکبار که در آخر سوره آل عمران در سیاره کن تنا و واقع شده یا ایها الذین آمنوا امروا بها
و را بطوار الله الله لعلکم تفلحون ای گروه مومنان همبر کنید بر ادا و افران فی با بر جهاد با بر اعدا
و شکایائی نایک و در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و آماده باشید
مقاتله اعداء خدا را و بر سید از خدا شایه که شمارشگار شود ایضا و در بیان مذکور سه
سپس کلا از بهر دوام مشهور است به بعد از ان لا تسرفوا از عفت است به در سیاره و روا است
در سوره اعراف واقع شده و کلا و اسر بوا و لا تسرفوا الله لا یحب المفسرین و تجز یعنی در ایام
احرام گوشت و چربی و غیر آن از مطعومات حلال و بیاشامید شیر و سایر مشروبات و از
حد در گذرید به تحریم حلال یا با فراط طعام و شراب و خوردن آن یکبار که خدا دوست ندارد
اسراف کنندگان را یعنی آنرا که زیاده از سیری بخورند و در بیان آنکه عقل و روح و کرب
و کل مجبوسند به مجبور و ت و چو مارت این دو پاک به بسته اند اینجا و ههنا که
مستبذ ازین آیت است که در سوره بقره در سیاره اله واقع شده و انزل علی الملائک
ماروت و مارت و الملائک من احدی یقولوا انما نحن فتنه فلا کفر فیتعلمون منها ما یفوتون
بر بین المروز و وجه و امم بهضارین برین احدا لا باذن الله و دیگر میو و متابعت کردند آن خیر نیا
که فرو فرستاد از سحر بر و فرشته در شهر بابل ماروت و مارت نام آن دو فرشته است که
بر آدمیان گناهکار طعن میکردند و میآموزد این دو فرشته درین وقت که در جاه و آنیکه بر
جاده می ناگویند پیش از تا موزیدن آنکس که جز این نیست که از آرایش خلق ایم از خدا
پس تو کافر مشو با حقا و کردن که برین سحر گناهی مترتب نیست پس می آموزند مردان از
و ملک آن چیزه را که جدالی آنکند بدان میان مردوزن نیستند و ان خضر را ندیده
بسحر یکبار که یقضا و قدر خدا و قصه ماروت و مارت علی التفصیل تفهیر حسینی مبین است
تعلی طلب و وصفت آن بخودان که از منبر خود این شهادت
ما را در کنار غرغز انداختن ما را بعد خویش خواند به متقدم این آیت است که در
سیاره قدس الله در سوره ممتحنه واقع شده یا ایها الذین آمنوا لا تأخذوا عهدکم و غلامکم

آنکه گوید بقرآن یا محمد و گذارد خدا از ایشان گناهای ایشان را و بصلاح آورد حال ایشان را
 در دین و دنیا بصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ایضا در داستان مذکور
 قرض ده زمین دولت اندر اقرضه و آنکه صد دولت به معنی پیش رو و در سیپاره تبارک الذی
 در آخر سوره مزل و قرض شده و اقرضه الله قرضا حسنا ترجمه این آیت در همین دفتر گذشته
 و در داستان سبب جمع کردن آن همان بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایضا در تفسیر
 مذکور در پنج ایمن است بدان که عدم آمدن عابدان و در سیپاره اول ما اوصی در سوره
 روم واقع شده و نیز ایمن است و تخریج است از ایمن ترجمه این آیت در همین دفتر نوشته شد
 در قصه آن حکیم که طاووس را بدید که پرزیبای خود را بر میگشاید این آیت در سیپاره
 قال فاضطربک در سوره حدید واقع شده و در عنوان است و بهر حال این آیت را با شاست بعلم و
 قدرت بی حد حال از شانسک نباشد و این همیشه عقل فهمم نکند و بلکه ذوق آن بکشت در باب
 و بر بیان آنکه مرد بدکار چون شگفت شود در بدکاری و اثر دولت نیکوکاری
 بر بنده شیطان شود و در عنوان است از ایت الذی ینفی جسد اذا صلا ارایت ان کان
 علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب و تولى این آیت در جزو دوم در سوره اقرآن واقع
 شده آیای معنی تو آنرا که باز سیدار و بنده کامل را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نماز
 گذارد آیای معنی اگر باشد بنده منی از نماز بر راه راست یا فریاد خلق را بر سر سرگاز و او را
 این حال باز توان داشت آیای معنی اگر کذب کند باو جمل ترا یا سخن حق را مطلقا دوری
 بگرداند از ایمان و بگرداند از فرمان برداری که مستحق چه باشد از عذاب ایضا و بر بیان مذکور
 از وفائی حق و بسته دیده چه اگر و اگر که نشیند و در سوره بقره جزو یکم بقول واقع شده
 فاذا ذرولی اذکرکم و اشکر لی و لا تکفرون پس یاد کنند مراتب الطاعت تا شمار یاد کنم مغفرت و سپاس
 کنید نعمتهای مرا و سپاس کنید ایضا و بر بیان مذکور که گوش نه او فو ابعدی گوش دارد
 تا که اذن عذم که آید زیاد و در جزو اول در سوره بقره واقع شده و او فو ابعدی اذن عذم که او را
 فاسبون تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان غایت طلبیدن آن ولی از ادا و شاه با نیز
 تخریر یافته ایضا و بر بیان مذکور که نداری دانند از زمان و غایب نبشت خطا که
 نعم ما سے به اقتباس است از این آیت که در سیپاره دوم در سوره نازعات واقع شده و مومنان
 الا انسان ما سے روزی که یاد کند آدی آنچه سی کرده باشد در عمل خود یعنی همه را نوشته است و او

در سوره نازعات

تا بخواند در مناجات است از بی برهان که شیطان آن پس بگفته اند از پنج حق با و چند حق
 اشاره بمضمون این آیت است که در سیپاره تبارک و سوره بقره و حق شده و آنکه کان رجال من
 الانس یعوذون برجال من لجن فزاد و هم رفقا و بدستی که بودند مردمان از آدمیان که سیپاره
 میگفتند بر مردمان از بریان آورده اند که در جالبیت هرگاه که بسفر میرفتند و شب در زمین خالی
 و بیابان فردی آمدند میگفتند که پناه بگیریم بهترین وادی از شر جالبان قوم جن آن وادی
 پس زیاده گردانیدند آدمیان مر پر بیان را باین پناه گرفتن بطنیان و نگه بریان میگفتند
 که متر شدیم آدمی و پری را در بر بستیدن شاه از ان مدعی نبوت که آنکه رسول
 راستین باشد و ثابت شود با او چه باشد و چونکه در آیه الرب الی الخال است
 خانه و حیث بر از ملو شده است و در سیپاره رها در سوره تحمل واقع شده و او در ربک
 الی الخال ان اخذنی من الجبال بیوتاد من الشجر و ما یعرفون تفسیر این آیت در دفتر اول خوا
 گفتن خرگوش مر آن نخیر ان را مرقوم گشت ایضا در داستان مذکور که گویا
 تو ست و دام تو به کو حقیقت هست خون آشام تو به مقوم این آیت است که در سیپاره اول و دوم
 در سوره لقمان واقع شده و آن جاها که علی ان لشکلی ما یسکب بکم فلاتطعمها و صابها
 فی الدنیا معروف و اگر گوشش کنند و در پدر با تو بر آنکه شرکت آری من و شریک گیری آن خیر
 که نیست ترا با شقاق شرکت او من دانستی پس فرمان برایشان را مردان و شرک یار پس و
 صاحب کمن با ایشان در زندگانی دنیا معاشرت نیکو که پسندید که مشروع و مقتضای کرم بود
 ایضا در داستان مذکور از غلبه حق بیاموزای پس که شد و برادر اول
 از درج اشارت باین آیت است که در سوره توبه در جزو بیست و دوم واقع است و ما کان
 ابراهیم لایب الامم و عده و عدا یا ایه فلما بینین له انه عدو قهر تر اینه ان ابراهیم لاواه حکیم
 و نمود طلب آمرزش ابراهیم از برای پدر خود دیگر از برای و فاکرون و عده که در وقت مناظره
 و عده کرده بود پدر خود را آنجا گفت ساستغفرک ربی پس آن سنگام که در پیشش شد و ابراهیم
 را که پدر او دشمن است مر خدا ابراهیمه بر کفر مرد و توفیق ایمان نیافت نیز اگر گشت از آن قطع بخوار
 نمود بدستی که ابراهیم بسیار رحیم بر دبار بود بدی که بد میگفت لا جنتک و اوجواب میداد که
 ساستغفرک در داستان آن عاشق که بر معشوق خود بر میشت و خدا تنها
 را این آیت در سیپاره اول ما اوصی در سوره اتم سجده واقع شده و در عنوان است بخانی

واقع شده و ذکر یادآوری رسیده اند و آنست خیر العارین و یاد کن ای محمد زکریا زبانی که در
 پروردگار خود را گفت ای پروردگار من گذار مرا تنها بغیر فرزند و بغیر نسل تو بهترین دارم
 اگر ندی مرا فرزند می که میراث بر دارم باک ندارم زیرا که توئی بهترین کسی که باقی میماند
 بعد از منیت ایضا در قصه مذکور رسیده گوئی ترسانست هر دم ز فقر چه بگویش میباید
 نه صقره اشارت است بآیت که در سوره بقره بسیار تکرار شده است واقع شده است ایشان بعد
 الفقر و یامکم بالفخار ترجمه این آیت در دفتر دوم در دهستان شکایت اهل زندان پیش کمال
 قاضی از دست مفسر قوم گشت ایضا در قصه مذکور رسیده که چه نام را بود و در عید
 پند را افنی بیاید و عید در سیاره تبارک در سوره احقاده واقع شده انما انی الامان لکم
 فی الحیوة الدنیا و بعیداً و بعد از آن داعیه برستی که آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از
 حد در گذشت بوقت طوفان بر دشتیم پدران شمارا درشتی رنده بر آب که سفینه نوح علیه السلام
 باشد تا اگر دانی که کشتی را برای شما ندی و عبرتی در بجات مونسان و هلاک کافران نگذار
 این پند را کوئی نگذارند نفع گیر و آنچه شود ایضا در قصه مذکور رسیده آنچنان دلهما
 که بهشتان ما و من به نقش شان شد بل شده قسوه در جزو آله در سوره بقره واقع شده
 ثم تستقلون کم من بعد ذلک فی کالجارة او اشد قسوة پس سخت گشت دلهای شما ای بود
 از پس زنده کردن قایل پس آن دلهما که مرشار است همچو سنگ مستحق و درشتی بلکه سخت
 است در رسالت و غلظت از سنگ و راسته خلق جسم آدم صلو و الله علیه
 که جبرئیل علیه السلام را اشاره کرد که برو از زمین گشت خاک بگیر
 روز محشر گشت یعنی حالانش به هم تو باشی فصل بهشت آنرا بش در مطابق مفهوم این آیت
 است که در سیاره تبارک در سوره احقاده واقع شده و محل عرش را که هم میماند و برادر
 پروردگار ترا ای محمد بر زیر ملائک که بر جای آسمانند آفرود هفت ملک و امر و جلالان عرش
 چهارند میکائیل رقبه خاک از زمین جهت ترکیب ترتیب
 جسم الو البشر گفته اند بنی کان انسان که بر ایشان آمد آن قهرگران چه نفر این
 آیت است که در سیاره و از اسمعوا در سوره الاحقاده واقع شده فلما انجا هم بهشتان نظر خواندن
 وقت ظهور زمین لوم ایشان ماکانوا لعلون فلما انجا هم بهشتان نظر خواندن
 از فرج ابا انوا اخذناهم لنبته فاذا هم ملبسون پس چو اوقتی که آمد بر ایشان عذاب زاری کرد

۱۱۱

در وی تصریح در گاه مایا در دگر زاری کردندی بلاستندغ شدی و لکن سخت شده بود و دلهای ایشان
 ترک قنوع و زاری از رسالت قلب است و در سوره بقره ایشان پس ای که کمال می بود و دلهای ایشان
 کردند کافران کذب انچه پند داشته اند آن از با سواد جزا بکشایم ایشان را و هر چه جزا از نعمت است بخت
 پذیرند بآسانی و سخت محبت نیز آنان کردیم تا وقتیکه شاد شدند با آنچه بدیشان داده از نعمت باد
 دل دران بستند بفرستیم ایشان را تا گمان کس ایشان بعد از ما عاید عذاب بود پس ایشان را
 تا امیدان در قصه یونس علیه السلام قوم یونس را چه پیدا شد بلا ابر برایش
 جزا شد از ما و این قصه مفهوم این آیت است که در آخر سیاره بقره یونس واقع
 شده فلولا کانت قرة امنت ففعلوا یا ایها الاقوام یونس لما آمنوا کشفنا عذابا کثیرا
 فی الحیوة الدنیا و متعنا هم الی حین و بقیان آورده که اکثر نجات برانند که بولایا بیا بیا
 یعنی بنو دنا بل ای از دیهای عامیه که بوقت نزول عذاب ایمان آوردند پس سود رسانید اهل این
 را ایمان آوردن دران وقت مگر قوم یونس را علیه السلام که ایشان آن هنگام که ایمان آوردند برادر
 و برادر از ایشان عذاب رسوائی را در زندگانی دنیا و برادر و از گدشتیم ایشان را تا گمان رسیدن
 اهلکما ایشان این قصه مفصلاً و تفسیری دارد و در فرستادن اسرافیل علیه السلام
 را بجا که برو قصه بگیر انگبین در وقت برنجور و چه چشمه کرده باطن زینور را و سیاره
 رتبه در سوره نمل واقع شده و داده عمل شفاء للناس دران شراب که عمل بنور باشد شفقت
 مردمان را باینفس خود چنانچه در امر اضربنی یا مقلب یا غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک
 معجونی باشد که عمل خروید از وی بنور و فرستادن عزرائیل که کان نقال او تعالیهما
 و بهر مستی و هفت دنیا لیا و بهر اشارت است بکرمه که در سیاره و در سوره الاحقاده
 شده قل لعلوا و لعلوا ما هم بکم علیکم فتمسکوا بآیت در دفتر اول در دهستان تعین کردن زمین
 طلب روزی مشهور را و قبول او مگر قوم گشت چنانکه مثل است معروف قال الجدار للو تمشق
 قال الوعد انظر الی من یدینی و رجوا بادن از حضرت عزرائیل این آیت بسیار
 قال فما خطبکم در سوره واقعه و چون اقرب الیکم و لکن لا تبصرون و ما نزل بکثیر
 بدان مختصر از شما و لکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بکم قدرت و در وقت ایضا
 در داستان مذکور رسیده که خوابی بدن جان تو زیست فی اسما و زکرم روزی که
 در سیاره و در سوره الداریات واقع شده و فی السماء زکرم و ما تو عدون ترجمه این آیت در دفتر

عمل میکنند بر طریقه که مشکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر و نیکو اعراف
 و در محنت یاس دارد و مومن شکر و صبر میکنند و در **داستان حواله کردن بادشاه**
قبول تو به نامان و حجه کشایان و سزا دادن و ادب کردن ایشان
بایاز به ستم شاه چون قارون کند به یکینه را تو نظر کن چون کند به اشارت بقصه اتمت
 قارون ستم بر موسی علیه السلام که در کلام مجید در سیاره آسمان خلق در سوره قصص اتمت شده
 ان قارون کان من قوم موسی فبقی علیهم و انتباه من الکنوز انان منافقه لفتوا بآل عصبة اولی
 القوة بدستی که قارون بود از قوم موسی پس ستم کرد و بکینه بود در ایشان بکثرت اسوال و دعوت
 که ایشان مامور او باشند و او را از کجهای مال مقداری که یکیده بخازین بر آید نقل بود
 بر دوش آن کلید با بر جمعی که صاحب قوه بودند دینی توانستند برداشت آنرا و عصی جمعی را گویند
 که از ده تا چهل باشد و بخل را و پس تن مانند کلیدی بای کجهای دی بریدند **ایضا در داستان**
مذکور من بنی ایشیف بر پیش علم او به لایبالی دارا الاحلم او به اشارت ستم باین آیت که در آیت
 الکسری در سوره بقره در سیاره ملک اسرار اتمت من ذوالدی ایشیف عنده الایاز به کیت
 آنکس که او در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان نزدیک او روز قیامت کسی را که بگوید
 و اجازت شفاعت و آنکس که در **داستان فرمودن شاه یاز را که اختیار**
از عفو و مکافات هر چه گنی را بخواصواب ستم در سوره بقره در جزو سیقول اتمت
 شده و در عنون است و در کفری القصاص حیوة و مرثی است و حکم قصاص بقا و زندگی یعنی چون
 کسی قصد قتل کسی کند و تبرس القصاص از ان باز است آن شخص سالماند و از قصاص
 امین شود پس حکم قصاص سبب بکافیه است **ایضا در داستان مذکور** به این
 نطق است مستبین چنانی و اثبات ستم و تظنی قرین به زانکه استقام اثبات ستم این به یک
 در وی نطق لعین شد و دین به این هر دو بیت اشارت است مگر یک در سوره اعراف در سیاره
 حال الاملا واقع شده است بر حکم قارون بلی آبا شستم بر در و گدش گفتنای تو بر در و کار ماسه
 حکایت و تقریر این سخن به آن کسی را در قیامت ز انتباه به در گرفت آید و در سیاره
 سیاه به مخوم این آیت است که در جزو عم در سوره انشققت واقع شده فاما من اولی کتابیمینه
 منور بحباب سبب با سبب و تقیباتی الی الله سرور او اما من اولی کتابیمینه منور بحباب سبب
 و بجا سبب است هر یک داده شود و نوشته اعمال او بدست راست او پس نمود و که صاحب کرده

حسابی آسان بی مضائقه و مناقشه و باز گرد و بسوی کسان خود یعنی بکرده مومنان یا بقیه خود را
 اهل اسلام یا زبان خود را زور اعرافین شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت و اما ملائکه و شیعه
 کافر که در او از بسبب است او بدست چپ او از بسبب است او بر آید از ان طرف تا مدد دست وی
 دهند و چنین کس زود باشد که بخواند و چنین کند بلاکت را و در آید بالتش از دهنه و در بیان آن که
 کسی سخن گوید که حال او مناسب آن سخن و دعوت نباشد چنانکه کفران
 آیت در سوره عنکبوت در سیاره اهل ما اوسه واقع شده در عنون است و لکن ستم ستم
 السموات والارض لیسقون الله و اگر سوال کنی کافران را که کیت آفریده آسمان زمین را بر آید
 گویند ایستگاه آفریده است و از از رحمت و منیع دلیل بر آنکه هیچ خالق غیر خدا یتقالی نیست **ایضا**
در داستان مذکور که هر چه زاهد زود را باشد شکرست به کی بود یک روز از جنس اتمت
 اشارت است بآیت که در سیاره اهل ما اوسه در سوره المجدد واقع شده به بر آید از عنون ستم
 الی الارض ثم یخرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه فاما تعدون میا زکار دنیا یعنی حکم میکنند
 بدان و میفرستند فرشته را که موی ستم بران از آسمان در روزی که ستم اندازد آن روز
 هزار سال از آنچه شما شمار میکنید یعنی فرشته فرو سده آید و بالا میرود در دینی که اگر آدمی رود و آید
 خبر هزار سال میسر نشود **ایضا در داستان مذکور** چون بگوید بخواندی در سینه
 ما بحکم شو قرین و طبعی به در سیاره لایجب الله در سوره مائده واقع شده و بحکم و چگونه از ستم
 المؤمنین اعزته علی الکافرین و دوست سیدار و ایشان را و ایشان دوست سیدار اندازد یعنی
 خدا را متواضع و متذلل و دهر بان باشند بر مومنان سخت دل و متغلبه و بر مومنان باشند بکافران
 و این قوم اهل مین بودند یا پارسیان یا اشعریان در **داستان رسیدن زن بجان**
و حجاب شدن زانکه از کینزک و رسوا شدن به دست و باید بگو ای بابیان به
 بر فساد او بر پیش ستان به مضمون این آیت است که در سوره لقین در سیاره و مالی لا واقع
 شده و کلکنا ایدیم و شکندار طعم با کافران کسبون تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان گو ای
 دادن دست و پا و زبان بر سه ظالم هم در دنیا تحریر یافت **ایضا در داستان مذکور**
سیات را مبدل کردن به تا محمد طاعت شود از ستم حق به اقتباس است از این آیت که در اول
 سوره فرقان در جزو قال الذین واقع شده فاولیک بدل الله سیاتهم حسنات و کمال قدر عفو را
 رحمت پس آن گروه بدل میکند مذکوران ایشان را بیکدیگر یعنی ایشان سوابق معاصی را

چون محو میکند و لواحق طاعت را بجای آن ثبت مینماید و هست خدا آمرزنده گناه کاران این توبه
 مهربان برایشان با ثبات توبه در دل ایشان حکایت در بیان توبه بضمیمه این آیه
 آیت در بسیار توبه در سوره و التلیل واقع شده و عنوان است فاما من اعطی و التقی و صدق با حسن
 مستنیر و المستنیر و اما من اعطی و التقی و صدق با حسن مستنیر و المستنیر و اما من اعطی و التقی و صدق با حسن
 در راه خدا و پسرش که در شرک و کفر و تصدیق نمود و کفر و انکار که لا اله الا الله محمد رسول الله ثبت نمود
 باشد با سانی و بهیم او را برای طریقه نیکو سبب سانی و راحت باشد یعنی علی که او را بهشت رساند
 که سید ارواح در دست و اما کسی که فعل کرد و یا با گفتن کلمه توحید و تکذیب کرد و خلاصت نیکو تر از
 زیور است بدین اسلام پس بسیار که دانند او را برای صفتی که سوری به شوازی و محنت بود یعنی کردار
 که او را به دوزخ برود و شصت و یک قطب که عارف واصل است در اجری اول
 خلق از قوت مغفرت و رحمت است باریت و توفیق فرایند اندر و در گفتن حق این توفیق
 انصاف و در بسیار توبه توبه در سوره و التلیل واقع شده و یا آیه ان الذین آمنوا و انفقوا من ثمرهم
 اقدام ای گروه که دیدگاه یاری کنند دین خدا و غیر از یاری کنند شمارا تا با ما مطهر شوید و سوار
 سازد و قدیمای شمارا در حرکت انهم نشود و در جواب گفتن رو باه شیر است چون که
 اقسام اوست کفر آنکه که به صبر باید صبر بقیع و اصله و اشارت به عنوان این آیت است که بسیار
 الیه برود و سوره حم زحرف واقع شده و من تسمنا بمنیم معیشتم فی الحیوة الدنیا و رضا بعضی حق
 بعضی در جات یعنی بعضی بعضا سخا یا بخش کرده ایم میان ایشان معیشت ایشان را یعنی آنچه
 بدان زندگانی کنند و جیات دینی و ایشان از تیر آن و تیر آن عاجز اند پس از کجا در امر است
 که است مراتب انسانیت است مینمایند و هر چه است ایم بر سر آد میانه از بر بعضی در جهاد و رز
 یکمی تو نگردد و دیگری در پیش یا در جریه که اگر ادبی است و دیگری بنده یا در رضا ای که می ناخت
 یکی مشغول و حقانی ملی آورده است که تفاوت در جات باطل است همه است نوی کس نیکو تر و جدا و بلند تر
 و این تفاوت بر آن پیدا کردیم تا اگر بعضی او میان بر می گزاید اما که کند یعنی چی چس را کار و نایند تا هم
 ساخته و معاش از آن پدید آید و یکی بال جان و یکی با شکی با مال سعادت دیگری نایند این حد و حد
 انتظام امور دنیوی گردد و در جواب گفتن رو باه خیر اما جز آنست که از او که سید نیکو است و خلق و
 افضل خدا یعنی روزی خدا را و توبه بسیار است و یا که خدا را بسیار یعنی در جمیع احوال
 بیکر که اشتغال کنید شاید که رستگار شوید و بخیر و دوسرای سید که در دوسرای جمعیت ظاهر و پنهان

و سبب نجات دنیا و آخرت است و در جواب گفتن خرو باه را که توکل بهترین است
 بعد از آن گفتش بدان در عالم که هستی لا تقوا ابایی تهمل که در سوره و التلیل واقع شده و التلیل واقع
 شده و لا تقوا ابایی تهمل که در سوره و التلیل واقع شده و التلیل واقع شده و التلیل واقع شده و التلیل واقع
 امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرقوم گشت و در شل آوردن اشتر و در بیان آنکه در خبر و در
 فرو و اثر آن چون نه چنانچه از منافق عذر و آمده خوب و در آنکه در لب بود آن فی در
 غلوب و تفسیر این آیت است که در سوره آل عمران و بسیار که من تامل و واقع شده و توفیق
 مایس علی فلو هم و الله اعلم بما یقولون سیگویند به پندهای خویش آنچه نیست در دلهای ایشان ظاهر
 میکنند خلاف آنچه در دلهای ایشان است و موافق نیست و اما باز با نماند ایشان در آن
 و خدا و انانیت است با آنچه ایشان پنهان میدارند که آن اتفاق است در دلهای ایشان در حکایت
 آن مخفی و پرسیدن لوطی از و در دست طوطی این آیت در سوره و التلیل واقع شده و التلیل واقع
 واقع شده و عنوان است ان الذین آمنوا و انفقوا من ثمرهم فاما الذین امنوا
 فیعلون ان الذین من ربهم و اما الذین کفرو انفقوا و انفقوا و اما الذین کفرو انفقوا و انفقوا و اما الذین کفرو
 بر تیر او یا یصل به الا انفسا فقیل بدرستی که خدا ترک نکند و پاک ندارد آنکه بیان کند مثل هر چه
 باشد و برای هر که باشد آورده اند که بود در قرآن ذکر کس و عکسوت شش و ده است و امیکو ند
 که این سخنها سخن خدا چه ماند حق سبحانه این آیت و فتاد که خدا از ضرب المثل شرم ندارد اگر چه
 باشد مثل بر پیشه خرد پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عکسوت پس آن کسانیکه گویند
 باینکه قرآن کلام حق است پس یقین میدارند که مثل ضرب المثل است است از نزد پروردگار
 ایشان و آنرا که پوشیده اند حق را پس میگویند از روی جدال و خدا و یا از راه حق و انفسوس
 چه چیز خواست خدا بدین گفت از روی مثل آیا کافران مینداند که حق تعالی بعد از خویش
 گمراه گرداند بدان مثل بسیاری را که از راه منافقان که در آن فکر کنند و حکمت آنرا نشانند
 و بعضی خرد و راه نایند بدان مثل بسیار کسان را از مومنان که در آن تانی نمانند مگر آنکه خدا
 بدان مثل که زود مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری بیان نقض عجز و توبه
 موجب بلا بود و این آیت در بسیار که لا یحب الله و رسوله و ما که واقع شده و عنوان است
 که جعل منعم المرفوده و الحنا زیر و ساخت از ایشان بوزنشان یعنی سخن که در ایشان را بران
 صورت چنانچه احباب است را در چنانکه کان چنانچه منکران مانده و میسر را در جواب گفتن

سکافات آنرا در دوستان باز جواب گفتن آن کافر جبری نمی آید که همان
 ما بدانند این جواب چه از ایشان و چه جواب مناسب بمؤمن این آیت است که در
 سیاره الیه در دو سوره خزف واقع شده بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی الله وانا علی آثارهم
 مستدون بلکه گفتند قوم بنی امیه از حذاعه بدستی که بیافیم به ران خود را بطریق پیروی و باری
 ایشان راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید به ران جابل است ایضا در دوستان
 مذکور سه عشر اشکالت دینا مقصود چون بازی عقل و عشق صمد و عشر اشکال شایسته
 آیت که در سوره انعام در سیاره دوانا واقع شده من جارب احسنه فله عشر اشکال تفسیر
 این آیت در دو فقره دوم در دوستان براه کردن شاه کی را از ان دو غلام واقع است تا مقصود
 اشارت است باین آیت که در سوره بقره در جود تک ارس واقع شده مثل الذین یفکون الهم
 فی سبل الله کل جبهه اثبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة جبهه ترجمه این در دو فقره چهارم در حکایت
 آن ملک که از جهت ناموس شکر مایه میکرد و همین گشت در دوستان گفتن
 خوشا و ندان مجنون را که حسن لیلی با نذره هست چندان نیست نه
 قاصرات الطول باشند آن مقام به دین حجاب طر فها مجنون ضیام به این سر و آیت و سیاره
 قال فما خطبکم و سوره الرحمن واقع شده همین قاصرات الطول و مقصود است فی انجیام و در
 بهشت تازان صاحب جمال کوتاه نظر باشند که بغیر شوی بران خود نظر نکنند و مانند کوتاه نظر
 در خیما و قصر از در و یا قوت ایضا در دوستان مذکور سه یا آتی سکر البصائر
 لما عفت عنا الغلث اوزارنا و اقتباس است از آیت که در سوره حجر در سیاره ریا واقع شده
 در راه کفار و مؤمنان علیهم با باسن اسما و فطلو افیه یخرجون لقاولا انما سکر البصائر نابل نحن
 قوم مسخر و ان اگر کشایم برین فقره جان در آن سامان پس باشند همه روز دشتگان که در نظر
 ایشان دران در بالا میروند و آنان بزمیری آینه از غایت غنا و تشکیک در حق گویند
 جز این نیست که بلبسته اند و چشمهای را و غیره ساخته اند اگر کشایند کفار بالا رفته از شایه و مانند خود نیستند
 که از حقیقت پند کرده اند و این مرت در خارج و چون در جگه اگر چه چادر و کلاه نمی پوشند بلکه در لباس
 کرده و آن کلاه را فراتر می اندازند و کلاه را می بینند و سوره فتنه در سیاره اهل اوجی واقع شده و در عنوان تفسیر
 این آیت در دو فقره چهارم در رقیه قصه بنای مسجد است که در بیت سلیمان علیه السلام نوشته شد
 و در پیش فکر سر بر زمین که اندر دل آید بمجانی تو سه رب اوزعنی ان شکرا و اری

در تفسیر

لا تعجب سره لی ان یخبر به اشارت است باین آیت که در سیاره ریه قال الذین در سوره کل واقع
 شده و قال رب اوزعنی ان اشکرک تمکلتی نعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضه
 و اوفی بوعده فی عبادک الصالحین و گفت سلیمان که ای پروردگار من الهام کن مرا با آنکه شکر کنم
 نعمت ترا انچه انعام کردی بر من و مادر و پدر من و الهام کن مرا با آنکه عمل صالح کنم از جهت تمام شکر
 نعمت تو در او و مرا بر بخشایش خود در میان بندگان مستوده خویش و در بهشت در نواختن
 سلطان ایاز را سه حق که خواندست در قرآن و حال چکی بود این جسم را انچه احمال به
 اقتباس است از این آیت که در سیاره قدح در سوره نور واقع شده و با آنکه صاحب مقدر حال لایم
 تجارة و لا یح عن ذکر الله تفسیر این آیت در دو فقره دوم در دوستان عذر گفتن فقیر با آن شیخ مرقوم
 گشت در حکایت آن مجاهد که از همیان هر روز یکدرم سیم و خندق انداخته
 بتغاریق صدق جان دادن بود و همین سابقا و از بنی بر خوان رجال صدق و اشارت
 باین آیت است که در سیاره اقل ما اوحی در سوره احزاب واقع شده من المؤمنین و آل صدق
 ما عاهد الله علیهم من فی نفسه و منهم من ینتظر از مؤمنان مردانی اند که راست کردند آن عذدی که
 با خدا تعالی کردند از ثبات بار رسول علیه السلام و قتال با کفار پس از مؤمنان کسی است که نامزد کار خود را
 و فکار و عهد خود را و کار را نمود و تاشید شد چون خمره و صعب و انس از ایشان کسی است که رفتار
 می برد شهادت را چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما بیت حج مدرست شنایان چه تحقیق میکنند
 از هر جان به در سیاره قدح الله اول سوره حشر و سوره صف واقع شده حج صدقانی اسوات الارض
 و هو الغرض حکیم تبیین گفت و تنزیه کرد و مر خدا تعالی را انچه در آسمانها و زمین است و خدا تعالی غایب
 در امر خود صواب کار درست کرد و کار در تفسیر و قضا و مر اجبت کردن پهلوان از موصول
 جانب صر و صحبت او در راه بالغیر که منتظری باش آن میقات را صدق
 الحاق ذریات را به در سیاره قال فما خطبکم در سوره طور واقع شده و الذین آمنوا و اتبعتم ذریعهم با
 الحقیقتا بهم ذریعهم و التناهی من علم من نمی و نا ننگه دیدند بخدا و رسول و پیروی کردند ایشان را
 فرزندان ایشان بایان لاعن کرد انچه با ایشان فرزندان ایشان را و که نمینمیدان را بسبب
 این الحاق از ثواب کرد و از ایشان هیچ خیر نیست فرزندان را و درجه آبار سانی می آنکه نقصانی ثواب
 ایشان رسید بلکه بر من فضل خود اولاد را و رفت درجه از زانی دارد و در خنده و رفتن ان کنیز
 از ضعف شهوت خلیفه سه گریه خنده و غم و شادی دل به هر یکی را مدنی دانست و

قال علیه السلام الناس علی دین کم فمرد پیغمبر علیه السلام که او میان بر دین ملک سلطان جانشین
 و بریان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم اولیا میشوند و اگر کسی
 در جسم آنرا اکل و باطنش شیطان نفرمودی رسول و عن ابن مسعود و رفته اند عده قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما منکم احد الا و قد دکل الله ترینه من الجن و قرینه من الملائکه
 قالوا و ایک یا رسول الله قال و ایای و لیکن الله اعانی علیه فاسلم فلا امرنی الا بحیرة فکون
 ابن مسعود روایت نمود که گفت پیغمبر علیه السلام فرمود نیست از شما ای آدمیان از چیزی که اگر
 تحقیق موهل ساخته است الله تعالی با او قرین و منتهین او را از جن یعنی شیاطین از اولاد
 ابلیس که مامور و زائیده میشود و در عرف او را سزاوار خوانند و قرین او را ملائکه پس صاحب جن و
 شیطان امر میکنند و در وصایا و شهورت و مصاحبت میکنند ملائکه امر میکنند بخیر و اتیان با امور
 و اجتناب از منیات گفتند اصحاب و تراجم موهل کرده شده است قرین از جن ای رسول خدا
 فرمود که مرا مصاحبت از جن و لیکن حق سبحانه و تعالی توفیق دهد و اعانت فرمود مرا بر و پس
 انقیاد نمود و سلام آورد و بر دست من و سلمان شده پس امر میکنند مگر بخیر از جهت آنکه بسبب
 اسلام از طبقه خود باز آمده و تفسیر قول علیه و عز و ان است واقع شده که مامات من میرو
 الا فی ان میرو قبل مامات ان کان بر افالی و صول البر اهل ان کان فاجر البطل خوره فرد
 سیکه میر و دیگر آنکه آنکه کرده اینک میر پیش از آنکه مرده باشد آن شخص نیکو کار پس بسوی
 و صول جزاء و ثواب آن نیکوئی نشانده ترست و اگر نیست آن مرد فاجر و فاسق پس از رز و ب
 سوت پیش از رقت بواسطه آن است که کم میشد فحرا و ماکثر عقاب گرفتار نیست از مرگ و کثرت
 فحور و فسق و ضعف آن بخود ان که از شر خود و شر خود این شده اند
 باز چون ابوری یامد رانده به رفت نور از می خیالی مانده مناسب به فهم این حدیث نبوی
 که اند لیفان علی قلبی فاستغفر الله سبعین مره در صحیح مسلم روایت کرده از اسمن مرفی فی
 عنه که گفت که فرمود پیغمبر علیه السلام بگری که نشان نیست که هر آنیمی پوشد دل مرا و با میشود
 از خطو چیزی از سود که مقتضای بشریت است و با اشتغال با زواج و اولاد چیزی که جاری
 میشود و جاری و خطو بشریت پس استغفار که در جمیع سوره ارم بسوی خدا تعالی و توبه میبستم و استغفار
 میبایم بفرموده بار و درین حدیث بتبیین و تحریص است برای است بر توبه و استغفار و استغفار و توبه
 علیه السلام از تفصیل جنات الابرار سیاه المقرنین است و با اوشاد تعلیم است بر آن است چه نگاه

و در هر چه

که سرور عالم و سید اولاد آدم با وجود حصص ازلی از نام و معاصی همیشه استغفار میفرموده پس بزرگان
 واجب و لازم است که یک لحظه در خطای استغفار و توبه نباشند و فاضل مطلق و عالم عامل بر حق داشت
 روزی مفضل حدیث نبوی مرفوع امر از شکله اخبار و مطلق شیخ الاسلام و المسلمین بیان شیخ
 عبدالحق دهلوی شیخ الله المومنین لطیف و بقاء و بقاء اخلاقه در یکی از صفات شریفه خود میفرماید این
 حدیث را باین طریق ایراد فرموده اند که اصعبی که از علمای علم لغت است از معنی حدیث اند لیفان علی
 قلبی و الی لا استغفر الله کل یوم سبعین مره و فی روایت مائمه مره پرسیدند که حقیقت این معین
 چیست و مراد بان چه گفت ان سالت عن غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عینه لعینه
 اما اینجا که عین لعین است از عین دم نتوانم زد و این عجز و اعتراف بکل نادانی از اصعبی عین علم
 و معرفت است چنانکه گفته اند که لا ادری نصف العلم جای دیگر اگر نصف علم است اینجا تمام علم خواهد بود
 و نصف علم در جای است که ادراک ممکن است و علم بیان میرسد ولیکن اعتراف بکل سلوک طریقه
 انصاف علمی دیگر است اما اینجا که ادراک ممکن و متوقع نیست علم درین مقام جز اعتراف بنادانست
 نارسائی نباشد اینجا دعوی علم بکل است و دریافت بکل عین علم اگر چه علمای حدیث بر قدر علم اندازند
 و انش و معرفت خود چیزی گفته اند که معنی در شش قیاس و تخمین سفته اند اما انصاف آنست که بکار
 از چشم اختیار مستویست و جمال حقیقت بدیده عقل منظر رقیقه گویند که درین عین پرده قیوس لطیف
 که حکم بشریت از ملائکه کثرت و اهتمام مهمام دین و ملت بمقدار ظرفه العین فترقی و غفلی بریده
 شود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و در همان آن طبیعت اشتغال نماز و ذکر و بطور
 وحدت و محال می پذیرفت و آن حضرت از طریق این حالت دعوی و عرض فترت استغفار میکرد
 که جنات الابرار سیاه المقرنین رقیقه گویند که آن پرده عین از جهت علم است و خوف خاست
 ایشان بود و استغفار هم از برای است و آرزیده شدن ایشان است و قال بعض اصفویه
 بن اعمین الانوار لعین الاعیار آنچه درین پرده میشود و او میشد اگر بر نامه عارفان کشف شود
 طاقت نیارند و سیه بکشند و فریاد زنند که حقیقت را پی برده می بینم روزی حیریل امین و جبر
 دی گفت که نهایت درجات قرب من در حضرت صمدیت عز و علا که زیاده بر آن هرگز نبوده و آن
 که میان من و پروردگار کافیه و مزار پرده از نور بود پس آن حضرت راضی الله علیه و آله و سلم در هر لحظه
 هر آن پرده از نور جلال شود میگشت و تجلی نور سے بالا از ان بطرف میشد و بتوقف و بتمام
 اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد و این عین ترقی است در درجه قرب و مشاهدات

و این حالت در خصوص این نشانه است تا ابد آلوده باین هم برین سوال خواهد بود زیرا که تجلیات حق
 نهایت نیست پس عین اینجا عین مشاهده آمد و بر آن شش تن یعنی پرده شستن شد معلوم شد که مراد
 از آن گفت مسجین العت حجاب من نور که در حدیث دیگر واقع است مراد کثیر است نه محصور و تدبیری
 از شرح حدیث در بیان کیفیت این عین و دو وجه گفته اند و اول آنکه این عین بر عین بصیرت
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مثل انطباق جفن است بر بصره اگر چه بظاهر در صورت نقصان نماید
 از بصره آری لیکن کمال با بصره در آن است و محافظت از غبار و دود و آنچه در اضرار کند که تا آنکه
 دل آن حضرت بآثار اذیته انفس غبار و بچیان خبار کثرت و آزار کند و در آنکه در صورت بصیرت
 از یک نه پذیرد و در و در این عین و در و در این پرده موجب و قیاس موجب حفظ و تعقیل می آید
 غبار و در آنکه پس اگر چه در نظر دوم بصورت نقصان در آید لیکن در حقیقت کمال است ایتمه
 کمال و با وجود آن استغفار میکرد و معذرت میخواست از کمال محبت و شوق طلعت تا یک چشم زدن
 از جمال محبوب محبوب نباشد و چنانی آنکه روح اقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن مقام تر
 و شوق و وصول برفق اعلی و اتحاق بملکوت که مقرر صلی است بود و قلبش در روح و نفس تابع قلب
 میشد و شک نیست که حرکت روح و منفعت قلب هر دو است از حرکت نفس ناچار نفس عروج بمقام
 قدس حرم عزت از معاصبت و مرافت روح و قلب جدائی افتاد و موجب انقطاع علاقه که سبب
 بقای شریعت محض نیست میبست پس حکمت باله الهی و رحمت عاطفت تا تنهایی وی که برای کمال
 ارشاد و خلق اقتضای بقای محض نفسش میکرد و در و در این عین و در و در این پرده را سبب
 ابطاء حرکت قلب شریفش کرد تا با کلیه بجان نبوی نرود و عالم قدس بخون پذیرد و علاقه منقطع گردد
 و آن حضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم از ابطاء حرکت قلب نیز با وجود متضمن این حکمت
 مصلحت و کمال حرص بر کمال ارشاد است استغفار میکنند و اعتدال بخوابد و این دو وجه از انطباق کمال
 شیخ الوقت شهاب الدین سروردی است قدس سره که طبعی را که در شرح مشکوه فعل کرده و در زیارت
 وجه اول و ثانی و ثانی مخفی نیست در بیان آنکه ماسوی الله هر چیز
 اکمل ماکول است که کوئی وقت خویش است ای مرید که زانکه و نورنی آید پدید آید شیخ
 فی قوم کالبنی فی امی معنی این حدیث در دفتر سوم در دوستان چیز ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان
 خود و در شهادت ایشان مذکور است گفت از این محبوبه لا ینفک القلب من مطلوبه
 قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم من احب فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آدمی با کسی

که دوست میدارد و را بنابر آنکه همیشه در یاد او و ذکر او و در خیال و تصور او می باشد پس گویند همیشه
 با دوست این حدیث در عنوان واقع شده قال البنی صلی الله علیه و سلم ارحوا لانا عزیز قوم دل
 و دخی قوم انقدرد عالم الملیح به الجبال فرمود پیغمبر علیه السلام مهربانی کنید و شفقت نماید پس را
 یکی بزرگ قومی که بخاوت زیاده خوار شده باشد البته بروی مهربانی لازم دارد و دوم غنی قوم که فقیر
 و محتاج شده باشد بوی امداد و اعانت کنند و سوم عالمی که بازی میکرد باشد با او جالبان پس شما
 تعظیم او کنید و مغرور دارید بنا بر محافظت عزت علم و از دست جهال او را خلاص کنید چه عالم ناب
 و خلیفه پیغمبر است علیه السلام و تعظیم و تحجیل است بکریم او عین توقیر و تعظیم منسوب است و در حکایت
 محمد خوارزم شاه که شهر سنه و ار که همه را فتنه اند بگرفت گفت لا یطیر اسل
 نقویکم و فاما تخوا اذا القلب فی تدبیر که اشارت بمضمون این حدیث است ان الله لا یظن
 ال صورکم و لا الی اما لکم و لکن یظن الی قلوبکم و ینا لکم منی این حدیث در دفتر چهارم در بقیه قصه
 نوشتن آن غلام رفته بطلب جرسه قلمی یافت الرضا و حرکات مذکور است با تو او
 من بهم چنان که زیر پای ما داران باشد چنان که قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم اجنحه تحت ام
 الامهات فرمود پیغمبر علیه السلام که پشت زیر قدنهای ما داران است یعنی خدمت ما و در قیام با او
 حقوق خدایتگاری ما داران موجب دخول بهشت است و بقیه قصه آیه و خره بهر این
 گفت آن نبی سنجید که در اسلام فی الدنیا غریب و اشارت است بحدیث بداء الاسلام غریب
 و سنجید و غریب فرمود پیغمبر علیه السلام ظاهر شد اسلام در حالتی که غریب بوده سر انجام است که باز
 سیکرد و غریب یعنی چنانچه در ابتدا اسلام غریب بود و در آخر که قرب قیام است بود و غریب است
 این حدیث در عنوان است قال البنی صلی الله علیه و آله و سلم لا بد من قرن ین قرن یک
 بهر چی و در قرن مودت است انسان که با اگر گان کان لینا اسلامت ذلک القرن ملکات صلی الله علیه و آله
 فرمود پیغمبر علیه السلام که لا بد است از قرن و مصاحبت که در قرن کرده شود با تو آن مصاحب
 و حال آنکه آن قرن زنده باشد و در قرن کرده میشوی تو بآن مصاحب و تو موده باشی با او اگر
 آن مصاحب کریم و بزرگ بود که است نماید ترا اگر کریم و در بعضی و خجیل بود و انقیاد نماید ترا و آن قرن
 و مصاحب عمل است پس صلح گردان او را تا استطاعت داری یعنی در اعمال صالحه سعی نمای
 و چندان که استطاعت داشته باشی و تمیز با خلاق تحسین افعال و شش کن که عمل کنی همیشه
 زنده باش و در قرن او عبارت از انقطاع اعمال است بموت عامل و زندگی از انقباض نام خیر و نیکوکار

این حدیث در عنوان است قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من جعل الهموم بها و احدا
 کفاه الله تعالی سائر هموم من تفرقت به الهموم لا یبال الله فی اری واد منها ملک فرمود پیغمبر
 علیه السلام کسی که گردانید جمیع هموم و مقاصد خود را بیک هم قصد یعنی جمیع دعاات خود را بحدی پیغمبر
 در آستان سلیم در رضا بقضا استعانت شد البته کفایت فرماید حق تعالی جمیع هموم او را و کسیکه متفرق
 در گذراند شد بوی هموم یعنی مطالب متعدد و مخصوص خلقت پیش گرفت و خود را در پی آن مطالب
 پریشان کرد و نیز ساند الله تعالی او را هیچ مطلبی و فریاد نکند از او در هر کلام وادی ازان او دیده و
 بیایانی از بیایانهای سرگردانی و خواری و پریشانی هلاک گردد و بختی که هم واد هم آخت بود هموم
 متفرقه هموم دنیا و در آستان پرسیدن شاه ازان مدعی نبوده که آنکه رسول
 راستین باشد با او چه باشد؟ تا احب الله ائی در حبیب که در خست احمدی
 با اوست سبب و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من احب الله و احب
 و اعطی الله و منحه فقد استكمل ایمانه و ابوداؤد و ترمذی ابی امامه رضی الله عنه روایت کرده که گفته
 فرمود پیغمبر رسول خدا علیه السلام کسی که دوست دارد دیگر را محض از برای خدا و شنی نبض بر خود
 برای خدا و عطا کند و انعام نماید محض جهت الله و منحه کند و محروم گذارد از عطیه محض بر خدا پس
 تحقیق کامل کرد ایمان خود را یعنی این فعل اربع محض برای خدا کند و در وی هیچ شایسته غرض نباشد
 لاجرم ایمان او کامل شود و کسی که رسید از عالمی عارفی که اگر کسی در نماز دیگر دید یا آواز
 راه کند نمازش باطل شود این حدیث نبوی در عنوان واقع شده قال علیه السلام
 لا صلوة الا بحضور القلب فرمود پیغمبر علیه السلام که نیست نماز معتبر و متعدد و یا ثواب نماز با نماز
 کامل مگر بحضور قلب و جمیع او و حضور نماز نماز و فیضان هر بار بدون حضور قلب میسر نشود
 در عنوان و استنان که مریدی در آمد و خدمت شیخ و این شیخ کبیر لسن بود
 واقع شده قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم رویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حبیبه شد بر من زمین پس نموده شد من مشارق آن زمین
 و مغارب آنرا و استبدای خلقت جسم آدم صلوات الله علیه و من ابی سوی فی آخر
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان الله خلق آدم من قبضة قبضتها من جمیع الارض
 فجاوینا آدم علی قدر الارض من الاصح و الابيض و الاسود و من ذلک و لعل الارض و الحبیب و
 رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و مشکوٰۃ روایت است از ابی موسی رضی الله عنه که گفت شنیدم من شد

و

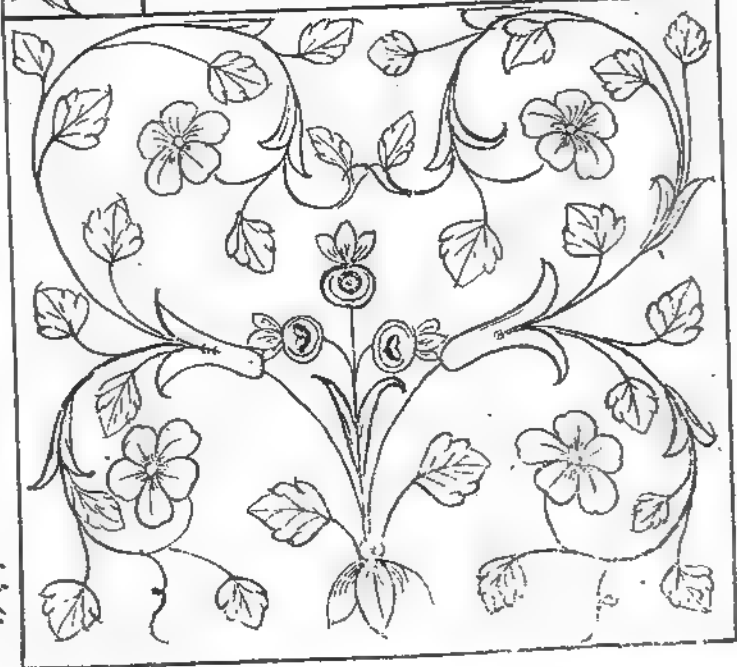
رسول صلی الله علیه و آله وسلم میگفت اینکه آفریدن سبحان تعالی آدم را از مشت که گرفت آنرا
 از تمام زمین پس آمدنی آدم بر قدر زمین یعنی ازینها سرخ یعنی سفید و یعنی سیاه و میان آن
 انواع و یعنی ازان نرم و یعنی ازان درشت و یعنی خفیف و یعنی پاک و خوب و در قصه
 یونس علیه السلام هم که بر ابریه شد شاه مجید و اشک را و فضل ما خون شنید و قال النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم من احب الی الله من قطره من قطره و من من خشية الله و قطره من
 فی سبیل الله گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که نیست هیچ چیز دوست تر سوی خدا است یا س
 از دو قطره قطره اشک از ترس خدا و قطره خون در ریخته شود در راه خدا یا تعالی در میان
 فیما بین یرسب چه من رحمته الله معطی النعم من لا ابالی مگر کسی را شد مباح که بش نمان
 بنود جز و از صلاح و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم حکایت عن الله خلقت هو لا باخنة
 و لا ابالی و خلقت هو لا للمنا و لا ابالی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود حق سبحان تعالی
 آفرید من این جامع را برای بهشت و هیچ باک ندارم و آفریدم من این جامع را برای دوزخ و هیچ
 باک ندارم در میان آنکه خلق الجان من مارج من نار و چون بنده مغرور خلق
 شد بیوست و چند غرض من زندان اوست و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ذل من جمع و
 غرض من قمع فرمود پیغمبر علیه السلام خارش کسی که طمع و رزید و طمع را پیشه خود ساخت و غرض و میوز
 کسی که قناعت نمود یعنی قانع و صاحب قناعت و ایما در دلهای طلاق محبوب و طامع نرود و طامع
 و نرود و طامع مرود و نکونار ولی اعتبار باشد ایضا در بیان مذکور و هر که بنده نیستی بد
 فتنه و تارافتد بعد از خلق از غمی و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من سن سنة حسنة فله اجرها
 و اجر من علمها من سن سنة سيئة فله وزر من عمل بها معنی این حدیث در دفتر اول در قصه باو
 جو که در ملک دین عیسی علیه السلام می نمود نوشته شد در معنی حدیث از نا لاشیا و کما یس
 معنی این حدیث در دفتر دوم در تاعی قصه زنده شدن استخوانها بد عیسی علیه السلام نوشته شد
 و این قول حضرت امیر است که در عنوان واقع شده که کشف الظهار ما از دوت یقینا
 یعنی اگر نازل کرده شود پرده از لبر و بصیرت و حقائق اشیاء و باسیات چنانکه هست ظاهر شود
 یقین من هیچ زیاده نکند و از آنکه بعلم یقینی در برابر یقینی محقق و تقرر شده بلکه یقین یقین باشد
 که وجود حقیقی حق است و وجود جمیع موجودات بدو موهوب و پیدا چنانکه که میسر الله نور السبوت و الار
 بدین مدعا علیی است و اشکارا غیر و یا اولی الا بصبار و در آستان پرسیدن معشوق

از عاشق که خود را دوست میدارد یا هر احدی قدسی است در عنوان واقع شده
 اخراج بصفاتی الهی مثل من را که قدرانی من مقصدک مقصدی من اجماعی حق سبحانه تعالی
 بر بنده خاص که شیطان را بر روی تسلط و رای نیست خطاب نماید و میفرماید ظاهر شود بصفات من
 بسبب خلق من یعنی تخلف با اخلاق الهی و متصف بصفات ایزدی شود خلق به ایت نامی الهی
 مرا که متفهم که سبیل توحید و تخلق و تحقق است کسیکه دید ترا پس تفتن دید مرا یعنی منظر کامل من دید
 کسی که قصد کرد ترا خواه قصد خیر بود خواه قصد شر قصد کرد مرا و با آنکه کسیکه قصد خدمت و ملازمت
 کرد قصد خدمت و ملازمت من نمود کسیکه دوست داشت ترا دوست داشت مرا در بیان آنکه
 دعا و عارف و اصل در خواست او از حق تمجود و درخواست حق است از خویش
 گفت که سمعنا و سنا و سنا یعنی این حدیث که در عنوان است در دفتر اول در دهستان چندی
 که در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از به خدا چنگ میزد نوشته شد در داستان توحید
 انصوح قال ابی سله الله علیه و آله وسلم اذا اصاب مرن اوهم اشتدی از نه تنفری به این حدیث
 در عنوان واقع شده از نه سال قحط را گویند یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام چون برسد آدمی را مری
 و یا بختی و شدتی و سخت شود سال قحط خود بخود گذارد و شود از آنکه چون سخت بکمال رسید تنفری
 و بخت روی دهد چه بکمال راز و دل است و هر زوال را انجامی و انصرافی و شدتی از نه تنفری
 بشاید شل شده است و میگویند که چون شدتی در دل آید گشاده شود و دور گردد و چون گشاده
 گردد و دور گردد و در داستان برون رویا به خیر انبیا شیری جستن خراز شیر
 که شیطان است تمیل شتاب به لطف رحمت همد و استجاب به قال ابی سله صلی الله علیه
 و آله وسلم العبد من الشیطان و التالی من الرحمن معنی این حدیث در دفتر سوم در جلد دفع
 میگویند شدن در بیع و شری و نوشته شد این حدیث قدسی است که در عنوان واقع شده
 نولاک لما خلقت الافلاک حق تعالی بحسب ازل و ابدی حضرت حقیقت محمدی علیه السلام
 خطاب نمود و فرمود که اگر نمی بودی ای محمد آینه خلق نمیکردم افلاک را یعنی اگر مقصود از
 ایجاد عالم نور ذات عالی صفات توئی بود هرگز پیدا نمیکردم عالم را و از کتم عدم بصحرا وجود
 نمی آوردم چنانچه عارف شیرازی فرماید بیست قواصل وجود آدمی از نخست به در گستره وجود
 شد فرع است و در فضیلت احترام و جوع در عنوان است قال ابی سله صلی الله علیه و آله وسلم
 الاحترام افضل من الدعاء و ايضا المودة بهت الدعاء و المودة بهت الدعاء و المودة بهت الدعاء

در عنوان واقع شده همچنین قد جعت القلم و کتب ان لایستوی الطاعة و المعصية و لایستوی الامانة
 و الاستقامة و جعت القلم ان لایستوی الشکر و الفکر ان جعت القلم ان الله لا یضیع اجر الحسین یعنی
 تحقیق خشک شد قلم و نوشت آنکه بر بریت طاعت با معصیت یعنی طاعت و انقیاد و او را و او را
 الهی موجب الطاف و عنایات غیر متناهی میستوجب نعمت و رحمت و مراتب مکانات و مصیبت
 مستلزم عقوبات و در کلمات پس چگونه برابر باشند و بر بریت امانت و دیانت یا دزدی یا دین
 مقبول و نگاه خداوند است و در نه مضمون مردود آن بارگاه و صاحب امانت و دیانت محبوب
 ثلوب خواص و عوام است از انام و در باب خیانت و سرقت و خلاف همان و در خشک شد قلم
 آنکه بر بریت شکر نعمت بجا آوردن و کفران نعمت و رزیدن چه هر چند بجا آوردن کفر است
 الهی از خیر طاعت انسانی و قدرت امکانی بیرون و افزونست با وجود آن بقدر طاعت خود بجا آورد
 شکر بر جبریه نعمت و کفران او مستوجب عذاب شدید و آن نه الی نعمت است چنانچه فرمود
 غرشاء لکن شکرت لا یدیکم و لکن کفرتم ان عدلی لشدید خشک شد قلم و نوشت بدستی که
 خدا تعالی ضائع نمیکند مردنیکو کاران پس عاقل را باید که در احسان گوشه در اتیان اعمال
 حسنه سی مندول دارد و موجب کبر و تقدیر است و از یاد بجزای سنی جز داده شود
 در باز جواب گفتن آن کافر جبری سنی را سه آنجا نگه بر سر مرغی بود که تورا
 جان تورا زان شود و مضمون این حدیث است که در صحیح بخاری واقع شده قال ابی سله
 علیه و آله وسلم کان علی بن ابی طالب رضی الله عنه یسیر فی السیاح و یسیر فی السیاح و یسیر فی السیاح
 احدی و مر اقبته و محافظت قلوب ایشان میفرماید یعنی اصحاب منفره بعضی از اصحاب کبر و
 عنهم همیشه بزرگی بحث مشغول بودند و بعضی سر خود را در حبیب مراقبه میکنند که بر سرهای ایشان
 جانوری نشسته است و دائما بسکون و قرار نیک و مشاهد حق آرام گرفته اند هیچ جانوری
 شفت نمی شوند مگر بقدر ضرورت و احتیاج و عادت میسر چنان جاری شده که هرگز بر غیر آن
 نمی نشیند پس عبارت کاغذ علی بن ابی طالب کتابت است از اطراف روس شان و اشاره بر اقبه
 و شه و ایشان و در کایت آن که شکر را گفت گوشت را که خورد و شکر را که بر سر ایشان
 بر کشید که بنیم من بر آمد پس یالت یسیر و یالت جبره و یسیر لا شغ نفس قمره قال ابی سله علیه و آله
 المؤمن یالت و یالت بر و المناق لا یالت و لا یالت لفت به فرمود پیغمبر علیه السلام که مؤمن و یصدق
 بخدا و رسول خدا الفت میکند یا نکری یا حق و بکلمه طیب و کلمه توحید و بدین محمدی و جمیع مومنان

الفث گرفته میشود یعنی مسلمان تا بوی الفث میگیرد پس مومنان با یکدیگر گرفتار و محبت و منافق یکبسی الفث میگیرد و در الفث گرفته شود و بنا بر اتفاق که در دل دارد همه را مثل خود منافق میداند و هیچ احدی آشتی نمیکنند در عنوان تفسیر و ان الدار الاخرة لى الحيوان واقع شده قال ابنه عليه السلام الدنيا جنة و طالعها كلاب فرمود پیغمبر علیه السلام در تخیل دنیا و طلب آن که دنیا را در است و پس گفته و طالعها كلاب آن در اندر گان

تمام شد دفتر پنجم
شرح منوی شریف



و در



دفتر ششم شرح ایقانی

بسم الله الرحمن الرحيم

که گری گنده بود همچون منی چون بجان پیوست یا به روشنی یا به سنی اول سنی زانیت و بیانی
بمنه مشهورست و رسوال آن سائل و اعطرا که مرع پر بر رص شهر
نشسته بود و جان اول مظهر درگاه شد و جان جان خود مظهر اندر شد و در صبح اول
مراد از جان اول نفس خردی یا روح حیوانی میتواند بود که مظهر درگاه است و مراد از درگاه تزلزل
حق که تعین ثانی و مرتبه واحدیت باشد و درین مقام ترقی از ادنی باعلی است و در صبح ثانی
جان جان عبارت از روح انسانی که نفس طلقه نفس کل کنایت از آنست میتواند بود که مظهر
ذات مطلق است و آن سبی بعالم غیب هویت و مرتبه احدیت میگردد و آن ملاک جمیع جان باشد
جان نو آمد که جسم آن شدند و جان نوع عبارت از حضرت آدم علی نبینا وعلیه السلام که مسجود و ملاک
بیت آن طیس از جان ازان سر برده بود و یک نشد با جان که عضو مرده بود و جان در صبح
اول اگر بمنه جان بن جان که عزرائیل از جنس آنها بوده اعتبار کرده آید سنی بریت چنین میشود که
آن المیس اگر چه از جان یعنی نوع جن یکثرت علم یا عبادت ازان سر برده بود یعنی در آن که
عالم ملکوت باشد کوی قربت برده بود و اگر جان یعنی روح و فرشته همیشه شود سنی چنین میشود
که در مرتبه از فرشته تا کوی برده بود و اما با روح یکی نشد و اتحاد مضموی هم نرساند که عضو مرده بود اما
برای سطر فراتر و جان را بمنه روح اعتبار نمودن افصح و اولی است سمیت چون بود و ش

آن خدای آن نشد دست بشکست بر طبع جان نشد یعنی چون آن سعادت و بدایت حق تعالی
با او بود که بنزد روح است اعضا را آن جان نو که آدم باشد باورش که سجده آدم کردند که نشد
اولی را شکست و کان من الکافین معنی طبع ثانی این بیت خود ظاهر است در داستان
استدعا امیر ترک محمود مرطب را بوقت صبوح مرطب جان نوس
ستان بود و نقل و قوت و قوت مست آن بود و این بطریق تعمیم واقع شده و در بیت مابعد
تفصیل مستان کرده میفرماید مرطب ایشان را سوس سستی کشید باز سستی از دم مرطب
چشمه آن شراب حق بدان مرطب برده وین شراب تن ازین مرطب چو دریا حاصل این
دو بیت آنست که بعضی مستان از آن عالم اند که مرطب ایشان را سوس می کشند و باعث سستی
نیشود و باز یک قسمی است که بل سوس مرطب از دم او چشمه و در کسب فیض محتاج به مرطب نیست
که چنانچه در آن یعنی مستی که محتاج به مرطب نیست شراب حق بآن مرطب میبرد یعنی مرطب را
سستی می کشد و این یعنی سستی که مرطب او را سوس سستی می کشد شراب تن ازین مرطب میبرد یعنی
از مرطب فیض حاصل میکند چنانچه آیات مابعد مؤید این معنی است این دو آیه ازین نظر
با شراب چو این بدان و آن بدین آرد شتاب چو درخاران از دم مرطب چند چو مرطبانان
سوی میخانه برند و آن سرسندان و این پیمان اوست چو دل شد چون گوی و چو گان اوست
در حکایت آن مرطب که در بزم امیر ترک این غزل آغاز کرده
بر جید آن ترک و دو سوس کشید تا علیها بر سر مرطب رسید چو در تخفیف لفظ معنی علیها که درین
بیت واقع شده مدتی بر سیل از دم از غمیر یا غمیر و آنان که اظهار ضرر عالم منظر و غمیر را در آن
منظر میکرد و استدعا کرده شد هیچ صاحب غمیری درین مطلب ارجاع غمیری که بقصد راه بر باشد
نموده الا از غمیری اعزه الله تعالی الدارین تا در حکایتی در نایاب در استانی که منظر غمیر را از اجتماع
آن بستی حاصل آید مجموع شد که الحق درین محل بعینه از عالم ارجاع غمیر محل خودست آنکه در یک
ماوراء النهر خیانت در شبهای تعطیل که یاد از ایام نشاط میداد بلکه از ایام سازندگی از سازه و
طلبه یا احقان کج در سر راه دستار کلان و عمامه گران بر سر نهاده و در ایام سستی که میگذشت
و جزا بدست گرفته مطالع اولی حاصل میکنند و سوس می دهند رفته این پادشاهان پامی نمند و بعد از
خرامش چند بیت تحقیق مباحث و تخفیف مطالبش ملاک از ایامی آیند و از مقدمات مفرجه
که لطایف بحث نباشد به تفصیل آورده آخر بر سر این می آیند که چون در کجی کشیده از تو حاصل نشد

بلکه که غمیر علیها کجا راجع میشود و چون غمیر شل زمینا خبری ندارد بر سر این کوته که بعبود بر گرفته
دستار و جامه شل را میکشند و از مسند افتاده نگاه میدارند و این علیها در قصه
ترک مرطب اشاره باین معنی است در تفسیر قول رسول صلی الله علیه و آله وسلم که توتو ابل ان
توتو اس غرق این کشتی نیالی ای امیر و تا به بنی اندرو من الاخیر و من الاخیر عبارت از
مقدار است که هرگاه آنرا بالا و بالا بماند حال آن عاجز شود و انجام داد از بار است که بالای کشتی برآید
و از غرق سازد و میر فتح الله را می گویند که اشارت است بکبریه میمون علیک
ان الله و اقل لا تنو علی اسلام بل الله من علیک ان بکلم کلام ایمان که در جزو حم و سوره که جرات
واقع شده و از من اخیر من حق مراد داشته پس معنی بیت این باشد که تا منی خود را که جرات
غرق کشتی چو در بحر معرفت بنزد من الاخیر است بر سینه نیست خود منی نیست مطلق نشو
غرق این کشتی نمی یابی و مطلب اصلی و اصل نیگروی ایضا و در تفسیر مذکور زاده
ثانی است احمد در جهان به صدقیامت بود او دانه رهیان به ولادت ثانیه در صراط صغیر
بیرون آمدن سالک است از مشیبه طبیعت و احکام آن در قصه احدی که گفتن بلال
رضی الله عنه و در حجاز را که در بخشش بر جوی جوین شایهست تا ناگو یکس که
آن جور گذشت به یعنی گردش آن سنگ سیاه بر جوی شایهست که شخصی جت و جوی
کرده این سنگ آسیاب بر کنار جوی ساخته و خود بخود میگرد و سست نیز محل بر او انداخته است
که با گرداننده انداخته است و در رفتن صوفی بسوی سبیل زلفش و مخیله او
با او و حضور قاضی شئونی با و کان وحدت و غیر واحد بر جوی آن است
بت ستودن بهرام عامه را به آشنایان و آن کالفرایق اسلامه آورده اند که چون سوره و احکم
نازل شد سیدنا محمد علیه السلام آنرا در سجده اعراس و مجمع قریش بخواند و در میان آیتها توقف
میفرمود تا مردم تفتن نموده یا دیگر ندیدند این تلاوت آیت اقرار بجمالات و لغزری و منات
الخالقه الاخری متوقف شد شیطان در آن میان مجال یافته و گوش مشرکان احسانید که
تکالفر این حق تعالی و آن شفاعت من لشرعی کفار با اجتماع این کلمات خوشدل شدند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم تیان ایشان راستایش کرده و در آخر که آن حضرت با منان
سجده کردند اهل شرک نیز اتفاق نمودند چنانکه یکس از مومن و کافر در سجده ماند که سجده نکرد
چون بل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعضی آن حضرت رسانید دل مبارک بر و عالم

که کاش جلاله ما کو گفته یعنی خود را گفتی که ما کو در جنت دوی خود که هست نه دو چه من حرف نمیزد
 نقد عت به هرگاه ما در یافت حقیقت خود حیران باشیم و جنت جوی دیگری بی وجبت ع
 در خود بطلب هر آنچه خواهی که قوی به دنی الهی که انلا تصور انادین مقام معنی اولی است
 ایضا در داستان مذکور سه جزو پیش بر سر دزد به شش شد جزو بانی باشد
 یعنی زید را که عبارت از جسم و نفس تواند بود و در حقیقت جزو دزد بود جزو شش شد یعنی جسدانی
 شد و نفس که لازم جسم است منقطع گشت و بدینی روح باقی ماند و در داستان رفتن پسران
 سلطان سوی قلعه حکم آنکه الا انسان حریص علی مانع سه در حقیقت حق بود
 معبود کل به کرب و ذوق است و آن سبل و ملک بعضی روسو دم کرده اند که هر چه سر اصل است
 سر کم کرده اند و لیک آن سرش این ضالان کم میداد و دوسری از راه دم و آن ز سر
 می باید آن داد این ز دم و قوم دیگر با و سر کردند که چون کم شد جمله جلد یافتند و از کم آمد
 سوی کل شتافتند بدینی و حقیقت حق معبود کل است و سر آن طرف سبل از بی ذوق است
 و هر کدام را ذوق چیزی بجانب آن چیز را بعضی اوسوی دم کرده اند یعنی بنشاز مجازی متوجه
 شده اند و با آنکه سر یعنی آخرت و حقیقت اصل است آنرا کم کرده اند لیکن آن سر که آخره و حقیقت
 باشد پیش این ضالان کم یعنی گرفتاران نشاز مجاز که با حکام ظاهری قناعت نموده اند و او
 سری را از راه دم میداد بدینی آنها هم بی بهره مطلق نیستند و با وجود نقد بعالم ظاهری ثوابی
 دادند و هر کدام از آنچه در جفا طرایش است دادی باید و بطلب میرسند و قوم دیگر که عبارت
 از صوفیه صافیست پا و سر را کم کرده اند یعنی قدم بر دنیا و آخرت نهاده کار را پیش برده اند و چون
 جمله را کم کرده اند جمله را یافته اند و از کم آمد کل شتافتند اند و الله اعلم بالصواب و در داستان
 دیدن شهزاد با و قصه آن قلعه ذات الصور نقش دختر شاه چین سه
 سایه بر سر است از ذکر حق و یک قناعت به کدورت طبق به در قناعت خوانده باشد
 ای حسن به ذکر ذکر حق و ذکر بو حسن به مراد آنست که ذکر حق بی سایه میسر شد که بهر طریقت است
 نتیجه می بخشد و ذکر کردن ابوالحسن خرقانی باین علیها الرحمة را که از روح باینه تربیت یافته و باین
 مدتها پیش از ولادت او علیه صفات صوری و معنوی او را خبر داده و آن قصه در او اسطر
 چهارم مفسلا مذکور است مستفید این مطلب آورده اند که ابوالحسن خرقانی اگر صد سال بهر خود
 ذکر حق میکرد آن ربی نمی یافت که از یک تربیت باینه او را میرشد و این امر است مترواک

کتاب شایع از ام المومنین است و این نام و مملو و مملو است و حضرت مولوی چندین بار در دفتر
 سابقه ذکر این مدعا نموده در متابعت مرشد از حد زیادت مبالغه فرموده اند و بر راجی و انخوا
 الیه الوسیة که در کلام مجید واقع شده همین معنی است و احوال تا سبانه واجب ممکن شخصی که این
 نشاتین وحدت و کثرت باشد واسطه نباشد ممکن را چه قدرت آنکند بی واسطه تواند حاصل شد
 یک دلیل عمده بر حقیقت سبل علیم السلام همین است و در اکثر سلاسل رابطه عبارت از
 تصور صورت مرشد باشد موجب خیر و حصول بطلب سبک و در آنچه از رابطه حاصل میشود و از
 ذکر حق که سالها بی اعانت مرشد کند حصول نمی آید و الله اعلم بالصواب و در بیان مجاهد
 که دست از مجاهده باز ندارد دو اگر چه داند که بسطت عطا و حق آن معصوم
 از طرف دیگر بر و رساند حق معیت گفت و در امر کرد و تا که عکس را بگوشت دل
 نه طرد به معنی این معیت آنچه اهل حقائق بتقض و بهو حکم اینا گفتند در کتب تصوف مذکور کرده اند
 معلوم و معروف است و باصطلاح ارباب معقول اصحاب معقول کس عبارت است از جانی
 تعریف مراد معرفت را در دو کتایه از مانیست تعریف غیر افراد خود را پس عکس درین بیت
 بحسب ظاهر عبارت است از جانیست حق بحسب معیت بر جمیع مراتب کونیه را طر و اشارت
 بیساینت و انفصال و وجود حقیقی از مانیست ممکنه و اگر از معنی شطع قطع نظر کرده عکس و طر و را
 بمعنی نفوی مراد داشته گفته شود که حق معیت گفت و دل را مگر در تا که عکس حقیقت بگوشت
 دل آید که عبارت از بیساینت باشد نه طر و که معیت است و این را از مرتبه باند و بعد از آنکه شاد
 متبر و حقیقت معیت روشن گردد هم و بی دارد بلکه این معنی ساده و بی تکلف است ایضا
 در بیان مذکور سه چون عطایان آن حساب با صفا که در گوش روشن زید و خطا
 اشارت است بحساب خطای که عبارت از تحفیل صواب از و خطاست و اهل حساب
 برای استخراج محمولات عددی وضع کرده اند چنانچه در اکثر کتب مشهوره این علم سطر است
 و طریقی آنست که اگر در سلسله از مسائل تمرین عددی مجهول واقع شود خواهی که آنرا مشخص
 کرد که ام است باید که فرض کنی عدد یک یا عددی یا کسری یا مگر بی از طرفین یا از آخرین و آنرا
 مال اول نام کنی پس نظر کنی در مفروض اگر حساب راست آید بهتر و اگر زیاده یا کم شد پس مقدار
 زیادتی یا کمی که خطاست بخوبی داری و آنرا خطا و اول نام کنی بعد از آن کمیت دیگر چنانچه
 گفته شد باز فرض کنی و آنرا بمال ثانی می سازی و در آن هم نگری اگر صواب است

بنهاد اگر خطاست پس مقدار خطا کنی و اگر خطا ثانی بگیر ی پس ضرب کنی مال اول در خطا ثانی
 و مال ثانی را در خطا اول و حاصلین را محفوظ داری بعد ازین نظر کنی اگر هر دو خطا در زیادت
 و نقصان مشفق باشند یعنی هر دو زائد باشند یا هر دو ناقص پس فضل بین الحاصلین را فضل
 بین الخطائین قسمت کنی و اگر یکی زائد بود و دیگری ناقص پس مجموع حاصلین را بر مجموع خطا
 منقسم سازی بهر دو نقد بر خارج قسمت که نصیب واحد کامل است مواب و حق باشد مثال
 الزائدین زید علی عشرة الاربع والعمر علی و عمر علی عشرة الاربع و الزید علی مال حاصل ضرب
 مال اول در خطا ثانی مال حاصل ضرب مال ثانی در خطا اول خطا فضل بین الحاصلین
 خطا فضل بین الخطائین خارج قسمت و مواب الصوب و المطلوب خارج
 قسمت از نصیب واحد کامل منقسم در مانحن فیه ده است و منقسم علیه واحد کامل و یک ربع
 که در مضیع ربع باشد پس ده را اگر بر پنج ربع متساوی قسمت نمایند بهر یک ربع از ده و هر
 پس روشن شد که در مانحن فیه نصیب واحد کامل که عبارت است از چهار ربع هشت از ده
 باشد توضیح طریق استخراج در مثال زائدین که مذکور شد مثلاً مال اول که بر زید میر از زید
 و عمر لازم است فرض کردیم که هفت است پس بقیضه اقرار ربع هفت را که یک و سه ربع باشد
 از عشرة وضع کردیم ماند هشت و یک ربع پس باید که هر کدام از زید و عمر بر زید مقرر هشت و
 یک ربع لازم باشد و مفروض هفت بود پس یک و ربع خطا زائد باشد و این سبب است
 بخطا اول پس عدد دیگر فرض کردیم که شش باشد و آن سبب است بهال ثانی بقیضه اقرار
 ربع آنرا که یک و نیم است از عشرة وضع کردیم ماند هشت و نیم پس باید که بر زید مقرر از زید و عمر
 هر کدام هشت و نیم لازم شود و مفروض شش بود پس ظاهر شد که دو نیم خطا زائد است و این
 خطا ثانی است پس مال اول را که هفت است در خطا ثانی که دو نیم است ضرب کردیم بقدره نیم
 حاصل شد یعنی از مال ثانی را که شش است در خطا اول که یک و ربع ضرب کردیم بقدره نیم
 حاصل شد پس فضل بین الحاصلین را که ده است فضل بین الخطائین که یک و ربع است قسمت
 کردیم پس خارج قسمت که نصیب واحد کامل است یعنی هشت مواب المطلوب باشد مثال فضل بین
 بعد و زید علی عشرة ضرب فی ثلثه ثم زید علیه الی حاصل عشرة کیون مجموع مایه کم و مواب مال
 ضرب مال اول مال حاصل ضرب مال ثانی خطا فضل بین الحاصلین خطا فضل بین الخطائین
 خارج قسمت مواب الصواب و المطلوب مثال مختلفین هر دو مثال الناقصین لکن خطا ثانی

و غیر ششم

باز زیاده و نقصان بهنا باعتبار اختلاف العوض فی الما لین که مستوف بانقودج الاسته
 مال حاصل ضرب مال اول مال حاصل ضرب مال ثانی خطا مجموع الحاصلین خطا مجموع الحاصلین
 خارج قسمت مواب الصواب و المطلوب درین دو مثال اخیر مجموع حاصلین را بر مجموع خطائین قسمت
 کرده خارج قسمت را المطلوب میگیرند این مقوله برادر بزرگ ترست از آن نه شانه زاده که در
 قصر قاعد ذات انصوری بر سر برادر عاشق نقض دفتر شانه چین گشته متوجه مقصد شده بعد از کث
 و متواری شدن در تنگنا و بلا و چین برادر بزرگتر نصیبگر دیده لا ابالی و ارقام در راه طلب مطلوب
 نناده و حضرت مولوی همان مطلب اورا بعنوان مجامده مجاهد و رزین داستان میفرماید اینها
 یادرین راه آیدم آن کامن بدایه باز آیم دوم سوی وطن بهو که متوف است کامن بر سفر چون
 سفر کردم بیایم و در حضور چون خطائین آن حساب با صفا بگردش روشن ز بعد و خطا چنان
 خطائین که از دو خطا یک مواب حاصل میشود و متوف علیه بیت جان تواند بود باطریق توضیح
 استخراج شد مختلفه مشر و ما ذکر یافت اکنون معنی بیت که مرا بزرگتر آن سر شانه زاده است
 این باشد که چون کامیابی من متوف بر سفرست ولی سفر مرا حاصل نمیشود من سفر اختیار میکنم
 اگر در یک سفر و دو سفر مقصود حاصل نشود و در کامیابی خطا افتد بعد از سفرهای متعدد ده چنانچه
 از دو خطا یک مواب حاصل میگردد و مرا من حصول خواهد پیوست و اسباب قبل ما بعد میگردان
 معنی است و پس از فرض میان و سبب این داستان بر فطن عارف هر میگرداند علم بالقوا
 ترجمه ابیات عربی در مناجات و پناه جستن بخت سبحان تعالی
 از فتنه و لیس لیلین و لا لاسل جان به تنفد و امن جبر اقطار الزمان به نیت نیت
 و اتش را اینکه نفوذ کنند یعنی بگذرند از زندان اقطار زمانها بیت لا نفوذ الا سلطان الله
 من بجاولین السموات علیه به نیت نفوذ مگر بخت راه راست از تجو لیمای آسمانهای باشد
 بیت لاهی الا سلطان اتقی به من مرس انشوب روح اتقی به نیت راه راست مگر بخت
 یعنی بخت که نگاه میدارد از نگاهبانان شعلهای آتش که مرا از آن زبانه دوزخ به نیت نیت مرا
 در مناظره مرغ با صیاد و رزق همت اکب لی یا ای ی یا مالک فیض
 بهم البصره و المصلی هر یک بر یک من ای گریند و من وای ناگلی من نخلی زنی را گویند
 که برادر و زده باشد پیش از شکست بعضی خرابی بصره و مصل سمیت رخ علی قبل موسی
 و غنچه به لا تخلی بعد موتی و اصطر به نیت چون بر من پیش از موت من و از مرش کن نیت

برای من بعد موت من و میرک سمیت ایک لی قبل ثوری فی النوی بعد طوفان النوی البکا
 گرین برکین چیلن بلکی برنج من پس از ملکیان طوفان بکذا رگریه در دوستان و عاقر
 امیر ترک مخمور مطرب را بوقت صبح ۵۰ مطرب آغاز بدیتی خواباک چه که است
 الکاس یاسن لارا رک به یعنی برسان مرا کاس ای آنکس که نمی بینم ترا سمیت است و جی لا
 ان لم اراه چه غایه القرب حجاب الاشتباه به توری می نیست عجب اگر نمی بینم و راسینه
 روسه خود را چرا که غایت قرب حجاب اشتباه است درین صبح نکته ایست میگوید غایت
 قرب حجاب اشتباه است نه عین حجاب والا این چون تواند بود که قرب حجاب باشد بلکه قرب
 باعث رفع حجاب است غایتش در قرب اشتباه حجاب است که ناشی ازین حجاب است از علم
 خیرگی چشم در رویت آفتاب که با وجود عدم حجاب در آن اشتباه حجاب است و اگر گفته شود که غایت
 قرب حجاب اشتباه است یعنی مانع و مانع اشتباه است هم میتواند بود سمیت است عقلی عجب
 ان لارا رک چه من دورا لا لباس اشتبک به تو عقل منی نیست عجب اگر نمی بینم ترا از لباس
 مشتبک مشتبک بهمان معنی مشتبه است سمیت چیست اقرب است من جبل الوریه چه
 لم اقل یا نذا للبعید چه از حیثیستی که تو نزدیک تری بمن از گر کردن منگویم ترا یعنی خطاب
 بلفظ یا میکنم که یانه است جنت بعید سمیت بل اغافلهم نادای فی القفار به کی لاکنتم من
 بمن اغار به بکما غافلهم سمیت ایشان را و نذا میکنم دریا مانهای آب و گیاه ناکه بر آینه پنهان
 کسیک با من است از یک غیرت میکنم از و در جواب داودن قاضی صوفی راسه
 این خواندی که الکلام ای ستام به فی شجون حیره جبر الکلام به یعنی ای حیران کلام در حیران و کما
 مخفی است میکند آن کلام را کشیدن کلام یعنی سخن را سخن میکند شجون جمع سخن و سخن پنج
 درگ درخت در هم شده و در حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود
 الکلیاسه و الادب لایل المذره الضیافه و القری لایل الوبه کیاست ادب برای شهرت و ضیافه
 و مهمانی جنت صحران شینان است یعنی وظیفه اهل صحر است بروایت مقدم ابن مهدی کرب
 و مشکوه واقع شده و من نزلی بقرن نعیم ان یقوده فان لم یقوده ناله ان یعظم لشل قراه جودا
 اسلام غیر با صلا الله علیه و آله و سلم چیش بفر و میفرستادند آنها لقباکل عرب می رسیدند و راجعا
 بازاری بنود که طعام بخورند بنا بران پیغمبر قبائل عرب واجب نموده بودند ضیافت اهل غره را
 و بعد از قوت اسلام و جویضیانت بطون بش اگر کینه احسان است و الا مواخذنا شد مطر

ان

این بیت اشاره به ضیافه است سمیت سمیت الضیافه لغرب القره به اودع
 الرحمن فی اهل القری و ضیافت برای غریب و همان امانت نماده است حق سبحانه تعالی
 در اهل مواضع سمیت کل یوم فی القره ضیف حدیث به مال غیر الا که من ضیف چه هر روز
 در مواضع مهمانی نواست نیست مراد از غیر حق تعالی فریاد من سمیت کل لیل فی القره در حدیث
 ما لم تمسوی الله المجید به هر شب در مواضع کرده جدید است نیست مرایشان را یاری کری آجنا
 سولی خدا مجید و در حکایت شب و روز دان که شاه محمود میان ایشان
 افتاد و سه لطف معروف تو بود آن ای نمی پس کمال البر فی نامه به پس کمال بیک نام
 آن بیک سمیت سمیت رب اتم نورنا بان سهره و انجان من صفحات القاهره چای پردگ
 تمام کن نور ما را بر همه محشور و نجات ده ما را از سوا سیه که گفته در دوستان آن مرد
 که وظیفه داشت و تبریزه پس من مات فاسترخ سمیت چه انا المیت سمیت
 الاحیاء به مرده کسی است که مرده پس راحت یافت جز این نیست مرده کسی است که زنده مرده است
 یعنی فائده رساننده نیست در رجوع بحکایت آن شخص و ام کرده
 گفت یا حاوی انخ نمانتی چه جاداسادی و طایر فاقی چه گفت ای که گفته بنشان
 نانه مرا که اندام او قوت بازوی من در برید فاقه من سمیت ابرک یا فاقی طاب الامور چه
 ان تبرزنا جاقا لصدور بنشین که فاقه من خوش شدست امور برتبه که تبرز جاقی سینه است
 بیت اسرعی یا فاقی حل الریاض به ان تبرزنا فاقه من غفای ما من کرد یا فاقی تحقیق تبرز
 بر ما خوب محل فیض است در رجوع بحکایت سلطان و اسب عماد الملک
 و شیمان کردن شاه راسه لا نظرت فی هرک سل سبیل به من حجاب الله رخو
 استبیل به سرگردان مشغول خوش طبع خود بر سر راه از حجاب خدا سویی سبیل سمیت
 تا کن طوع الهوی شل حشیش به ان ظل العرش اولی من عرش به مشوا مل سبک خاطر
 مانند حشیش که تحقیق عرش برتر است از عرش یعنی کازه در ذکر آن پادشاه است
 دانشمندی را با کراه در مجلس آورد و بنشانده مصطفی کرد این سمیت
 ماتون به اعلو الا از ناب مانا کلون به یعنی بخور ایند ابتلع خود را از چیزه که میخورد بشما
 آیات قرآنی در آغاز دفتره یک دعوت دارد دست از کار باز بقبول
 و نای قبول او را بکار به اشاره به ضیافه این آیت است که در سیهاره لا یحب الله در سوره

واقع شده یا آنکه رسول بیخ با انزل الیک بن رجب وان لم تقبل فاما بخت رسالت ترجمه این آیت
در دفتر سوم در بیان آنکه حق تعالی صورت ملک را بسبب سخن کردن جباران که مسخر حق نباشند
ساخته مرقوم گشت این آیت نیز مناسبت که در سوره مائده در سیپاره اذ اسمعوا واقع شده و علی
الرسول الا البلاغ ایضا ترجمه این آیت در دفتر سوم در داستان باز جواب انبیا علیهم السلام پس از
تخریر یافت ایضا صف شانه نور و ملک خود گویند هر کسی خلقت خودی متذکر مضمون این
آیت است که در سیپاره بجان الذی در سوره بنی اسرائیل واقع شده کل یعمل علی شاکلته منی
این آیت در دفتر پنجم در داستان باز گشتن نمانان از جبهه ایا ربیوسی شاه مرقوم گشت ایضا
پس لدا خلق لدا المشرق بجان خلق صورت امر جان را که بران در سیپاره و لوا تبا
در سوره اعراف واقع شده الا المخلق والامر تبارک الله رب العالمین آگاه باشید که مرقوم است
آفریدن بدین و بداند که مرقوم است فرمان نافذ با امر اوست هر چه آفریده شده و تصرف در آنها
بزرگ است خدا بفرادانیت در الوهیت و وحدانیت در ربوبیت آفریده کار همه عالمیان است ایضا
سنگری این را که شمس کورت چشمتی است اعلی مرتبت به اشارت است باین آیت
که در سیپاره هم در سوره کورت واقع شده اذ الشمس کورت و اذ النجوم کورت چون آفتاب
در نیم جمید شود یعنی انبساط نوزاد از بساط آفاق زائل گردد و مراد است که بی نور شود و آنگاه
که ستارگان تیره شوند پس نفسی بچهار حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر و رسوال آن سال
و اعطر که مرغی بر لبش شهر نشسته بود و مرغی ترست یا دم سینه
نختم علی افوا هم این شناس نیست ره دورا هم در سوره یس در سیپاره و مالی لا واقع
الیوم نختم علی افوا هم تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان گواهی دادن بهت و پایی زبان
بر سطر ابرهم در دنیا مرقوم یانته در داستان نکو بیدین ناموسهای بوسیده
س از بی نشو بیانش از خدا آیت اشققن ان یملئنها در سوره اعراف در سیپاره و یقین
واقع شده انا عرضنا الامانه علی السموات والارض و الجبال فابین ان یملئنها و اشققن منها
و علی الارسان انکان طلبوا جولا تفسیر این آیت در دفتر اول و تفسیر حدیث ان را که
فی ایام و هر که لغات بسین گشت و رنجات و پناه جستن بحق سبحانه تعالی
از فتنه به همچنان اصحاب کف از باغ جود و بیچرم از یاقاطه فیلم رنوده در سیپاره بجان
در سوره کف واقع شده و بحکم یقینا هم مرقوم است این آیت در دفتر اول و تفسیر عارضا

کلی

دعای او نوشته خدا ایضا در داستان مذکور به بیس باجم و لا یلأس ان
تفقدوا من حبس اقطار الزین در سیپاره قال فما خطبکم و سوره رحمن واقع شده یا شتران
والاس ان استطعتم لن تفقدوا من اقطار السموات والارض فانفذوا الا تفقدوا و ان الا سلطان
تفسیر این آیت نیز در دفتر اول در داستان سیر جنگی در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که از بهر خدا
جنگ میزد و تخریر یافت و در صبر فرمودن خواجها و در دختر را که غلام را از جرگه
ینماید در نظر از در آب چون روی نزدیک او باشد سراب به مضمون این آیت است که در
سیپاره قد افلح در سوره نوره واقع شده و الذین کفروا اعمالکم سراب بقیه بحسب الطمان مارتع
از اجالم حید و شیم و آنا که پوشیدند حق را و نگرییدند بدان علمای ایشان که در صورت نیکو نایب
چون صلوات رحم و عتیق بنده و اطعام فقر و غیر آن مانند سرایت زمین هموار که چون آبی موج
پندار و آتش ز روی بوی آرد تا چون رسد بوضع که گمان آب که در بود دنیا بدان مقصود را
چیزه در بیان آنکه این غرور نه تنها آن همنده و را بود بلکه هر آدمی بدین
غرور مبتلاست با از یادش رود توبه و این به کادین الرحمن کید الکافرین
اشارت است بکریه که در سیپاره قال الملاء در سوره انفال واقع شده ان الله یحب الیها
بدستی که خدا تعالی است و باطل کننده است مگر و صید کافران را در عموم تاویل این آیت
در سیپاره لا یحب الله و سوره مائده واقع شده و عتوان است کما اودق ذنارا المحب اطفا المهر
هرگاه که برافروختند آتشی برای حرب کردن با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن آتش را فرو نشاند
آن آتش خدا بآنکه ساز عتی در بیان ایشان افکند که بدگیری نتوانستند پرداخت و محبت
آن حجت البشیر جبر یانته توبین مردانه سر آرد به که فن میل بمشغال بره
این آیت در سیپاره هم در دفتر اول واقع شده فمن میل شغال ذرة خیر ایه و من میل شغال
ذرة شر ایه من این آیت در دفتر پنجم در داستان همچنین قد جفت القلم و کتب ان لایستون الا
والحیثه واقع شده و در حکایت صبیادی که خوشیستن بر یکا پی چپیده بود
و دست کل و لا که کله وار نهاده س ن شندی انا الدینا لیب به باد وادی خرت
و شتی مرتب به در سیپاره قال فما خطبکم در سوره حدید و چند جای دیگر واقع شده انا الحیوة
الدینا لیب و تفسیر این آیت در دفتر چهارم در داستان الطوار منازل آدمی و خلقت از ابتدا
بیان کرده شده و داستان مناظره مرغ با صیاد و در ترتیب که پیغمبر فرمود

علیه السلام لایسبایتی الاسلام من حق زهر جینی چو زمین آفرید پس نیک شد
 ز جمعیت پدید به در بسیار که قال فما خطبکم در سوره و الذاریات واقع شده و من کل شیء خلقنا
 زوجین معنی این آیت در دفتر سوم در داستان ملاقات آن عاشق با صدر جهان حسین
 گشت ایضا در داستان مذکور گفت من مضطرب و مجروح حال به هست
 مردار این زمان بزمن حلال چه موافق این آیت است که در سوره بقره و جزو سیقول واقع شده
 فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه پس هرگاه در مانده و بیچاره گردد بکاره یا گرسنگی بر وجه
 که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق با خروج بر امام یا طالب محصیت نباشد
 و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت پس بر هیچ گناهی نیست در تناول محرمات نه
 سیه دوم و کم خنزیر در حکایت یاسان که خاموش کرد تا دزدان رخت
 اما حیران بر دنده گفت لا تا شوا علی ما فاکم به کی شود از قدرتش مظلوم که در بسیار
 قال فما خطبکم در سوره حدید واقع شده لا تا سوا علی ما فاکم و الا فخرایا آیت ترجمه این آیت
 در دفتر سوم در داستان روان شدن خواجه شیری بسبب که تحریر یافت و دست عا و امیر
 ترک مخمور مطرب را بوقت صبح در بنی فرمود که این قرآن دل به بادی بفضی
 و بعضی راضی به مفهوم این آیت است که در بسیار آیه در سوره بقره واقع شده فیصل بر کثیرا
 و نیندی بر کثیرا و فیصل به الا الفاسقین معنی این آیت در دفتر ششم در حکایت آن مخت
 و رسیدن لوطی از دو حالت و اطمینان قوم گشت و تفسیر قول رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم که موتوا قبل ان تموتوا سه در همه عالم اگر مردوزند چه دمیدم و زرع و اندر دند
 مفهوم این آیت است که در بسیار آیه در سوره قاف واقع شده بل هم فی لبس من خلق جدید
 این آیت در دفتر اول در تفسیر قول حکیم سنائی تحریر یافت ایضا در تفسیر مذکور
 سخت تر افشرد ام و در شد قدم که کنی خرم ز بهرت دمیدم به در بسیار آیه در سوره و الفجر
 واقع شده و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات سو گند نماز عصر و بعضی
 گویند سو گند بغير نبوت که بهستی جمیع آدمیان در زیان و خسران اند مگر آن کسانی که ایمان آورده
 و عمل کرده اند اعمال صالحات و تمیز بین مرد و حریص و نادیدن زرقانی غر و حیل
 مشتری گریه شست و بار دست به دعوت دین کن که دعوت دارد دست به در بسیار آیه لایجب
 الله در سوره مائده واقع شده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک معنی این آیت در دفتر سوم

در داستان

در داستان نوید شدن انبیا علیهم السلام از قبول و پذیرائی سکران مرقوم گشت در حکایت
 آن شخص که بر دسرهای نیم شب سحر میزد به باد آبی کابرای چشم رانده و میزد
 بدان او آه خواند به در سوره توبه و بجز و یقین کردن و قست است ان ابراهیم لا واه کلیم معنی
 این آیه در دفتر پنجم در رسیدن شاه از ان مدعی نبوت حسین گشت و نیز این آیه در دفتر
 یهود در بسیار آیه و اما من و ابتر واقع شده ان ابراهیم کلیم اواه غیب بدستی که ابراهیم بر باد
 و تحویل نداشت در انتقام از بزرگان آن زننده و تاسف خورنده بر آدمیان رجوع کننده به
 عزت در وصیت کردن مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم صدیق رضی الله عنه
 حسن تقویم از غرضش فزون به حسن تقویم از قنات برون به اشارت است باین آیت
 که در جز و عم در سوره و التین واقع است لقد خلقنا الانسان فی حسن تقویم ترجمه این آیت
 در دفتر چهارم در تفسیر این حدیث که ان الله تعالی خلق الملائکه و کتب فیهم لغز خیر یافت و تفسیر
 بر همین سخن که در روچن جسم موسی کلیم به تاج خورشید چینهای کلیم به اقتباس است ازین
 آیت که در بسیار آیه سبحان الذی در سوره که واقع شده و او قال موسی لقد لا ابرح فی الخلق
 جمیع الجبرین او بعضی حقا تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان طلبیدن موسی خضر را
 علیها السلام با کمال نبوت و قربت مرقوم گشت در رنجور شدن بلال و یحیی خواجه
 او از و ماه میگوید که صحابی بنجوم به لاسری ندوده و لاطغی روم به لاسری ندوده و تبتا
 است از آیت و هو الذی جعل لهم النجوم لتتهدوا بها فی ظلمات البر و البحر و اوست آن خداوندی
 که بقدرت کامله و حکمت بالغه میافرید برای شما ستارگان تا راه یابید بسبب آنها و تا راه یابید
 شب در میان و در دریا و بنجوم را بجز این سنان دیگر نیست چون زینت سادری مشایطین و غیران
 و این آیت هم در بسیار آیه تبارک در سوره ملک واقع شده و جعلنا لهم النجوم لیتدبروا بها
 ستارگان را ندگان مردیوان را و فی کتب استراق سمع قصد آسمان کنند در بیان
 آنکه مصطفی علیه السلام شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب میرفت
 پس چو آتشش روز نماز در کشید به کل یوم الله عام ای سقید به ترجمه این آیت
 که در بسیار آیه و لا تنادوا و دره اعراف واقع شده که ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض
 فی ستة ايام ثم استوی علی العرش بدستی که پروردگار شما حقیقا جامع جمیع صفات کمال است
 و اوست آن کسی که میافرید آسمان را و زمینها را و در مقدار شش شبانه روز دنیا بس قصد کرد

برآفریدن عرش تا مستوی شد امر از بران ستولی گشت بران و حرکات آن رنجور که
 و بر او امید صحت ندید بطیب ۵ جناب اخوان سیاهی کمی چندی باغ میوه مرئی و
 صراع اول اشارت است بآیت ربنا انزل علینا مائدة من السماء که در دفتر مکرر نوشته شده
 و مصرع ثانی اشارت است بآیت که در سیپاره نمک الرسل در سوره آل عمران واقع شده که ما
 علیها مائدة من السماء و جود عذرا و زقا قال یا مریم انی الیک هذا قال یمومن عند الله مرگاه در آمد
 بر مریم زکریا بفرمود که آنجا سے بود یافت نزد یک او روزی و آن میوه تابستانی بود در میان
 زمستان و محصول زمستانی بود و فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید
 گفت ای مریم از کجاست مریم این میوه غیر وقت گفت مریم این رزق که می بینی از نزد یک
 خداست و در رجوع بقصه رنجور ۵ همچنین رنجور گفت ای عمو حق تعالی آنکه خواهم
 در سیپاره نمک الرسل در سوره حم سجده واقع شده ان الذین یلمون فی آياتنا لا یحجون علینا
 انهم یلقون فی النار غیر انهم یالی آسنا یوم القیمة اعلوا کما یمیتهم انما یلقون بصیرة یستی که انانکه
 سیل میکنند و از هیچ استقامت منحرف میشوند در آیت های کتاب مابین در وطن بنمایند تا ازل
 باطل میکنند و از طریق ثواب باز نیکو اندیشیده میشوند بر مابین همه رسید اینم و جزا و عذاب
 میرسانیم آیا کسی که انداخته شود و آتش با اتفاق مفسران مراد و اجل است بهتر است آیا کسیکه
 بیا بدین از دوزخ روز جزا که آن حضرت غیر است صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند جزا و عذاب
 یا عمار یعنی الله عظم امر تهدید است کفار را میگوید بکنید هر چه میخواهید برستی که خدا میتالی بد آنچه
 شما میکنید بنیاست و بران جزا و عذاب داد الیضا و رقصه مذکور ۵ سیل اندر برم
 و معرکه ۵ زانکه لا تقوا ما یدی تمکد ۵ در سوره بقره در سیپاره سب قول واقع است لا تقوا ما یدی
 الی التملک ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان بازگشت حکایت امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه نوشته شد الیضا و رقصه مذکور ۵ که فرید این دانند و مستقیم ۵ بهر در و آتکونا
 خالین ۵ در سیپاره و نواندا در سوره اعراف واقع شده فو یوس لها الشیطان لیسر
 لها ما دوری عننا من سواها و قال ما نیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان یموتا فیکین او کونا
 من الخالدین پس و سوسه که در آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا کردند برای ایشان
 آنچه پوشیده کردند از ایشان از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را
 نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورات یکدیگر را نمیدیدند و گفت شیطان مرادم حوا

در دفتر ششم

باز نداشت و منع نکرد شمار آفرید کار شما از خوردن این درخت مگر آنکه دیدید شما دو فرشته
 در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا یا نباشید شما از جا وید ماندگان در بهشت یا از
 زندگان که مرگ در شما راه نبود و چون با وجود این و سوسه آدم در خوردن آن تامل مینمود پس
 تدبیری دیگر میکرد و در داستان رجوع بقصه آن صوفی و قاضی ۵ آن
 جبریم احمد را ندید ۵ آنچه فرمود دست کاوا و اشفق ۵ در جز و عم در سوره انشقاق واقع شده
 فلا اقسیم بالشفق و دلیل و ما وسق و سگوند میخیزیم بشفق و آن حکمیت که بعد از غروب آفتاب
 در افق دیده میشود و غیوبت آن علامت وقت عشا است و درین مسکله در میان ائمه
 اختلاف است در جواب دادن قاضی صوفی زانکه زانمق ۵ البکو کثیر خوانند
 چون سب بران چو فندان مانده ۵ در سیپاره و اعلوا در سوره توبه واقع شده فلیضی کلک
 و لیکو کثیر تفسیر این آیت در دفتر پنجم در سبب جمع کردن آن مهمان بخانه پیغمبر علیه السلام
 مرقوم گشت الیضا ۵ امر هم شور که بخوان اندر صحت ۵ بار بار باش و مکوش از نار ۵
 در سیپاره الیه یرو در سوره شوره واقع است والذین استجابوا للربهم و اقاموا الصلوة و اخرجوا
 من کل بیتهم ترجمه این آیت در دفتر پنجم در سبب جمع کردن آن مهمان بخانه پیغمبر علیه السلام
 تحریر یافت الیضا ۵ زانکه ما یطین رسول بالوی ۵ یکی هوا را ید موصوم خدا ۵ در سیپاره
 قال فما خطبکم در سوره نجم واقع شده و ما یطین عن الهوی ان هو الا دس ۵ بر سه میگوید
 محو از هوای نفس خود یا با آزادی طبع خود نیست آنچه بدان ناطق میشود و مگر دمی که ضعیف و
 آمده میشود با دومی زان هوای آخره در دفتر پنجم در مثل تعلیق شیخ مرید آنرا نیز نوشته شد
 الیضا ۵ مرتزاه بر زخم کاید ز آسمان ۵ منتظر ۵ باش خدمت بعد از ان ۵ به مضمون
 این آیت است که در سیپاره عم در سوره الفتح واقع شده ان مع الحسنة استی این آیت
 در دفتر سوم در وجه عزت گرفتن ازین حکایت یقین دانستن نوشته شد در رقصه
 فقیر روزی طلب بوا اسطه کسب ۵ لالیع این داد و الا حصی ز تو ۵
 سن کلیم از بیانش ششم ۵ به مضمون این آیت است که در سیپاره و ما ببری در سوره
 ابراهیم واقع است و ان تعد و نعمت الله لا تحصى ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان
 نظر شیر در چاه و دیدن عکس خود را تحریر یافته الیضا و رقصه مذکور ۵ تا که ملک
 سن ملک عن بنیه ۵ تا که بخوان بنجا و استیغنه ۵ در سوره انفال در سیپاره و اعلوا واقع

کیم ملک من ملک من مینه و یکجی من حی من مینه و برای آنکه تا ملک شود هر ملک شود و از حجتی روشن
 و قائم و برید هر که میرد از حجتی هو او مشهور یعنی واقع در آیات عظیمه است هر که مشاهده نموده
 اگر میسر شود اگر سیرید او را حجتی و عذر نیست در تسلیم کردن رقبه بان فقیر که میگوید از
 سر کج گذشتیم با سیاستهای جاهل صبر کن به خوش مدارا کن بقبل من لدن چاه افتنا
 ست ازین آیت که در سیاره ربا در سوره نحل واقع شده و آن عاقبت نعمای قبل من لدن ما عاقبت
 به دلن صبر کن که خیر لیا برین و صبر و صبر و صبر که الا باشد و اگر عاقبت کنیدی بماند آنکه عاقبت
 کرده شده اند بدان یعنی اشارت یکی شمارا شد که در دشتا در برابر آن بی را شد که کنیدی به بقا در ادا
 صبر کنیدی و از عذاب ایشان بگذریدی هر آنکه صبر برست و صبر بران را از انتقام و شکایت
 و انچه روز احد برتر رسید شکبائی تو مگر توفیق و خون خدا و جواب گفتن مرید و فرج
 کردن او آن طعنه را از کفر و مبهوده گفتن پس چون باشد جهاد و
 اعتقاد به جان این کشتن نبات است و خدا و اشارت باین آیت است که در سوره
 عنکبوت در سیاره اقل ما دمی واقع شده و الذین جاهدوا فینا لنهتد بهم سبلنا و اما تا که کفر
 نمایند و کار و اقامت دین هر آنکه راه نایم ایشان را بر راههای خود حکمت درین آیت که در
 اوائل سیاره الم در سوره بقره واقع شده در عنواک انی جاعل فی الارض خلیفه منی باین آیت
 در دفتر اول در داستان دل نهادن عرب با تاسن ن خود و سوگند خوردن تحریر یافت
 ایضا در حکمت مذکور بود و در نیت یک قلعه غافل از قصد عذاب ظلمه و عذاب
 بر قوم شعیب علیه السلام و در گذشته چنانکه در سیاره قال الذین در سوره شعرا واقع شده
 فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلمه پس تکذیب کردند قوم شعیب را علیه السلام پس فرار از ایشان
 عذاب روز ظلمه و ظلمه رفت عرب سامیان است و آن ابر سیاه شکل سامیان بر سر ایشان
 بود و هر که می سخت بر ایشان نمرود آمد و نافع نبود ایشان را آب سرد و نه مکان و تفصیل این در
 حسینی و توضیح مذکور است و در محجزه هود علیه السلام و تحلیص مومنان است
 بوقت نزول باد پس بنحوان قاسو کالی از بنی چون نیاید شلخ از بنی شلخ
 در سوره نسا در سیاره الم عسکات واقع شده و اذا قاسوا الی الصلوة قاسوا کالی و چون بنحوان
 منافقان یسوی ناز بر فتنه کاران و کاران جانان مانند کسی که از کارهای گناه است و در کارهای از
 صواب پیغمبر علیه السلام ایشان را دیدی ناز سیکار دهند و الا فلا ایضا در محجزه مذکور است

گر شود پیشه قائم در یادید مثنوی را نیست پایان امید مفهوم این آیت است که در سیاره اقل ما
 در سوره لقمان واقع شده و ان ما فی الارض من نعمة الا انکم لا تعلمونها و انما انعم الله علیکم
 کلمات است که تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان مذکور گفتن فقیر با آن شیخ مرقوم گشت و در داستان
 آواز دادن با لفت مرطاب کج راسه انچه حق است اقرب از جمل او برید و تو گفتی
 تیر فکرت را بعید و در سیاره الم در سوره نحل واقع شده و من اقرب الیه من جبل او بریدمتی
 این آیت در دفتر دوم در داستان دوم با در سخن کشیدن سائل آن بزرگ را نوشته شد و در
 حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و هود و بر دلو پیش آن سر سرباز
 محسنی از طبع انی قریب و در سوره بقره در جزو است قول واقع شده و اذا سالک عبادی عني فالی
 قریب احیب و در الدعاء اذا دعان فلیستجیب الی و لیس من الی علم برشد و ان اجابت یکم فلو ان
 خواننده را چون مرا بخواند حاجت او را و ایسا زدم اگر خواهم یا سوال او مخالفت قضای خود یا خبر
 بنده و اجابت آن بود پس باید که بندگان مرا اجابت کنند و باید که برایان ثابت باشند
 تا شاید که بر راه راست بمانند و ترجمه این آیت اول که در افسالک تا قریب در دفتر دوم در داستان
 آنکه دعوی که عین آن دعوی گواهی و شش است همین گشت فلا نفیده و در داستان
 سناوی کردن سید ملک ترند که کسی باشد که سمر قند رو و لبه روزگ گفت
 حق سپاه منی در چه هم و زانکه غماز است سیاه منم و این آیت در سیاره الم در سوره انعام
 واقع شده سیاه منی در چه هم من اثر اسجد و ترجمه این آیت در دفتر پنجم در داستان بازشدن
 نامان از حجره ایاز بسوی شاه تحریر یافته ایضا در داستان مذکور در روشنی
 کتاب خود چسباده چون می شاید شدن در سوره انعام این آیت در سیاره الم در سوره ملک
 واقع شده و من می کشی که با علی و جدا به من می کشی سوگند علی مرا که تقیم تفسیر این آیت در
 دفتر سوم در داستان بیان مثال ظن و یقین در علم همین گشت ایضا مشورت کن با گروه
 صاحبان و بر سیر امر شاد و بر میدان و در سوره آل عمران در سیاره الم در سوره نسا واقع شده و یا هم
 فی الامر فاذا غرمت فتوکل علی الله ترجمه این آیت در دفتر اول و در قصه کشید و در ماه که
 بشکار رفته بودند تحریر یافت ایضا امر هم شوری برای این بود که کز تراف و در سوره
 میر و در سیاره المیه بر و در سوره شوری واقع شده و الذین استجابوا برهم و اقاموا الصلوة
 و امرهم شوری جنیم و ما ز قنایم نفیقول تفسیر این آیت در دفتر پنجم در سبب رجوع کردن آن

و میگویم ایما لکم ترجمه این آیت در دفتر مجسم و تفسیر الالیزین آمنوا و عملوا الصالحات بخیر
 یافته است ایضا در حکایت مذکور است از آن محمد شافع هر داغ بود که در خیر چشم
 او مانع بود به اشارت باین آیت است که در سیاره قال فما خطبکم در سوره نجم واقع شد
 ما از ع البصره باطلی معنی این آیت در دفتر دوم در داستان بر خاستن عداوت میان اعدا
 نوشته شد ایضا در حکایت مذکور است در نظر پوش مقامات العباد و لا خرم پیش
 خدا شایسته نداد و مضمون این آیت است که در سیاره هم در سوره انا فتحنا واقع شده
 و ما را رسلناک شایسته و پیشتر از ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان جوی گشتن
 امیر المؤمنین که سبب انگیزان تفسیر چه بود نوشته شد ایضا در حکایت مذکور است
 باکره از رطب و ابلیس حق نور و روح را من امر بی مهر کرده اشارت است بآیت که
 در سیاره سبحان الذی در سوره بنی اسرائیل واقع شده و یا انوک علی اروع قل الذی من امر
 ربی و سپر شد ترا از کیفیت روح که بهان انسان بدان زنده است بگوید روح از امر پروردگار
 من است و از وی اوست یعنی از مخلوقا نیست که آفریده شده بی ماده و تولد از املی و در
 قصه عبد الغوث و یزید و یزید پریان او را سه در دنیا دند از سخن اصفان
 در چه بابل بر بسته سرگون و در سیاره و مالی لا در آخره سوره و الصافات واقع شده
 و انما نحن الصافون و انما نحن السجون تفسیر این آیت در دفتر چهارم در داستان امیر کردن
 رسول صلا الله علیه و آله و سلم چون غیبی را بر سر رسید گشت و را آمدن جعفر طیار
 رضی الله عنه بگرفتن قاضی نهاده چشمان شکات دان و نشان زجاج
 یافته بر عرش افلاک این سراج و اشاره باین آیت است که در سیاره قد افلح و در سوره
 نور واقع شده الله نور السموات و الارض معنی این آیت در دفتر دوم در داستان ظاهر شدن
 فضل و زکات لقمان پیش استخوان کنندگان تکریم یافت و در داستان باختر شدن
 آن غریب از وفات تب این آیت در سیاره دادا سمعوا در اوایل سوره انفصاف
 واقع شده و در عنوان است ثم انزلینا کفرا و ابرهیم بعد لون هو الذی خلقنا من طین ثم خلقنا
 اهل الیس باین همه دلائل و آیات بر خدا نیت حق تعالی که خلق آسمانهای زمین و آسمانها
 طلمات و روشنایی است آنکه کافر شدند بر پروردگار خود و بر ابری میدهندستان و یا بعدول
 میکنند از آفریدگار خود و بیادیت غیر او است آن کسیکه بیا فرید بر خدا از انگل مابتد کرد

خداوند

خفت شمار از طین یعنی ابوالبشر را از ان مخلوق ساخت پس حکم کرد مدتی را که چون از این
 برسد ایضا در داستان مذکور است تبیین دجان کن کان هم که که کذب و باطل
 لما جالهم و در جزو اذ سمعوا در اوایل سوره که انعام واقع شده نقد کذب و باطل
 بدستی که نگذیب کرد نکافران قرآن را آن هنگام که اندر ایت ان ان قرآن ایضا
 در داستان مذکور است خدمت او خدمت حق کردن است در روز دیدن و دیدن ان
 روز نیست و ترجمه این آیت است که در سوره که در سیاره و الحفصات واقع شده من
 بطح الرسول نقد اطلاع الله بر که قرآن بر در رسول را پس بدستی که اطاعت کرده باشد خدا
 برای آنکه پیغمبر بطاعت خدا بخواند حکم او پس ااعت او اطاعت حق باشد و در شکل و در
 همچو آن غریب کاش عمر نام است بی بی بی باشد این نواب چه بین شعوبان
 چه یلقین از جواب و اشاره باین آیت است که در سیاره و قال الذین در سوره نمل
 واقع شده قیل لما دخلی الصبح فلما رات حبه تجر و کشف عن ساقها گفته شد و او را
 ای بلقیس در آن در ساخت این قصر پس چون بدید بلقیس زمین قصر را داشت آنرا آب
 بسیار و بر کشید و من جامه از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان علیه السلام دید که
 پای او پای آدمیان می ماند گفت ای بلقیس جامه بر کنش بدستی که تو انجمنی نپدر است
 عرصه ایست ساده و هموار آنرا بگیند و تو ضعیف کردن پاییز و در جامه شهر تبریز و جمع
 شدن اندک چیز است زین سبب فرمود حق صلوا علیه که که بود و محتاج الیس
 اشارت است بکبریکه که در سوره احزاب در سیاره و من یقنت واقع است ان الله ملاک
 الصلوان علی البنی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدستی که خدای در دو گوید و
 فرشتگان او در دو در سینه بر بغیر ای آن کس که بیکه بخدا و رسول خدا گریه آید صلوة گوید
 و سلام گوید بر سلام گفتنی یا الفیاض و کشید مراد را الفیاض و درونی صلوات از حق سجانه است
 و از غیر او طلب رحمت و در گنجین گو سفندی از موسی علیه السلام و شفقت
 و مهر بانی موسی بر و سه روح من چون امر بی جنتی است به هر شالی که بگویم
 شفیق است چه اقتباس است از این آیت که در سیاره سبحان الذی در سوره بنی اسرائیل
 واقع شده و یا انوک علی اروع قل الذی من امر ربی معنی این آیت در همین دفتر نقاد

و آیت دوم در سیپاره عم در سوره الم نشرع واقع شده و در عنوان ست عسی ان مکرر است
 و در تفسیر کلمه ان مع العسر سیرا معنی اول در دفتر سوم در دوستان یافتن عاشق معشوق را
 در بیان آنکه جرنیده یا بنده بود تحریر یافت و تفسیر آیت ثانی ایضا در دفتر سوم در وجوب عت
 گرفتن ازین حکایت و یقین دانستن نوشته شد و در بیان آنکه این حدیث که الکذب
 ریتبه و الصدق طمانینه است چون غنیت اکل و نعم دمان بهشت است و آیت سیر
 نام از ان به اشاره به عنوان این آیت است که در سیپاره عم در سوره حجات واقع شده
 و لایق است بعضی کلمه بعضی کلمه ان یا کلمه نیمه تینا لکرتوه و باید که غنیت نکنند بعضی از شما بعضی
 دیگر و غنیت است که غنا باشد کسی سخن گوید که اگر شافنده باو گویند او کاره بود پس تمثیل می نمایند
 برای زشتی غنیت برین وجه که گویا دوست میدارد یکی از شما آنرا که بخورد گوشت برادر خود را
 در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از ان تنفر نماید پس مکرره دارد آنرا و خوردید پس
 همچنانکه اکل گوشت مرده را کار پسندید باید که غنیت را هم کار و باید تفسیر باره ازین آیت در دفتر
 اول در دفتر سوم نیز مرقوم گشت و در مکر کردن برادران و پسند دادن برادر برادر
 را و تاب نیاوردن پند را از ایشان است در زمان برجست کای خویشان و این
 اما الدینا و ایضا متاع به این آیت در جزو فن ظلم در سوره مؤمن واقع شده یا قوم انما تمحرو
 الدنیا متاع دان الاخرة هی دار القرا گفت آنکس که ایمان آورد و بود از ان فرعون یعنی
 خرمیل که ای قوم من بدستی داشت این حیات دنیا که متاعی که تمتع گیرند بدان مدتی که از ان
 فانی و زایل شود و بدستی که سرای آخرت است که سر قرار است و دارم خواهد بود و نعم ان ابدال آباد
 در دفتر قاضی نجانه جو بنی و حلقه زدن جو بنی ششم بر در و
 گزینتن قاضی در اند زون صندوق است در بنی ان استظمه تنفذوا و این سخن
 با جرن دانس آمد ز سوره این آیت در سیپاره عم فاما خطبکم در سوره رحمن واقع شده و این
 الجن و الانس ان استظمه ان تنفذ من اقطار السموات و الارض فالتغذوا و لا تسفخون و لا تظلموا
 ترجمه این آیت در دفتر اول در دوستان پیر خلی که در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه که از بهر خدا
 چنانکه نیز مرقوم گشت و در آمدن نائب قاضی میان بازار و خریداری کردن
 صندوق را است و ان که هر مرد صادق اندکین به میدید یا دوش پیش از نوم دین و
 در سیپاره عم در سوره فجر واقع شده ان ربک لبا المصداق تفسیر این آیت در دفتر ششم تحریر یافت

در بیان

در بازار آمدن جوجی بمکه قاضی سال دوم سه وادی بالای چنچ بے ستن به
 جسم او چون دیو در چو چار کن به اشاره باین آیت است که در سیپاره عم و این سوره که
 واقع شده و فارسلو او در دهم فادلی و کوه معنی این آیت در دفتر چهارم در دوستان و لداری کردن
 و نواختن سلیمان علیه السلام مرآن رسولان را تحریر یافت ایضا است از کجا آدم شایسته
 بی شکست به کفوا ولی آید ولی آمده است به در سیپاره عم در سوره احلاس واقع است و در مکر
 کفوا احد و نیست و بنوده مر خدا را میباید چسبکس و در مکر سرشکان عرب است که گفته اند او را
 کفوا است و در آمدن برادر و میباید چسبکس و در مکر سرشکان عرب است که گفته اند او را
 غلطه و زاول و انجم بر خوان چند خط به در سیپاره عم فاما خطبکم اول سوره و انجم واقع شده
 و انجم از سوره اهل صابکرم داغوی و مناطق عن الموی ان هوالا و حه یوسه تفسیر این
 در دفتر سابقه نوشته شده ایضا است نیمه امید و از هیچ سو بدان کرم میگوید میباید شایسته
 و انما خاقان اگر دست طوطی گوش مار اسپکشد لا تقنطوا به آیت اول در سوره یوسف در سیپاره
 و ما بری واقع است لاینا سوا من روح الله و آیت ثانی در سوره زمر در سیپاره عم فاما خطبکم
 واقع شده و قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
 جمیعاً تفسیر آیت اول در دفتر سوم در حکایت مار که ریس که از دلمای افسرده رانده نیکو شده
 تحریر یافت و معنی آیت ثانی در دفتر اول در سبب حرمان شقیق از هر دو جهان همین گشت
 ایضا است به طفلان چون بن راسه بخواند و اندر وزن شیر بر طفلان فشانند به در سوره
 بناء و در سیپاره عم واقع شده الم جعل الارض مهادا و ایانا ختمین زمین را فرشی گسترده قرار
 شما بود و زو سوسه که شایسته را پدید شد و سبب استغفار است خورد گندم
 حله زو سیر و ن شده به خلد بروی بادی با من شده به اشاره به عنوان این آیت است که
 در سیپاره عم قال الم اقل کاب در سوره طه واقع شده فبدت لها سواتها و طفقوا یخفون
 علیها من ورق الجنة تفسیر این آیت در دفتر سوم در معنی حزم و مثال مرد حازم مرقوم گشت
 احادیث نبوی و بعضی اقوال اولیا و سوال ان سائل و اعظ را که
 سر ع بر لبش شهنشسته بود و سر او غریز ترست یا دهم که ز لیا و
 و هر که از رشید بی مزاج آب و گل فسل و رشید به اشارت است به عنوان حدیث کل ثقی ال
 و دلدی من سلاک طریقه فرمود علیه السلام که هر شخصی در هر چیز گارال من است و در زن من

از سیله رنجور و سزایش کردن صوفی قاضی را سه آنچه پسندد و بخود ای شیخ درین
چون پسندی بر برادر ای امین و موافق این حدیث است قال علیه السلام لا یومن احدکم حتی یحب لاجیه
بکس بنفسه فرمود و علیه السلام ایان نمی آرد یکی از شما اینی نمی باشد و من کامل تا آنکه دوست دارد و
چون از برادر من خود از خیر و برکت و درجات و مقامات آنچه دوست میدارد و بخود براسه
فات خویش از خیر و دنیا و آخرت و ملاست کمال ایان عدم تمیز و تخصیصات خویش است از مسلمانیان
و ایضا من مخریخا و خاندی از خیره آنچه خاندی کن عمل جان پند و قال البیہقی ان الله علیکم
مخرج من الاخیر قد وقع فی فرمود و پیغمبر علیه السلام کسیکه میکند چاهی را در راه برای ملاکت مسلمانان
پس تحقیق افتاد آن شخص در آن چاه یعنی هر که برای دیگری راه داده بدی کند بی آنکه شرفا و شرفی
بدی بود البتہ او همان بدی گرفتار شود و تفسیر قول ان الله یلقن الکلام علی لسان التوہین
بقدر کمال استمعین حدیث قدسی است و در عنوان واقع شده بدستی که حق سبحانه و تعالی تلقین فرماید
کلام را بر زبان و اعطای آن قدر چتهای استعما و بحسب استعداد و ادراک دریافت و فراخور
قابلیت فهم نشان که تواند فهمید و بدان متع تو اند گرفت و بهر مند تواند شد و در **روستان انابت**
آن طالب کج بحث تعالی بعد از طلب بسیار در اندام آب ابر در زمین چو عینین بنی
بر طاعتین و اشارت است باین حدیث که آن طائوس الملائکۃ جبرئیل لما لی سید الانام فقال لی
و لی محزون فی الامه رحمۃ الله تعالی لانه فقال صلوات الله و سلامه علیه انما محزون و ما هی الا امره و طلبه
من العبادۃ فقال رزقی عینین و طاعتین بدستی که طائوس فرشتگان که جبرئیل امین است علیه السلام
سپرد که آن بخدمت بهترین خلایق و انام علیه و علی و محمد و محب الصلوۃ و السلام پس گفت مران
پیغمبر علیه السلام را که اگر بکنند اند و نهالی در امتی از استقامت کند خدا تعالی و مهربانی فرماید
آن است را بر او اسطرگه آن محزون پس فرمود علیه السلام منم محزون و امت من آن است
امید که حق تعالی امت محمدی را رحمت فرماید بنا بر حزن محبوب خود امت محبوب را پس طلب کرد
آن سید الانام زیادتی را بران مفاد پس فرمود علیه السلام که روزی کن مرا ای حق سبحانه و تعالی
بسیار رزقند شکم را یعنی چشمم گریان روزی فرماید تا بهیچ سبکی نیست باشند و یکدم بگریه
نباشند و چون نفق گریه از روی عقل و نقل متعین بود پیغمبر علیه السلام چشمش گریان طلب فرمود
در آواز دادن با لفت مر طالب کج را سه بیشتر محاب جنت البند و نازشتر
قیاسو فان میرسد و مضمون این حدیث است که اکثر اهل الجنته البله فرمود علیه السلام اکثر

در دفتر ششم

اهل جنت و بسیاری از بهشتیان ایلمان اند و ابله در لغت کسی نیست که او را عقل نباشد و در اینجا
آن معنی مراد نیست و مراد از ابله بحسب مجاز غافل است از شرف و انکس طبع و محمول بود بر نیکی و
و بعضی گفته اند که مراد از ابلهان کسانی اند که سلامتی نفس و حسن ظن بر مردم با ایشان غالب بود
و از امر و دنیا و سعادت و غافل باشند و این جامع را ابله از ان فرموده که ابله دنیا مردی را
که ابله و طبیعت و جبلت شان شادمانت بود و بجز خیر و خیر خیر خیر خیر خیر خیر خیر خیر خیر خیر خیر
ایشان نباشد و خود را در محنت دارند برای راحت دیگران ایلم میداند پس بنا بر زمین چاه
بند توصیف نموده و الا اهل جنت عقل و علم و انکس اند که در دنیا کار آخرت ساختند و بافت
بر دارند و در تیر کردن موش بچرخ کنی تو انهم آمد بر تو بوقت حاجت
و نیست ز رفغان شان عاشقان و سخت شقیقت جان عارفان و قال البیہقی
علیه السلام ابی هریره رضی الله عنه و عبا تر و حبا اصل غلب در لغت آب دادن شست
یک روز در میان بعد از آن فعل کردند در ملاقات و زیارات اجداد و چون بیتی رسیدی حق
چند روز پس گویند غلب الرطل یعنی فرمود علیه السلام مرا بی هریره را زیارت بکن و در میان را
بعد چند روز زیارت بکن دوستی را بر او اسطرگه چون گاه گاه یکدیگر بر سینه شوق ملاقات
زیاده شود هر چند که محبت بسیار باشد وی تواند بود که این حدیث ناشی از افراط شوق باشد
و چنین توجیه کرده شود که چون ابوسریه رضی الله عنه در ویر در وستان را میدیدند فرمودند
که روز در میان میدیده باشند که اگر ملاقات هر روزه که زیاده کنند و دوستی نیست میسر نباشد
روز در میان دیدن هم باعث زیادتی محبت است و در **روستان مبالغہ کردن**
موش در لایه و زاری آن دهر شان حق را لعین رات و بی بخود در زبان
در لغت و اعدت العبادی الصالحین مالا لعین رات و لا اذن جمع الی آخره معنی بچند
در دفتر سوم در حکایت زنی که فرزندش بنی نیست بنالید بیدین گشت و در حکایت شب
و روز و آن که شاه محمود میان ایشان افتاد که من نیز یکی از شما ام
و سراناس معادن و او دست که رسول از ابی جعفر گفته است و اشارت است بکند
الناس معادن که معادن الذهب و الفضة معنی ایچدیث در دفاتر سابقین گذشت و در **روستان**
آمدن جعفر طیار رضی الله عنه بکشتن قلعہ تناس که آنجیم در آنجا ملک و سلطان
در عقول و در نفوس با علی و مضمون حدیث است لایعنی رضی الی آخره که سابقین مکر نوشته

در توضیح پامیر و در جمله شهر تبریز شکر او شکر خدا باشد یقین چون احسان کرد تو فیض ترین قال ابنی صلی الله علیه و آله و سلم من لم یحک الناس لم یحک الله فرمود پیغمبر علیه السلام یکبار شکر بگوید ای شکر کننده را بر احسان او چون شکر نکند احسان هم با آنکه کسی که طبیعت او کفران نعمت مردم بود که نعمت مردمان شکر گذاری نکند باشد آن شخص از جمله کسی که گفته حق تعالی را و اگر چه شکر گفته باشد یعنی شکر او مقبول نبوده یعنی نماند که ازین حدیث بنویسند که هر که رضا حق سبحانه و تعالی در شکر گذاری و سائیدنم کند او عند الله شکر و مودی شکر بنود ایضا در قیامت بنده را گویند خدا چه چیز کردی آنچه داد من ترا به این حدیث و آیات باطنی مضمون این حدیث بنویس صلی الله علیه و آله و سلم اذ احسن الله لک یوم القیامت تعبد الله عید من عباده و وفای قال لایل شکر عبدی فیقول یا رب علمت ان ذلک منک و شکرک علیه فیقول الله عز وجل لم تشکر لی اذ انعمت علیک و اجرت عبدی علی یدیه یعنی چون جمع کرده شوند عباد حق روز قیامت آورده شود بنده که احسان کرده بر او بنده دیگر از بنده گان حق تعالی را یعنی شخصی بر شخصی دیگر احسان کرده باشد آن شخص را بسیارند و حاضر سازند پس گفته شود بر سیده شود آن شخص را که بوی احسان کرده شده است یعنی حق تعالی بوی فریاد است که شکر کردی تو بنده مرا که بر تو احسان نموده پس بگویند آن ای پروردگار تو دگر چه داری از آنکه آن نعمت و احسان بزرگتر است و انعام است پس شکر کردی مر تر از آن احسان پس بفرماید خدا و عز وجل که شکر نکردی تو مرا و حق که شکر گفتی تو کسی را که جاری ساختم آن احسان را بر دست او ازین کلام حقیقت انجام میخورد که شکر و سائیدن و نیای نعم باید بجا آورد اگر چه بی حقیقت هر چه هست از حق سبحانه و تعالی است اما در ظاهر رعایت ظاهر واجب و لازم پس هر کسی که بخواهد شکر از خدا را بر شده و او مصدر احسان و شکر است شکر او باید بجا آورد و در رجوع بحکایت سلطان و اسپ عماد الملک و پشیمان کردن شاه را آن چشم سید چون با خبر بود بخت پس بدان دیده جهان را چنانکه گفت قال ابنی صلی الله علیه و آله و سلم الدنیا جیفه و طالها کلاب معنی این حدیث در آخر دفتر مجسم تحریر یافت ایضا و حکایت مذکور درین سبب در خواست حق از مصطفی که نیک را هم نیک بدر اید تا با اشارت مضمون آن حدیث است از ناحیه ان الاشیاء کما هی معنی این در دفاتر سابق همین گفت در جواب گفتن خواجیه در جواب آن پامیر

نکته

وجود و ادم آن دوست را سه قیمت او را انداخت جز بیک که فاجتنب بالبع ان الایمان و کون این آیت در دفتر ثالث نوشته شد در باب سبع الی اخره فی البیوع الی آخره و در روان شدن هر سه شاهزاده در مالک پدید آمد از وواع ایشان سلم الشیطان و بیجا دید که نریدی شد ز نفسش بازید با اشارت است بحدیث سلم الشیطان علی یدی که در دفتر خاص نیز گفته و تفسیر این خبر که مصطفی علیه السلام فرموده در عنوان واقع مضمون آن است بجان طالب الدنیا و طالب العلم و نعم بفتح با و هم افزا شست و دست و طعام داد و بیجا کمال حرص است یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام در حلیص اندک هرگز سیر نمی شوند یکی طالب علم دوم طالب دنیا و حلیص علم محمود است و حلیص دنیا مذموم و بواسطه تقابل و تضاد و در غایت و کمال در یکی ذکر کرده و در دوستان بعد از ملک و متواری شدن در بلاد چین در شهر تختگاه سه تن جاندار اند یک از یعوب که از انکسین قتل و محاربه اند و ش حدیث بنویس است السیف محمد الذی یحب حدیث بنویس یعنی شمشیر بسیار بجا بکشد که گناهان یعنی چون کسی را بغیر حق و بی جهت شمس بکشد پس شمشیر جمیع گناهان او را منقطع گردانند و در ناخیر اجابت دعای مومن است این جهان زندان مومن این بود که کافران را جنت عالی شود و مضمون این حدیث است الدنیا سجن المومن و جنة الکافر فرمود علیه السلام که دنیا دوزخ مومن است و بهیچانه است و جنت بهیچ حق سبحانه و تعالی میافزود است برای مومنان و آخرت از مشروبات و نعم و درجات و دنیا بهشت کافران و در برابر آنچه حق تعالی آگاه ساخته است بر کافران آخرت از مشروبات و عقوبات و بعضی گفته اند که چون در قید نگاه سید از ذات خود نفوس را بجنب باز داشت از لذات خود و دینی و دنیا و من ساخته و اوقات خود را بکمال شدت و محنت میگذارد و کافر بر عکس اوست و از محنت آنکه مومن ممنوع است از مشروبات محرم و مکروه و تنکلف است بطاعات و عبادات و ریاضات و مجاہدات پس چون بمیرد مومن منقلب کرده شده و فرود آرند او را از دوزخ و کافرون بمیرد از راحت و محنت افتد و بخوابد و در دوزخ گرفتار گردد و در میان اینجاست که در عنوان واقع است الکذب ریب و الصدق طمانینه شرح این در دفاتر سابق گفته در حکایت آن شخص که در خواب دید که آنچه میطلبت از بسیار در مصرف شود بی همه گفت مومن مفرست که در زمانی خالی نماند گریست مضمون این حدیث که مثل المومن مثل المرنه الحسن صوته الایحیاء بطینه یعنی مثل مومن همچو مثل نیست که نگوید باشد مومن آن که

